

جامع مفیدی

محمد مفید مستوفی بافقی

www.tabarestan.info
تبرستان

به کوشش ایرج افشار

www.tabarestan.info
تبرستان

يك هزار نسخه از كتاب جامع مفيدى در چاپخانه رنگين بطبع رسيد .
حقوق طبع براى مصحح كتاب محفوظ است .

www.tabarestan.info

به

استاد بدیع الزمان فروزانفر

اهدا میشود

ده مصحح مرهون محبت و توجه ایشان است

دیباچه

در تاریخ شهر یزد سه تألیف معتبر داریم. از آن میان دو کتاب تاریخ یزد تألیف جعفری^۱ و تاریخ جدید یزد تألیف احمد کاتب^۲ که هر دو از آثار قرن نهم هجری است طبع شده است. سومین کتابی است بنام جامع مفیدی تألیف محمد مفید بن نجم الدین محمود بافقی معروف به محمد مفید مستوفی از تألیفات قرن یازدهم هجری که مرحوم محمد قزوینی آنرا یکی از بیست کتاب مهمی می دانست و طبعش را به وزارت فرهنگ توصیه و تأکید فرموده بود. و همین کتاب حاضر است.

متأسفانه از این کتاب که در اساس در سه مجلد بوده است فقط مجلد سوم بصورت کامل وجود دارد که اینک به سرمایه آقای محمد حسین اسدی مدیر و صاحب کتابفروشی اسدی بطبع می رسد.

از سال ۱۳۲۴ شمسی که به جمع آوری اطلاعات و مدارك و منابع در احوال رجال تاریخ و ادب یزد و حوادث تاریخی آن شهر مشغول شدم با جامع مفیدی آشنایی یافتم و از همان هنگام آرزو میکردم که توفیق طبع کتاب را بیابم. بیش از ده سال از این اندیشه گذشت تا اینکه تصحیح و طبع تاریخ یزد تألیف جعفری را آغاز کردم. در تصحیح مشکلات آن کتاب و تکمیل مواد تعلیقات آن ناچار از مراجعه به جامع - مفیدی شدم و بر مطالب مفید کتاب و اهمیت مخصوص آن وقوف بیشتر و دقیق تر یافتم و امید طبع آن را مجدداً در دل می پختم.

از قضای روزگار، مدتی دراز از انتشار تاریخ یزد نمی گذشت که آقای محمد حسین اسدی مژده آورد که آقای سید علی رضا آصف پور وزیر از اخیار شهر یزد و مقیم حیدرآباد هندوستان عکس نسخه خط مؤلف جامع مفیدی را از لندن بمنظور

۱- تاریخ یزد، تألیف جعفر بن محمد جعفری، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه نشر کتاب،

تهران ۱۳۳۸ ش.

۲- تاریخ جدید یزد، تألیف احمد بن حسین بن الکاتب، اداره فرهنگ یزد، یزد ۱۳۱۷ ش.

طبع تهیه کرده و چون وسائل چاپ آن در هندوستان برای وی میسر نیامده عکس را به طهران آورده است و در اختیار ما می گذارد تا بچاپ برسانیم . پیشنهاد آقای آصف پور و تعهد آقای اسدی از لحاظ مخارج طبع آن مرا بر تصحیح و نشر کتاب که آرزوی دیرین بود مایل و راغب کرد .

نسخه ای که از لندن آقای آصف پور عکس گرفته به شرحی که بعداً در تفصیل مربوط به نسخه های جامع مفیدی خواهیم دید به خط مؤلف است . اما چون در مواردی کلمات ناخوانا و ریخته بود از آقای سید علی محمد وزیری خطیب و روحانی و الامقام یزد و محیی مسجد جامع عتیق آن شهر درخواستم که نسخه اهدائی خود به کتابخانه مسجد جامع را استثناءً بعلت امر خیری که در پیش بود در اختیارم بگذارند . ایشان که خیر محض را وجهه همت و روش دوران حیات خود قرار داده اند محض خیر و بلحاظ صلاح و سابقه لطف نسخه مذکور را فرستادند و مرا در این امر مدد کار شدند . مطالب گفتنی درباره نسخه های این کتاب و شرح احوال مؤلف و چگونگی طبع کتاب در موارد اختلاف نسخه بدله و تاریخ تألیف و دیگر نکات را در مقدمه خواهم گفت . سزااست که این سطور را به تشکر از بزرگواری و گشاده دستی آقای آصف پور و دانش دوستی و مهربانی آقای سید علی محمد وزیری پایان آورم . همچنین باید از لطف آقای محمد حسین اسدی که طبع کتاب را با سرمایه خود تعهد کردند اظهار امتنان کنم و توجه ایشان را سپاس بگزارم . معاضدت علمی و همکاری دوستانه آقایان محمد تقی دانش پژوه و دکتر عباس زریاب خویی مایه امتنان قلبی است .

نا گفته نگذرم که در طبع این کتاب دو عالم جلیل دوران آقایان سید حسن تقی زاده و بدیع الزمان فروزانفر مؤید و مشوق راستین بوده اند و الطاف کریمانه ایشان در حمایت، و رعایت نگارنده موجب پیشرفت و گرم شدن اودر کار بوده است . ذکر خیر جنابان دکتر محمود مهران و دکتر عیسی صدیق وزیران سابق فرهنگ را وظیفه حق شناسی و حسن ختام این دیباچه قرار میدهم .

مقدمه

مؤلف

شرح احوال نویسنده کتاب بقلم خود مؤلف با شیوه سخن پردازیهای شاعرانه و عبارت سازیهای مرسوم عهد صفوی بطور مبسوط در صفحات ۷۴۲-۸۱۶ (مقاله پنجم) همین کتاب مندرج است و خوشبختانه خود تاریخ حیاتش را بجای گذاشته است. درینجا برای اطلاع بر سوانح ایام زندگانی وی خلاصه مطلب نقل میشود. مؤلف از مردم بافق (میان یزد و کرمان) است. جدش موسوم به حبیب الله بود و پدرش نجم الدین محمود بافقی نام داشت (ص ۸۶۶). محمد مفید با توفیق و تشبیهات مدت چهار سال در امور دیوانی صاحب مقام شد. بدین صورت که در ۱۰۷۷ بسمت مستوفی اوقاف یزد و در ۱۰۷۹ به نظارت اوقاف آنجا برگزیده شد. در ۱۰۸۱ دست از نظارت اوقاف کشید و باصفهان رفت و از طریق فارس بسوی بصره آمد و پس از زیارت عتبات با کشتی از بصره در سال ۱۰۸۲ سفر هندوستان اختیار کرد. در شهر بصره به تألیف جامع مفیدی آغاز کرد. نخستین شهر هندوستان که مقر اقامت او قرار گرفت بندر سورت بود. بعداً به دهلی رفت و سپس خود را به حیدرآباد کشانید. سفری به برهانپور رفت (در ۱۰۸۴) و مجدداً به دهلی بازگشت (۱۰۸۶). در صفر ۱۰۸۸ در اوجان بود و خدمت شاهزاده محمد اکبر را دریافت و لقب «خان سامانی» بدو عطا شد. سال بعد بحضور شاهزاده مولتان رسید. در همین شهر بود که در جمادی الاولی ۱۰۹۰ پس از هشت سال که دائماً در سفر بود تألیف کتاب جامع مفیدی را پایان آورد. بنابر مسطورات «مختصر مفید» که بعد ازین آنرا خواهیم شناخت مؤلف در سال ۱۰۹۱ در لاهور بوده و تألیف کتاب مختصر مفید را در آن شهر با اتمام رسانیده است. تاریخ وفات وی معلوم نیست. مسلم است تا ۱۰۹۱ که سال اتمام تألیف مختصر مفید است در حیات بوده است. ایوانف در فهرست نسخ خطی انجمن آسیائی بنگال سال وفات او را ۱۰۸۵ یا ۱۰۹۱ می نویسد و بدون تردید وجه اول غلط است.

تألیفات

۱- جامع مفیدی مهمترین اثر محمد مستوفی است که مؤلف آنرا در سه مجلد تألیف کرده است. جلد اول به تاریخ یزد از عهد اسکندرالی امیر تیمور گورکان و جلد دوم به تاریخ پس از آن تا دوزان شاه سلیمان که مؤلف معاصر او بوده است، اختصاص دارد. جلد سوم که اینک انتشار می یابد و با اهمیت تراز دو مجلد دیگر است، اختصاص به شرح احوال رجال (اعم از دیوانیان و مستوفیان و کلاثران و

شاعران و هنرمندان و قاضیان و فقیهان و دیگر اصناف) و وصف نواحی یزد از لحاظ تاریخی و جغرافیائی و ابنیه و آثار داخل شهر دارد. چنانکه پیش از این اشاره شد این کتاب میان سالهای ۱۰۸۲-۱۰۹۰ تألیف شده است.

در باره نسخ این کتاب و اینکه کدام يك اجزاء آن موجود است پس از این سخن خواهیم گفت.

۲- مختصر مفید: کتابی است در جغرافیا با الحاق بعضی مطالب تاریخی که بیشتر بتاریخ ائمه و پادشاهان صفوی ارتباط دارد. مؤلف تألیف این کتاب را در ۱۰۸۷ در دکن (هندوستان) شروع میکند و در سال ۱۰۹۱ در لاهور پایان می‌رساند. وصف شهرهای هر ناحیت و مملکت در این کتاب بترتیب الفبایی تنظیم شده است و ترتیب آن طبق نسخه موجود در موزه بریتانی بدین شرح است:

عراقین، عراق عرب، عراق عجم، آذربایجان، اران و مغان، ارمنیه، مفاضة بین کرمان و قهستان، ناحیه پهلوی، چخور سعد، خراسان، خوزستان، دیاربکر و دیاربکریمه، سیستان، زابلستان و نیمروز، شیروان، طبرستان، دماوند، خوار، رستمدر، مازندران، فارس، کرمان، گیلانات، کردستان، گرجستان، کج و مکران، داغستان، دریای عمان و جزایر آن. (از کتاب «تالیفات فارسی» تألیف استوری اقتباس شد)

مؤلف در تألیف این کتاب کتابهای نزهة القلوب و عجایب البلدان و معجم البلدان و صور الاقالیم و عین الحیاة و حبیب السیر و هفت اقلیم را در دست داشته است.

قسمتی از مختصر مفید مربوط به شهرها و بنا در جنوبی را ژان اوبن Jean Aubin فرانسوی بعنوان *Quelques Notices du Mukhtasar-i Mufid* در جلد ششم فرهنگ ایران زمین (ص ۱۶۴-۱۷۷) با مقدمه‌ای بطبع رسانیده است.

از مختصر مفید يك نسخه می‌شناسیم و آن متعلق بموزه بریتانی و قسمتی از آن بخط خود مؤلف است و اساساً کتابت نسخه حدود سال (۱۰۹۱) یعنی زمان تألیف آنست. (جلد اول فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف ریو، جلد اول ص ۴۲۷ ب - ۴۲۸ الف، شماره Add . 10,583)

۳- مجالس الملوك: متضمن بر جداول سلاطین ایران تا سال ۱۰۴۹ که در ۱۰۵۲ در عهد شاه عباس دوم تألیف شد و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است (فهرست کتابخانه ملی پاریس، تألیف بلوشه، جلد اول شماره ۳۹۴).

۴- دیوان: ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخ خطی فارسی انجمن آسیایی بنگال (جلد اول ص ۳۵۷ شماره Nb/130 و جلد دوم ص ۲۰۰ شماره II/508) دو نسخه از دیوان مفید معرفی میکند. نسخه شماره Nb/130 ناقص و مورخ ۱۰۸۹ است. اما نسخه II/508 بنا به تحقیق مستشرق اتحاد جماهیر شوروی م.م. میرزایف از آن شاعر دیگری همنام

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and is surrounded by decorative floral and foliate borders. The page number '311' is visible in the top left corner.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and is surrounded by decorative floral and foliate borders. The page number '311' is visible in the top left corner.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and is densely packed. A watermark "www.tabarestan.info" is visible across the center of the page.

و هم‌عصر محمد مفیدی و موسوم به محمد بلخی است. که در تذکره نصر آبادی هم ذکر شاعر اخیر مندرج است. (نگاه کنید به «مفیدی و مفید بلخی» بقلم میرزا یف در مجله «مسائل خاورشناسی شوروی» شماره ۵ سال ۱۹۵۹ ص ۱۷۰-۱۷۸)

۵- شرح احوال: بمناسبت نسخه جداگانه‌ای که از آن کتابت شده استوری آنرا تألیف مستغنی محسوب کرده است (استوری، ص ۳۵۲) ولی مقصود همان مقاله پنجم کتاب جامع‌فیدی است.

تألیف جامع مفیدی در بصره بسال ۱۰۸۲ آغاز شد و در مولتان بسال ۱۰۹۰ خاتمه پذیرفت. کتاب در سه مجلد است.

جامع مفیدی و نسخه‌های آن

مجلد اول: از اسکندر تا امیر تیمور.

مجلد دوم: از ابتدای صفویه تا شاه سلیمان (این قسمت در شاهجهان‌آباد تألیف شده است در ۱۰۸۸).

مجلد سوم: جغرافیا و احوال رجال یزد با انضمام سرگذشت مؤلف و خانمه در عجائب بلدان است. نسخه‌های این کتاب تا آنجا که من دیده‌ام و شنیده‌ام بشرح زیر است:

جلد اول

ازین جلد قسمتی در کتابخانه ملی پاریس (جلد اول شماره ۱۵۳) و عکس همان در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران موجود است.

جلد دوم

فقط منتخباتی ازین جلد بعنوان تاریخ سلاطین در جزء مجموعه Or.1463 موزه بریتانی نقل شده است (جلد سوم فهرست تألیف ریو ص ۱۰۳۹ الف). از نسخه کامل این جلد هیچگونه اطلاعی در دست نیست.

جلد سوم (یعنی کتاب حاضر)

۱) موزه بریتانی (لندن) به خط مؤلف: نسخه ایست که اساس کار مادر طبع کتاب بود و عکس صفحاتی از آن در این مقدمه طبع شد. این نسخه در دو قسمت صحافی شده و به شماره‌های Or210 و Or211 (فهرست ریو جلد اول ص ۲۰۷ - ۲۰۸ ب) در موزه بریتانی ضبط است. فیلم و عکس این نسخه را آقای آصف پوروزیری تهیه کرده و در اختیار من گذارده‌اند.

۲) کتابخانه ملی (پاریس): این نسخه زیر نظر مؤلف در سال ۱۰۹۰ کتابت شده است (شماره ۲۰۹۶ جلد چهارم فهرست نسخ خطی فارسی تألیف بلوشه).

۳) کتابخانه مسجد جامع یزد (وقفی آقای سید علی محمد وزیری): که در طبع کتاب مورد استفاده من بود و نسخه بدایه‌ای مهم آن در ذیل صفحات ذکر شد. این نسخه بقطع رحلی و به خط نستعلیق و مورخ ۱۲۲۴ هجری است.

۴) کتابخانه مجلس (تهران): نسخه جدید نویسنده قطع وزیری و جزء کتابخانه

اهدائی ناصرالدولہ فیروزاست .

(۵) کتابخانہ ملک (طهران): نسخہ جدید نویس بہ قطع رحلی است .

(۶) کتابخانہ مرکزی دانشگاه: شامل قسمت شرح احوال شاه نعمۃ اللہ ولی و نسخہ جدید نویس است . (۱)

(۷) کتابخانہ بودلیان (اکسفورد): شامل قسمت شرح احوال مؤلف (شمارہ ۴۳۳، فہرست کتابخانہ مذکور صفحات ۴۱۵ - ۴۱۵) .

(۸) سعید نفیسی: نسخہ نو نویس از روی نسخہ متعلق بہ شکوہ یزدی (۲) .

ماخذ محمد مستوفی در تالیف جامع مفیدی از کتب متعدد استفادہ بردہ است کہ ذکر نام آنہا را در اینجا لازم می دانم .

جامع مفیدی ۱- تاریخ آل مظفر یا تاریخ مہینی مظفری: منظور مواہب الہی تالیف معین الدین معلّم یزدی است کہ قسمتی از آن بہ عنوان جلد اول توسط آقای سعید نفیسی طبع شدہ است (تہران، ۱۳۲۶) .

۲- تاریخ اسکندری (۲) .

۳- تاریخ جهانگیری (اقبالنامہ)

۴- تاریخ خراسان (۲) .

۵- تاریخ عالم آرای عباسی تالیف اسکندربیک ترکمان .

۶- تاریخ جدید یزد تالیف احمد کاتب (قرن نہم) کہ چاپ مغلوٹی از آن در یزد شدہ است .

۷- تاریخ قدیم و جدید یزد- گمان نمیرود کہ کناہی باین نام وجود داشتہ، شاید مقصود مؤلف دو کتاب تاریخ یزدیکی تالیف جعفری و دیگری تالیف کاتب باشد .

۸- تاریخ یزد: باید مقصود همان تاریخ جدید یزد باشد .

۹- تاریخ یورش قندہار .

۱۰- تذکرہ دولتشاہ سمرقندی .

۱۱ تذکرہ علی بنیمان (= رسالہ ...)

(۱) این قسمت را زان او بن از روی نسخہ موزہ بریتانی و استفادہ از نسخہ سعید نفیسی در جزء کتاب مجموعہ در ترجمہ احوال شاه نعمۃ اللہ ولی کرمانی (انتشارات قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسہ، طهران ۱۳۳۵) طبع کردہ است (ص ۱۳۳-۲۶۸) . بنا بہ شرحی کہ ولادیمیر ایوانف در فہرست نسخ خطی فارسی انجمن آسیایی بنگال (ج ۱: ۳۵۷) می نویسد ہمین قسمت در طهران چاپ سنگی ہم شدہ بودہ است .

(۲) نسخی کہ من ندیدہ ام یکی از آن مرحوم شکوہ یزدی و دیگر از آن آقای تقی مشیری یزدی است .

- ۱۲- حبیب السیر تألیف خواندمیر.
 ۱۲- دستورالوزراء تألیف خواندمیر.
 ۱۴- روضة الشهداء ظاهرأ مقصود تألیف مولانا نورالله یزدی است که از آن در صفحه ۳۸۲-۳۸۳ ذکر گرفته است.
 ۱۵- روضة الصفا تألیف میر خواند.
 ۱۶- سلم السموات تألیف شیخ ابوالقاسم کازرونی.
 ۱۷- عجایب البلدان.
 ۱۸- عجایب المخلوقات تألیف زکریای قزوینی (ترجمه فارسی).
 ۱۹- فرهنگ (۲).
 ۲۰- نگارستان تألیف غفاری.

- ۲۱- وقف نامه سید رکن الدین محمد که مؤلف در اختیار داشته و اکنون با همکاری آقای دانش پژوه متن آن را در جلد نهم فرهنگ ایران زمین بطبع میرسانم.
 ۲۲- هفت اقلیم تألیف امین احمد رازی.

فوائد کتاب

جامع مفیدی علاوه بر آنکه در تاریخ یزد و جلد سوم آن اختصاصاً محتوی بر ترجمه احوال رجال و وصف ابنیه و آثار شهر یزد است تألیفی است که بسبب احتوا و اشتغال بر اصطلاحات دیوانی و مناصب شرعی و عرفی و تشریح اصناف و طبقات مردم و وضع اوقاف و طرز عزل و نصب حکام و وزراء و ناظران و متصدیان حکومت و چگونگی مراتب و مدارج امور لشکری و اداری و بطور کلی بیان اوضاع جامعه عهد صفوی در تحقیقات تاریخی و تتبعات اجتماعی فوق العاده مفید واقع میشود.
 ترجمه احوال بسیاری از بزرگان و دانشمندان بخصوص آن طبقه از رجال یزد که از ایران هجرت کرده و در هندوستان زندگی میکردند منحصراً به همین کتاب است و در جای دیگر ذکر آنها دیده نمیشود.

از مطالب جالب این کتاب اطلاعاتی است که جسته گریخته و استطراداً در باره زردشتیان بدست می آید و بخوبی میتوان طرز زندگی و چگونگی حیثیت مدنی و حقوق اجتماعی آنها را اجتماع آن عهد پی برد. مخصوصاً معلوم میشود که برای زردشتیان کلانتر مخصوص معین میشده و توجه و رعایت نسبت به حقوق آنها مورد نظر بوده است.

از لحاظ جغرافیای، تاریخی کتاب جامع مفیدی تألیف کم مانندی است. بنابراین محتویات این کتاب یزد به هفده محله تقسیم میشده است. فصلی مفصل از کتاب به تاریخ احداثیه ها و قبایعها و آب انبارها و مسجدها و مدرسه ها اختصاص داده شده است.

جامع مفیدی قسمتی از وقایع عهد صفوی را نیز شامل است و محققین عصر صفوی میتوانند اطلاعات مفیدی درباره حوادث آن دوران از این کتاب اخذ کنند.

رسم الخط و اغلاط

در طبع کتاب رسم الخط امروزی رعایت شد. اغلاط و سهوهای مؤلف در تحریر نسخه تا آنجا که لازم بود اصلاح شد. متأسفانه غلط چاپی بیش از آنچه انتظار من بود در کتاب پیدا شده است. صورتی از آنها را در پایان بدست داده ام و از خوانندگان تمنی دارم همه آنها را قبل از قرائت کتاب اصلاح فرمایند. کتاب نسخه بدل زیاد ندارد. زیرا نسخه ای اساس طبع قرار گرفت که دست نویس مؤلف است و اعتبار آن مسلم، اما در پاره ای از موارد اختلاف میان نسخه اساسی و نسخه و ذیری بنحوی بود که صرف نظر کردن از ذکر نسخه بدل میسر نبود. در این موارد نسخه بدل از نسخه و ذیری در ذیل صفحه ثبت شد.

آیات قرآنی و احادیث و جمالات عربی در همه موارد میان « » قرار داده شد و فهرستی از آیات با شماره آیه و سوره در آخر کتاب منظم گردیده است.

از زشتیهای طبع فرسودگی و ریختگی حروف بعضی از کلمات و بخصوص افتادگی نقطه های حروف است. متأسفانه میسر نبود که همه این موارد را در غلطنامه ذکر کنم. در پایان متن کتاب جامع مفیدی متن وقف نامه میر چقماق شامی والی یزد در عهد شاهرخ تیموری و بی بی فاطمه خاتون زوجه او که کمیاب بود بطبع رسید.

متن وقف نامه سیدرکن الدین هم در نظر بود که ضمیمه همین کتاب نشر شود اما چون کتاب بیش از اندازه قطور و کلان می شد و آن وقف نامه خود کتابی در حدود دویست صفحه است ناگزیر از طبع آن در ضمیمه کتاب حاضر خود داری شد. (۱)

ایرج افشار

کوشک (۱۰۱)، ۱۸ مرداد ۱۳۴۰

فهرست مطالب کتاب

مقاله اول

دربیان احوال سادات و بزرگان و وزراء و کلانتران و مستوفیان و مین باشیان و مباشرین اوقات و اعمال خیر و سرکاران دیوان و آن مشتمل است بر هفت مجلس ...

مجلس اول: در ذکر سادات عظام * ۲
گفتار در ذکر شمه ای از استقلال عالی حضرت سیادت منقبت خلاصه دودمان رسالت میرزا محمد امین میرجمله

۹۰
ذکر مجملی از احوال سلاله خاندان رسالت
امیرجلال الدین حسن و اولاد او ۹۴
بیان احوال سید نجیب خطیب امیرزین العابدین روغنی و اولاد او ۹۶

بیان مجملی از احوال سادات نوربخش ۱۰۴
حضرت عالی نسب گرامی حسب روح سعادت و بزرگواری سلاله سلسله امامزاده میرزا محمد رفیع عربضی ۱۰۷

حضرت سیادت منقبت افتخار آل سیدالوری خلف دودمان آل عباس میرزا محمد کاظم دادائی ۱۱۱

مجلس دوم: در ذکر حکام و

وزراء عالی مقام

گفتار در ذکر احوال خطیر الملک ابو منصور یزدی ۱۱۶

گفتار در بیان احوال قدوه اصحاب قلم و ملاز

ارباب مددخواجه شمس الدین ۱۱۷

ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد در اصفهان ۱۱۹

گفتار در بیان وصول اخترطالع مجدد الملک یزدی باوج اقبال ۱۲۲

گفتار در بیان نجات یافتن خواجه عطاء ملک و کشته شدن مجدد الملک ۱۳۰

بعضی حالات که در ایام وزارت خواجه شمس الدین روی داد ۱۳۳

گفتار در ذکر شهادت شمس الدین محمد صاحب دیوان ۱۳۶

عمارت خواجه سعید شهید خواجه شمس الدین محمد در دار العبادت یزد ۱۴۱

ذکر احوال خواجه شمس الدین تازیکو ۱۴۴

گفتار در بیان شمه ای از احوال خواجه رشید و ذکر شهادت آن جناب بمسی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابو سعید ۱۴۴

بیان عمارات مرحوم شهید خواجه رشید در خطه یزد ۱۴۸

گفتار در بیان شمه ای از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد ۱۴۹

گفتار در ذکر احوال سید غیاث الدین علی یزدی در بیان بنای مدرسه غیاثیه چهارمنار ۱۵۰

ذکر مجملی از احوال سید عضد یزدی ۱۵۲

- ۱۷۲ عبدالله ولد میرزا سلیمان جابری
 ذکر مجملی از احوال غازی بیک و بیان وصول
 کوکب طالع او بدرجه شرف و اقبال و تغیر
 مزاج خاقان گیتی ستان نسبت بوزیر نادان و
 سوختن خرمن عمر او به آتش خشم جانسوز ۱۷۶
 ذکر انهدام بنای زندگانی غازی بیک و
 ۱۸۱ غضنفر بیک بحکم ملک اکبر
 ۱۸۲ ذکر اقتدار محمد زمان بیک
 ۱۸۴ بیان عمل خواجه ابراهیم خلیل
 ذکر مجملی از احوال محمد امین شوره بیز
 خراسانی ۱۸۵
 ۱۸۵ خواجه شهابای کرمانی
 گفتاری در ذکر احوال مرحمت پناه میرزا
 حسنعلی اصفهانی و بیان وزارت او در بلدة
 فردوس نشان یزد ۱۸۸
 ذکر وزارت میرزا عنایة الله اصفهانی ۱۸۹
 گفتار در ذکر مجملی از احوال مرحمت پناه
 الواصل الی رحمة الله میرزا خلیل الله ۱۹۰
 ذکر وزارت میرزا شاه طاهر در خطه یزد ۱۹۲
 ذکر وزارت دستور عدالت آئین میرزا معین
 در بلدة جنت قرین یزد ۱۹۳
 ذکر عسارت وزیر نیکو و نهاد در ولایت
 یزد ۱۹۴
 گفتار در ذکر مجملی از آثار وزارت و اقبال
 پناهی نتیجه الاعظام والاعالی صفی قلی بیک خلف
 ارشد مقرب الحضرت الخاقانی شمس محمد علی
 بیکا ناظر بیوتات سرکار خاصه ۱۹۵
 گفتار در بیان وصول میرزا جعفر بامروزارت و
 ذکر بعضی وقایع روزگار که در آن اوان
 روی داده ۱۹۸
 ذکر مجملی از احوال وزارت پناه حاجی محمد
- ۱۵۴ ذکر خواجه ضیاء الدین دادیان
 گفتار در ذکر خواجه رکن الدین صاعد و بیان
 مدرسه بسحاقیه مشهور به صاعدیه ۱۵۴
 گفتار در ذکر خواجه غیاث الدین محمد حافظ
 رازی و ساختن آن جناب مدرسه حافظیه واقع
 در اهرستان ۱۵۵
 گفتار در بیان شمه ای از احوال شاه نظام کرمانی و
 ذکر وزارت او بفرمان حضرت شاهرخ ۱۵۷
 جولان کردن جواد خوش رفتار بنان در فضای
 احوال دستور عدالت بنیان خواجه عماد الدین
 مسعود ۱۶۰
 ذکر عمارتی که معمار همت وزیر خجسته صفات
 عاقبت محمود خواجه عماد المله والدین مسعود
 در دارالعبادة یزد ساخته ۱۶۱
 ذکر سردفتر و زرای آفاق خواجه ضیاء الدین
 محمد ۱۶۲
 خلف وزیر عاقبت محمود خواجه عماد الدین
 مسعود ۱۶۳
 ذکر احوال صاحب خواجه شمس الدین محمد
 طاهر یزدی ۱۶۴
 گفتار در بیان مجملی از احوال عالی جناب
 غفران پناه صاحب اعظم خواجه معین الدین علی
 میبدی ۱۶۵
 ذکر عمارات صاحب الخیرات والمبرات الموفق
 بتأیید الملك الولی خواجه معین الدین
 علی ۱۶۶
 ذکر احوال خواجه محمد شریف ۱۶۷
 ذکر مجملی از احوال مقرب الخاقان سلیمان
 الزمانی آقا جمال الدین محمد مهتر جمال ۱۶۹
 جولان کردن کمیت واسطی نژاد در عرصه
 صحایف احوال زبدة الاکابر والاعالی میرزا

۲۵۴	میرزا صدرجهان	۲۰۴	باقریك ولد محمد قاسم بیگ وزیر جهرم
۲۵۵	میرزا حسن متخلص به واهب		ذکر شمه ای از احوال خیر مآل و بیان حسن اخلاق
۲۶۲	میرزا حسین		وسیرت ستوده خصلت وزارت دستور الوزراء
۲۶۳	میرزا همایون	۲۰۶	الله قلی بیگ وزیر دارالعباده یزد
۲۶۵	خواجه قطب الدین خسرو شاه		ذکر شمه ای از علو نسب وزیر ستوده خصال و
۲۶۶	معز احمد		بیان وصول کو کب طالع آباء واجداد و اعمام از
۲۶۷	امیر محمد طاهرا		آصف صفات ملکی ملکات بدرجه شرف
۲۶۹	زینا امیر سید علیا	۲۱۰	اقبال
۷۰	میرزا محمد ابراهیم		ذکر مجملی از صفات و شمه ای از اوصاف امیر
	مجلس پنجم: در بیان احوال میر باشیان		عالیجاه عدالت شمار کلب علیخان بیکلری یکی
	و یوز باشیان		ایران و رسیدن کو کب طالع آن عالی مقام بدرجه
۲۷۳	مولانا شرف الدین علی باقی	۲۱۳	شرف و اقبال
۲۷۸	جلالا محمد		ذکر صادرات احوال و واردات افعال حضرت
۲۸۲	میرزا عنایت بیگ		ستوده صفاتی الله قلی بیگ در بیان شمه ای از
۲۹۱	میرزا سلطان مسعود	۲۱۶	وقایع ایام اقبال آن سعادت مند
۲۹۴	محمد حسین بیگ		ذکر عمارات از آصف خجسته صفات در بلده
۲۹۵	میرزا فخر الدین احمد	۲۲۶	طیبه یزد
	مقاله ثانیه		ذکر احداث باغ صفی آباد واقعه در موضع
	در ذکر علماء وقضاة و محتسبان و واعظان و	۲۲۷	اهرستان
	خطباء و منجمان و حفاظ و اطباء و شعراء و اشراف		ذکر باغ خلیل آباد
	و اعیان	۲۲۷	ذکر انتقال الله قلی بیگ به عالم جاودانی
	فصل اول: در بیان شمه ای از احوال		مجلس سیم: در ذکر کلانتران با احتشام
	علماء و فضلاء	۲۴۴	میرزا محمد حکیم کلانتر
۲۹۹	مولانا شرف الدین علی یزدی		مجلس چهارم: در ذکر مستوفیان
۳۰۵	مولانا مؤمن حسین یزدی		عطار و نشان و ارباب قلم
۳۰۸	مولانا محمد صادق		خواجه عبدالقادر خلف ارشد خواجه کمال الدین
۳۰۹	مولانا محمد باقر	۲۵۱	محمد اشکدزی
۳۱۰	مولانا محمد مقیم	۲۵۲	خواجه کمال الدین ابوالعالی
۳۱۵	شفیعا محمد	۲۵۳	خواجه شهاب الدین قاسم
۳۱۸	علاء الدین محمد	۲۵۳	امیر جلال الدین حسن اصفهانی
		۲۵۴	وجیه الدین قاصی افضل

۳۴۲	میرزا علی بافقی	۳۱۹	امینا محمدا عادل
۳۴۳	میرزا مظفر شیخ دادائی	۳۱۹	مولانا محمد داود
۳۴۳	نورا محمدا جلد	۳۲۰	مولانا شریف مزنگ
۳۵۰	ملا محمود اردکانی	۳۲۱	نورا محمدا اعلمی
۳۵۱	شیخ یحیی معلم اردکانی	۳۲۳	مولانا زین الدین
۳۵۱	ملا محمد کوزه گر	۳۲۵	مولانا وجیه الدین فضل الله
فصل دوم : در ذکر احوال قضاة اسلام		۳۲۶	امیر محمد صالح اردکانی
		۳۲۷	حاجی محمد تقی استیفاجی
۳۵۳	قاضی کمال الدین میر حسین یزدی	۳۲۸	مولانا محمد شرفی
۳۵۶	شیخ علی صبیح جبل عاملی	۳۲۹	مولانا معین الدین معلم
۳۵۸	امیر عبد الغفار میر بزرک	۳۳۱	مولانا عبد الله یزدی
۳۵۸	شاه عبد العلی	۳۳۱	مولانا حاجی حسین اردکانی
۳۵۹	میرزا محمد مؤمن	۳۳۱	مولانا سلطان حسین ندوشنی
۳۶۰	امیر غیاث الدین محمد	۳۳۲	مولانا عباس گیلانی
۳۶۰	نورا محمد مفتی	۳۳۳	مولانا عبد الله عادل
۳۶۱	میر محمد صفی	۳۳۴	خواجه محمد زکی
۳۶۱	امیر معز الدین محمد	۳۳۵	میرزا شیخ احمد دادائی
۳۶۳	امیر محمد جعفر مفتی	۳۳۶	مولانا محمد حسن مصلائی
۳۶۴	قاضی صفی الدین محمد	۳۳۶	شهابا مولانا عبد الله
۳۶۸	قاضی محمد حسن	۳۳۷	میرزا تقی فرزند محمد رضا بندشی
۳۶۹	میرزا عبد الله	۳۳۷	مولانا محمود طبسی
۳۷۲	آقا بدیع	۳۳۷	مولانا علی
۳۷۴	میرزا محمد باقر امامی اصفهانی	۳۳۸	مولانا رفیع محمد اردکانی
۳۷۵	مولانا شاه تقی نایب الصداده	۳۳۹	شیخ زاده محمد حافظ
۳۷۶	میرزا محمد معصوم	۳۴۰	ملا محمد طاهر
۳۷۷	مولانا ابوالبقا	۳۴۰	خواجه عبد الغالب
۳۷۸	امیر محمد مؤمن بفروئی	۳۴۰	مولانا هدایه الله آبشوری
۳۷۸	میر عبد المطلب اشکذری	۳۴۱	مولانا قطب
۳۷۸	قاضی محمد حسن	۳۴۱	خواجه اسماعیل مصلائی
۳۷۸	قاضی افضل	۳۴۲	مولانا عبد الباقي
		۳۴۲	امیر محمد رفیع
		۳۴۲	شیخ یحیی عشیره اردکانی

فصل سوم

در ذکر محتسبان

۳۸۰

فصل چهارم : واعظان

مولانا نورالله واعظ یزدی

۳۸۲

مولانا هدایت حسین

۳۸۳

مولانا نورالله

۳۸۴

مولانا محمد حکیم

۳۸۷

فصل خامس : خطبا

امیر محمد ابراهیم مهریجردی

۳۸۹

فصل ششم : منجمان

مولانا محمد طاهر منجم

۲۹۱

مولانا محمد مظفر خلف نجما محمودا *

۳۹۲

مولانا جعفر

۳۹۳

فصل هفتم : خطاطان

مولانا شمس الدین محمد شاه

۳۹۶

مولانا کمال الدین بن مولانا شهاب الدین

۳۹۷

عطار

۳۹۷

فاطمه سلطان

۳۹۷

مولانا ابوطالب

۳۹۸

مولانا نورالدین کجومی

۳۹۸

مولانا افضل

۳۹۹

مولانا زین العابدین آبشوری

۴۰۰

مولانا محمد حسن

۴۰۱

مولانا کمال الدین اصیل

۴۰۱

خواجه علی اکبر

۴۰۱

ملا علی عبد الوهاب

۴۰۱

حاجی محمد حسین ولد حاجی قطبا

۴۰۲

میرزا محمد فضائی طباطبائی

۴۰۲

مولانا رحیما قاری

۴۰۲

ملا زکی

۴۰۳

مولانا بهاء الدین هزاراسب

۴۰۳

فصل ثامن : اطبا و حکما

مولانا مؤید الدین محمد

۴۰۶

مولانا سالک الدین

۴۰۶

میرزا انجیم بیگ

۴۰۷

میرزا عبد الکریم

۴۰۸

حکیم عبدالله

۴۱۰

میرزا محمد مقیم

۴۱۱

معینا محمد

۴۱۳

محمد مفید

۴۱۶

محمد رضی

۴۱۷

میرزا حسن بیگ

۴۱۸

محسنا نصر آبادی

۴۱۸

فصل نهم : شاعران

محمد همگر

۴۲۲

وحشی بافقی

۴۲۳

غیاث الدین علی نقشبند

۴۲۶

مولانا محمد زمان رونقی

۴۳۱

امینا محمد

۴۳۲

مولانا حسن یزدی

۴۳۵

مولانا محمد امین متخلص قاری

۴۳۶

امیر محمد قاسم متخلص به نبیره

۴۳۸

امیر سید علی (میر صوتی)

۴۴۰

مولانا شاه محمد

۴۴۱

خواجه عبد الغاب

۴۴۳

نوزی تنبا کوفروش

۴۴۴

ملا عرشی

۴۴۵

ملا رمزی

۴۴۷

ملا مصاحب نائینی

۴۴۸

ملا فوقی یزدی

۴۴۸

۴۶۷	ملا محمد مجیب	۴۵۰	مولانا اختری یزدی
۴۶۸	اوجی	۴۵۱	ملا وارسته
۴۶۸	قبولی	۴۵۱	شیخ نور مالیری
۴۶۸	شوخی	۴۵۲	مفید املاغیاث
۴۶۸	عشرتی	۴۵۲	خواجه محمد ظهیر مخمل باف
۴۶۸	محمد مؤمن	۴۵۳	آقا احمد مشهور بناخدا
۴۶۹	دبری یزدی	۴۵۴	مولانا نظامافروز آبادی (ناظما)
۴۶۹	محمد باقر زرکش	۴۵۵	ملا محمد کاظم گوشه باغ گندم
فصل دهم: اشراف واعیان مبنی بر سه سطر		۴۵۵	سعیدای مجنون
سطراول : در ذکر اشراف		۴۵۶	مولانا آزاد یزدی
۴۷۲	محمد زمان سلطان بایندر ترکمان	۴۵۶	مولانا صفائی
۴۷۵	میرزا اسحق بیگ	۴۵۶	فیض یزدی
۴۷۷	محمد علی بیگ ناظر بیوتات	۴۵۶	مولانا هیبت الله نوائی
۴۸۲	آقا حاجی	۴۵۶	ملا مؤمن اردکانی
۴۸۷	خواجه پیر احمد	۴۵۷	زمانا کفاش (سالک)
۴۸۷	خواجه محمد علی یزدی	۴۵۸	ملا کسوتی
۴۹۲	میرزا محمد سمیع	۴۵۸	ملا آگهی
۴۹۳	مولانا محمد امین قاری	۴۵۹	ملا کاسب
۴۹۴	خواجه سیف الدین محمود نقشبند	۴۶۰	شوقی
۴۹۵	مولانا عبدالحی متولی	۴۶۰	سراج الدین
۴۹۸	خواجه کریم الدین براکوهی	۴۶۱	مولانا زمانی
۴۹۸	خواجه شمس یوسف	۴۶۲	مولانا امینی
۴۹۹	حاجی مولانا قطب الدین	۴۶۲	محمد باقر
۵۰۰	خواجه محمد شفیع	۴۶۲	مولانا شمس
۵۰۱	حاجی غلامرضا مال امیری	۴۶۲	ملا محمد باقر
۵۰۲	میر کمال بندر آبادی	۴۶۳	ندائی
۵۰۴	خواجه علی اکبر طراح	۴۶۳	معانی
سطر دوم در ذکر صلحا و گوشه نشینان		۴۶۴	ملا الفتی
مشمول بر دو حله		۴۶۴	ذهنی نقاش
حله اول: در ذکر گوشه نشینان		۴۶۵	محمد سعید مالیری
۵۰۶	امیر هدایه الله	۴۶۶	ملا محمد فدائی

۵۰۶	حاجی محمد زمان جندقی	۵۸۸	شیخ زین الدین علی بن محمود بن بنیمان
۵۰۷	شیخ اسمعیل صوفی	۶۱۲	(بابا شیخ علی پیداخو ندی)
۵۰۸	خواجه محمد علی حاجی ارباب	۶۱۴	شیخ سالک ناصح ضیاء الدین یوسف
۵۰۹	درویش علی خان	۶۱۷	عز الدین داود
۵۱۰	سیف‌آزر کش	۶۱۸	شیخ شمس الدین محمد بن بهاء الدین
	حله دوم: در ذکر هنروران	۶۱۸	سلطان حاجی مسافر
۵۱۱	محمود نقاش	۶۱۸	سلطان قطب الدین
۵۱۱	خواجه مسعود		شیخ جمال الاسلام ابی سعید محمد
۵۱۲	استاد محمد صالح	۶۲۱	احمد بن مهریزد
۵۱۲	استاد ملک قصاع	۶۲۴	شیخ تقی الدین عمر استادان
۵۱۳	خواجه سمیع زرگر	۶۲۴	شیخ خلیل آسوده
۵۱۳	استاد محمد معمار	۶۲۵	شیخ فخر الدین پیر مراد
	مقاله سیم	۶۲۶	بابا مجد الدین
	در ذکر افعال امامزادگان و مشایخ	۶۲۶	امیر جنید
۵۲۰	امامزاده ابو جعفر	۶۲۶	بابا ضیاء الدین ابدال
۵۳۱	شاه زاده فاضل بن موسی	۶۶۷	شیخ زین الدین علی سوخته
۵۳۳	سید حسین گل سرخ	۶۲۷	مولانا شرف الدین خضر
۵۳۵	امیر علی قوام الدین	۶۲۷	شیخ شکور
۵۳۶	سید قطب الدین	۶۳۱	حاجی حسینی
۵۳۷	سید نظام الدین حیدر (سید روح الله)	۶۳۱	شیخ احمد فهادان
۵۳۹	سید تاج الدین		شیخ فرید الدین عبدالباقی و مولانا شمس
۵۴۱	سید سرچم	۶۳۳	الدین محمد خلوتی
۵۴۱	سادات عریضی (سادات قل هو الله)	۶۳۴	شهادی فہرج
۵۴۲	صاحب خط سبز	۶۳۷	سلطان زرن دیان
۵۴۳	سید نصر	۶۳۷	حاجی صدر الدین
۵۴۳	سید صحرآ	۶۳۸	مولانا مجد الدین
۵۴۳	سید رکن الدین محمود	۶۳۹	بابا محمد مشہور بہ بابا ناصر
۵۶۰	امیر معین الدین اشرف	۶۳۹	شیخ احمد صائم الدھر
۵۶۱	شیخ تقی الدین دادا محمد	۶۳۹	مولانا عز الدین ابراہیم فیروزانی
۵۷۹	سلطان حاجی نجم الدین محمد شاہ	۶۴۰	حاج علی رودشتی
		۶۴۰	سلطان قطب الدین زنکی

٦٦٠	خانقاه اشکندر	مقاله چهارم	
٦٦٠	خانقاه فیروز آباد میبد	در ذکر مساجد و مدارس و رباطات و قری	
٦٦٠	خانقاه اردکان	و مزارع و قنوات	
٦٦٠	خانقاه چاهوک مهریجر	گفتار اول :	
٦٦١	رباط چفته	مساجد	
٦٦١	رباط شوراب	مسجد جامع کبیر	٦٤٣
٦٦١	رباط یاغمش	مسجد جامع میرچقماق	٦٣٩
٦٦٢	رباط انجیره	مسجد جمعه سرریگ	٤٥٠
٦٦٢	رباط خرانق	مسجد فرط	٤٥٠
٦٦٢	رباط ساغن	مسجد جمعه سرآب نو	٤٥٢
٦٦٢	رباط پشت بادام	مسجد مصلى عتیق	٤٥٢
٦٦٥	رباط شتران	مسجد میر حسین	٤٥٤
	الثالث : در ذکر مصانع	مسجد جمعه یعقوبی	٤٥٣
٦٦٦	مصنعه چارسوق	گفتار دوم :	
٦٦٦	مصنعه مصلى عتیق	مدارس و بقاع و خوانق و رباطات	
٦٦٧	مصنعه خان احمد	اول : مدارس	
٦٦٩	مصنعه محله فهادان	مدرسه رکنیه	٦٥٤
٦٦٩	مصنعه محله ابوالمعالی	مدرسه شمسیه	٦٥٥
٦٧٠	مصنعه خلف باغ عز آباد	مدرسه ضیائیة شهرستان	٦٥٦
٦٧٠	مصنعه شهاب الدین قاسم	مدرسه حسینیه	٦٥٦
٦٧٠	مصنعه گازرگاه	مدرسه خانقاه	٦٥٧
٦٧٠	مصنعه درب مهریجر و درب کابل	مدرسه سرریگ	٦٥٧
٦٧١	مصنعه زاویه	مدرسه امیر آخوریه	٦٥٧
	گفتار سوم :	مدرسه دارالصفاء (قطبیه)	٦٥٨
	در ذکر قری و مزارع	مدرسه خواجه ابوالمعالی	٦٥٨
	اهرستان (باغ کمالا، باغ عیشاباد، باغ	مدرسه اصبلیه دهوک	٦٥٨
٦٧٣	فردوس	مدرسه یوسف چهره	٦٥٨
	باغ شاه، باغ سبک، باغ شاه نگار،	مدرسه قطبیه حاجی عماد	٦٥٩
	مامانوک، باغ عز آباد، باغ سعد آباد)	الثانی : در ذکر بقاع	
٦٨١	چم تفت	بقعه خانزاده و مخدومزاده	٦٠٩

۷۳۷	ذکر بعضی عمارات مبارزالدین محمد	تفت (خانقاه تفت ، باغ دیوانخانه ، باغ دلگشا	۶۸۲
	مقاله پنجم		
	در ذکر بعضی غرایب روزگار و شرح شمه ای	باغ دولتخانه ، بقعه صفیه ،	
۷۴۳	از احوال سرگشته وادی ناکامی	باغ محمدرفیعا ، باغ خلیل آباد)	
	خاتمه	گفتار چهارم:	
۸۲۸	فصل اول	در سبب بنای خطه یزد	
۸۲۷	فصل دوم	ذکر عمارات ابو جعفر علاء الدوله	۷۳۶

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info
متن کتاب جامع مفیدی

www.tabarestan.info

تبرستان

بسم الله الرحمن الرحيم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن در گلشن حمد نغمه پردازم کن
با نعمت حب خویش همراهم کن در ملک سخنوری سرافرازم کن
بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در لباس شبیه و التباس
مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت
ایاب جامع مفیدی مشتمل بر تبیین احوال سادات و وزرا و علما و فضلا و سایر
فرق برایا، و این مبنی است بر پنج مقاله و خاتمه، لطیفترین نقشی که قلم نقاش
فطرت سر لوح کلام را بارقام آن رنگ آمیزد حمد صانع است که هر صبح و شام
فلك لا جورد فام را به معصفر شفق آرایش نمود و هر یوم سطح این گنبد مستدیر
اندام را بطالای محلول عکس از شمس زینت و زیب فزود و صلوات را کیات سامیات
بر رسول «لولاك» مخاطب بخطاب «و ما ارسلناك» خورشید اوج نبوت آفتاب فلك
رسالت [۲ الف] ماه برج سعادت مکرم بکرم «و کفی بالله ابوالقاسم محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسلیماً کثیرا» ،

ای بر سر خلق سایه گستر کرمت کونین نواله خوار خوان نعمت
انسان و ملک داخل خیل و حشمت ملک دو جهان طفیل خاک قدمت

مقاله اولی

در بیان احوال سادات و وزراء و کلانتران و مستوفیان و مین باشیان و
باشترین اوقاف و عمل جزو سرکار دیوانی ، و آن مشتمل است بر هفت
مجلس و کلک سخن گذار شمه ای از احوال هر يك را بهمین ترتیب مجلسی
میسازد

مجلس اول

در ذکر سادات عظام

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که چون خطه بهشت
منزله یزد دارالعباده اهل ایقان و ارباب عرفان است از زمره سادات عظیم الشان
و این طایفه متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر بوجود شریف این بلده را
آرایش داده اند . و ملاذ و ملجأ این طبقه جلیل القدر ، سلطان سپهر ولایت ،
آفتاب آسمان جلالت ، ماه برج شرف و کرامت ، **مثنوی :**

امامت نژاد کرامت سیر ملاذ تمام کرام بشر
ز بطن بتول و ز پشت امام ز نسل محمد علیه السلام
اعنی سلطان نقباء معارف شعار ، مقتدای اولیاء مواهب دثار ، قبله اصحاب
علم و عرفان ، قدوة ارباب تحقیق و ایقان ، کاشف اسرار ازلی ، **شاه نورالدین**
نعمت الله ولی و اولاد امجاد آن حضرت اند ، که باطن خجسته میامنشان [۲ب]
مطرح اشعه لمعات فیوضات الهی و ضمیر فیض پذیرشان مهبط انوار حقایق
نامتناهی بوده و هست . **شعر :**

ای خاک درت کعبه آمال همه از قبله کوی تست اقبال همه
عظم شأن آن سرور اهالی نقابت و عرفان از آن زیاده است که خامه

واسطی نژاد شمه‌ای از آن بیان تواند نمود، و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان از آن رفیع تر است که کمند اندیشه بر معارج آن راه تواند یافت، بیت:

عالی گهری که قدوه احرار است او نور ضمیر کاشف اسرار است

- ۵ آن صف آرای میدان طریقت و راه نمای ایوان حقیقت، و کاشف رموز و علم آدم الاسماء و واقف کنوز و علمناه من لدنا علما مقتدای سادات عرب و عجم بود، و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع اولیاء صاحب سعادات گوی مسابقت میر بود.

- سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش داشتند و علماء اعلام و سادات و معارف آن ایام درگاه کعبه مثالش را قبله حاجات میدانستند. عظماء اقطار و امصار روی ارادت و اخلاص بر عتبه علیه وسده سنیه آن والا منقبت نهاده، نقش ارادت و اخلاص بر لوح خواطر می نگاشتند، و در سلك مریدان آن سر حلقه کرامت و ولایت انتظام یافته صبح و شام [۳ الف] باقدام نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند. در بعضی اوقات در دارالامان کرمان اقامت میفرمود و گاهی در دارالعباده یزد علم کرامت می افراخت و پیوسته زبان الهام بیان بنظم اشعار گویا میفرمود، چنانچه دیوان حقایق بیان آن صف آرای میدان طریقت مشهور، و در آن کتاب افادت ایاب ایباتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت سلاطین حشمت آئین صفوی نشان است معروف، و شمه‌ای از آن در این ابیات اظهار فرموده‌اند. نظم:

- | | | |
|----|-------------------------|---------------------------|
| ۲۰ | از یمین و یسار میبینم | جنگ و آشوب و فتنه و بیداد |
| | گریکی و هزار میبینم | همه را حال میشود دیگر |
| | گرد و زنگ و غبار میبینم | گرد آئینه ضمیر جهان |
| | بی حد و بی شمار میبینم | ظلمت و ظلم ظالمان دیار |
| | در میان و کنار میبینم | غار و قتل لشکر بسیار |

بس فرومایگان بی حاصل
مذهب و دین ضعیف می یابم
قصه ای بس غریب میشنوم
سکه نوزند بر رخ زر
[۳ب] دوستان عزیز هر قومی
هریک از حاکمان هفت اقلیم
ترك و تاجیک را بهمدیگر
تاجر از دست دزد بی همراه
بقعه خیر سخت گشته خراب
اندکی امن اگر بود آن روز

عامل و خواندگار میبینم
مبتدع افتخار میبینم
غصه ای در دیار میبینم
درهمش کم عیار میبینم
گشته غمخوار و خوار میبینم
دیگری را دوچار میبینم
خصمی و گیر و دار میبینم
مانده در رهگذار میبینم
جای جمعی شرار میبینم
در حد کوهسار میبینم

۵

۱۰

و ایضاً در همان قصیده فرموده ، ایضاً :

غم مخور زانکه من در این تشویش
بعد از امسال و چند سال دگر
نایب مهدی آشکار شود

خرمی وصل یار میبینم
عالمی چون نگار میبینم
بلکه من آشکار میبینم

۱۵

و بنظر دوربین و کشف یقین «ع» و «ز» و «دال» را بحساب شمسی اعتبار
نموده اند . از هر صد سال شمسی سه سال که بیست و شش سال شود بر صد قمری
اضافه فرموده که صد و هفتاد و هشت شمسی بر نهصد و چهار قمری قرار داده
فرموده اند که ، ایضاً :

چون زمستان پنجمین بگذشت
ششمش خوش بهار میبینم

۲۰

یعنی پنج زمستان ، که عبارت از چهار سال باشد ، چون از نهصد و چهار
بگذرد نهصد و هشت شود ؛ و در نهصد و نه نایب مهدی آشکار گردد . ایضاً :

پادشاه تمام دانائی
بندگان جناب حضرت او

سروری [الف] باوقار میبینم
سر بسر تاجدار میبینم

«نایب» هشت حرف است : «نون» ، و «الف» ، و «یا» ، و «با» ؛ و این دویست

و سی و یک میشود . و عدد «اسمعیل هادی» دویست و سی و یک است ؛ پس محقق شد که نایب حضرت قایم آل محمد اسمعیل هادی باشد ، که در نهصد و نه خروج کرد ، و به یقین این رمز همین رباعی آن حضرت کافی است که ، رباعی :

در نهصد و نه من دو قران میبینم وز مهدی و دجال نشان میبینم
دین نوع دگر گردد و اسلام دگر این سر نهان است عیان میبینم

و نیز فرموده ، رباعی :

این هشت حروف نام آن شاه من است آن شاه که او مظهر الله من است
مجموع دویست و سی و یک بشمارش تا دریایی که نام دلخواه من است

بر اذکیاء پوشیده نماند که سالهای بسیار معموره ربع مسکون بتخت تسلط و استیلاء ملوک طوایف و حکام مختلف در آمده استقرار و استمرار یافته ۱۰ بود ، و بواسطه مخالفت و منازعت والیان و فرماندهان امصار و بلدان ، که مستلزم فساد و تباهی احوال جهان است ، امن و استقامت از ممالک و امان و اطمینان از طریق راهها [ع ب] برخاسته ؛ بد کرداران بی طریق در شهرها خیره و مستولی گشته مزاج بنیه عالم از منهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود . چون ارادت قدیم ۱۵ قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم بشریت تلخ و شیرین ، قهر و لطف ، اعلی حضرت سپهر منزلت ، خورشید شوکت ، قدر قدرت ، قضا صولت ، خلاصه ملوک عالم ، زبده سلاطین بنی آدم ، ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل الموسوی الصفوی بهادر خان بحال اعتدال باز آید ، لاجرم سابقه عنایت ازلی آن حضرت را از میان سعادت مندان دوزان برگزید و بتشریف گرامی «و آتیناه الملك» اختصاص بخشید و در سنه نهصد و نه داعیه گیتی ستانی و جهان بینی از ضمیر خرده دان دور بین آن حضرت سر بر زده بعون الهی در اندک زمان معظم ممالک ایران و توران و دیاربکر و سواحل دریای عمان مسخر گردانید ، و آن را از قبضه تغلب و تصرف گردن کشان زمان استخلاص نموده جهان را بانواع عدل و احسان بیاراست و سکه دارالضرب پادشاهی در بلاد هفت اقلیم مجری گردانیده خطبه اثنا عشریه

امامیه بر سر منبر نه پایه [هالف] افلاك خواند وا کثر خلائق روی زمین را بضرب
شمشیر ذوالفقار آثار بمتابعت دین مبین حضرات ائمه معصومین در آورد ، شعر
گر نبودی ذوالفقار مرتضای نامدار کس نگفتی هیچ وقت الله اکبر آشکار
بر دانشوران کشور شعور مستور نماند که بسیاری از فضلاء عالی تبار
۵ و مورخین بلاغت شعار خوارق عادات و واردات احوال و اربعینات و سیر و سلوک
سفر و حضر که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت منقبت ، کاشف
اسرار ازلی ، شاه نوزالدین نعمت الله ولی ، بر خواص و عوام هر بلاد ظاهر گردیده
در صفحات کتب مسطور گردانیده اند ، خصوصاً مولانا صنع الله نعمت اللهی بعبارتی
روشن رساله ای ترتیب داده ، مسود اوراق آن نسخه شریفه را منظور نظر داشته
۱۰ مجملی از آن مفصل را باندک تغییر عبارتی در این صحایف مرقوم میسازد ،
بمنه و کرمه .

بدان ای عزیز که مولد آن حضرت ولایت منقبت در مدینه حلب بوده
و مزار متبر که اجداد عالیشان در آن دیار مشهور است ، چنانچه خود فرموده ،
شعر:

نور دین [ه ب] از نعمت اللهی طلب	۱۵ نعمت الله نور دین دارد لقب
خود که دارد اینچنین دیگر نسب	از رسول الله نسب دارد تمام
گرچه اصلم باشد از ملک عرب	مدتی بودم مجاور در عراق
آتش قهرش از آن بولهب	آب لطف او از آن ما بود
جد من آسوده در شهر حلب	من مجاور حالیا در ملک فارس
منقول است که در ایام سه سالگی آن حضرت را کشف قبور حاصل بود و این	۲۰
دو بیت مبنی بر یقین این حال خود فرموده ، بیت:	

عجب علمی ولی درسی ندادند	مرا علمی که اندر سینه دادند
که شیخ چله را درسی نهادند	بسه حالی مرا گردید معلوم
و وقتی که سن شریفش بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح دندان کنند	

سید التابعین اویس القرنی در موافقت دندان مبارک رسول خدا که در غزای تبوک از سنگ مخالفان آزار یافته در حضور والد بزرگوار ایشان مذکور ساخت. آن جناب حاضر بود، بخاطر گذرانید که چون خدا و رسول او را باین امر تکلیف نرمودند او چرا این ستم بر خود پسندید. [۶ الف] در همان شب آن سلطان العاشقین در واقعه آن نور طیبین و طاهرین آمده بلسان حال مضمون این^۵ ابیات برایشان خواند، شهر:

کای در دریای دین، بحر صفا	من بعشق حضرت جد شما
در وفا سی و دو دندان طمع	کندم از دنیا و عقبی بی فزع
عاشق صادق بعشق روی یار	گر کشد خود را ازو معذور دار

مقدمه علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل نموده، و علوم بلاغت^{۱۰} و علوم فقه و تفاسیر و کلام از سید شمس الدین خوارزمی و سید شمس الدین مکی اخذ فرموده، در مبادی احوال متن «فصوص الحکم»، حسب الفرموده این نظم با نظام ایشان که، نظم:

نا نوشته حرف میخوانیم ما این کتاب نیک میدانیم ما
حفظ داشتند، و تا هنگامی که سن شریفش به بیست و چهار سالگی رسید یک^{۱۵}
لحظه ای از سعی در مطالعه و مباحثه علوم تغافل ننمود تا بر علوم چهار کتاب عالم گردیده طی منازل علوم رسمیه فرمود و علوم مغنویه ریاضیه بر ضمیر منیرش منکشف گشته این غزل فرمودند، غزل:

علم ام الكتاب حاصل ماست	لوح محفوظ حافظ دل ماست
آنچه بحر محیط خوانندش	نزد ما آن سراب ساحل ماست
[۶ب] آن حقیقت که مشکل همه اوست	مشکل حل و حل مشکل ماست
منزلاتی که دیده ای در راه	منزلی چند از منازل ماست
اسم اعظم که صورتش مائیم	جمع معنی هفت هیکل ماست
عشق او قاتل است و ما مقتول	جان عالم فدای قاتل ماست

نعمت الله بما شده واصل طلبش کن ز ما که واصل ماست

و در طلب علوم معنویۀ الهامیۀ معرفت عشق مرکب شوق در زیران
در آورده قدم تصدیق در وادی سیر و سلوک فقر و طریق تحقیق درویشی نهاده ،
ذوق عالم نیستی بر نشأه حالش غالب گردیده ، لباس بی اساس ناس از تن بیرون
کرد ، **قطعه:**

دامن همت نیالوده به هستی دو کون پشت پای نیستی بر هستی عالم زده
وهفده سال بلبس يك نمذ بسر برد ، و این غزل فرموده آن حضرت است که گویا
در بیان آن فرمود ، **غزل:**

ما آینه در نمذ کشیدیم	دامن ز خودی به خود کشیدیم	
پرگار صفت بگرد نقطه	خط بر سر نیک و بد کشیدیم	۱۰
دردی است بکس نمیتوان گفت	آن رنج که از خرد کشیدیم	
بودیم حباب و غرقه گشتیم	واحد بسوی احد کشیدیم	
شادی روان نعمت الله	هر دم جامی دو صد کشیدیم	
درویش محمد مسکین چنین برشته نظم انتظام داده ، [۷الف] نظم:		

بشنو اکنون ای موالی علی	پیر سید نعمت الله ولی	
میر محمد آفتاب منجلی	گشت از او آیینۀ دل صیقلی	۱۵
پیر آن سید بود سید حسین	شاه اخلاطی گزین عالمین	
سید ابراهیم حلی پیر اوست	آنکه در خاطر نبودش غیر دوست	
پیر او سید محمد از نجف	گوهر دریای شاه من عرف	
پیر او سید علی مکی است	آنکه واقف بود از بالا و پست	۲۰
سید ابراهیم مدنی آن ولی	هست پیر حضرت سید علی	
باز سید قاسم آن شاه زمن	هست پیر او و اصلش از یمن	
پیر سید قاسم از راه یقین	حضرت سید مجسم شاه دین	
سید ابراهیم خوارزمی دگر	هست پیر آن ولی راهبر	

پیر ابراهیم امام المتقین	موسی بن جعفر آن سلطان دین
جعفر صادق که پاک و طاهر است	گوهر بحر امامت باقر است
باقر است ابن علی بن الحسین	آنکه بر عباد معبود است زین
شاه حسین بن علی نور نبی	هست نقد بو الحسن یعنی علی
دمبدم الف تحیات و سلام	بر روان جمله بادا والسلام

و بعد از دوازده سال که دست ارادت بدامان رسید محمد زده بود سیروار روی بر دشت و کوه و صحرا نهاده شعله آتش عشق حقیقی [۷ ب] از دل عرفان پناهش شعله‌ور گشته برق صفت هر لحظه وادی طی میفرمود تا بر قلّه کوه دماوند بر سر چاه گوگرد احمر رسید که قبل از آن و بعد از آن احدی بدان مکان نرسیده بود و دو اربعین - که عبارت از هشتاد روز باشد - در فصل زمستان بعبادت پروردگار عالمیان قیام نموده، در هر شام بپرف افطار میفرمود. و بعد از دو اربعین از قلّه آن کوه رفیع بپایان آمده متوجه جانب همدان شدند و در کوه الوند مدتها بعبادت و ریاضت و داشتن اربعینات گذرانیدند، و با رجال الله آن کوه صحبت میداشتند. و بابا حاجی محمد صامت در آن کوه شرف خدمت آن مظهر الله دریافته، وقتی چند در خادمی آن حضرت بسر برد.

۱۵ اتفاقاً روزی آن سلطان سالکین از آن کوه بجائی میرفتند و بابا حاجی محمد در خدمت بود، در عرض راه باو گفتند که: « اینجا بایست تا ما رفته باز آئیم. توقف نمود، و حضرت کرامت منقبت بجائی که اراده داشتند رفته، بعد از چهل روز باز گشت بجانب بابا واقع شد؛ و بابا را در همان منزل که باز داشته بودند ایستاده یافتند. دست مرحمت بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش فرمودند و گفتند ما را روزی چند [۸ الف] حسب التقدير در این کوه ساکن میباید بود، شهر:

دل ما در هوای الوند است در سر زلف یار دربند است
بعد از این ملاقات شما با ما در ماهان کرمان روی خواهد داد و از نظر بابا غایب

گردیده مدتی مدید در منازل کوه الوند بسر بردند .

و چون از صحبت رجال الله آنجا مقصودشان حاصل گشت عزیمت سفر نموده مدت سی سال طی منازل کرده تا گذر ایشان بر کرمان افتاد و در آستانه ماهان رحل اقامت انداختند . باباحاجی محمد صامت بشرف آستان بوسی مشرف گردیده خادمان آستانه را گفت عرض نمائید که غریب قوشی آمده و داعیه شرف ملازمت دارد ، خادمان معروض داشته آن حضرت فرمود که جای قوش بر بالای درخت میباشد . چون بابا این سخن از خدام شنید متوجه قریه فرمیتن ^۱ ، قریب دروازه کرمان گردیده بر بالای درخت چنار عالی که درمسجد جمعه آن موضع سر بر فلک کشیده بود رفته بر زیر شاخی قرار گرفت ؛ و اربعینی ۱۰ بسر برده هر شب افطار بر رگی از آن درخت نمود . و بعد از اربعین پائین آمده متوجه آستانه ماهان شده خادمان بعرض رسانیدند که بابا باز آمده . بابا بار یافت [۸ ب] و این غزل بگذرانید ، غزل :

مرغ دل در دام زلف دلبری افتاد باز

عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد باز

روی دل بر درگه سلطان خود آورده ایم

۱۵

آمده بر درگه شه بنده آزاد باز

زاهد خلوت نشین از خان ومان دل بر گرفت

مجلس مستانه در کوی مغان بنهاد باز

توبه بشکستیم و دیگر در شراب افتاده ایم

هر که آمد سویی ما مانند ما افتاده باز

۲۰

آب چشم ما چو دجله میرود هر سو دوان

شاید از معمور سازد خطه بغداد باز

خوش گشادی از گشاد نعمت الله یافتیم

تا در میخانه را بر روی ما بگشاد باز

و آن حضرت منزل پای چنار که حالا بابا در آنجا آسوده است و به « بابا

کلاه دراز» مشهور گشته باو حواله نمودند . شعر:

هر که او بر سایه فرهما مأوی گرفت

گر چه گنجشگی بود شهباز گردد عاقبت

بر ضمیر انور فضلالی سخنور و خاطر ازهر بلغای هنرپرور در نقاب

ارتیاب مستور نماند که در اول حال که سلطان ولایت دستگاه از کوه الوند پائین

آمده متوجه زیارت عتبات عالیات شده چون بحوالی حله رسید در گذر گاهی که

۱۰ هر چند بجهت لب تشنگان آن بادیه چاه ها کنده بغیر از آب شور قطره ای بکام

ایشان نرسیده بود [۹ الف] نزول نمود و چاهی حفر فرمود . بقدرت کامله ایزدی از

آن چاه آبی ظاهر گردید از شیر خوشگوارتر و از شکر شیرین تر . تا الحال اهل

بادیه و زوار حضرت ائمه معصومین و مترددین از آن منتفع میگردند و به «چاه

نعمت الله» مشهور گشته ، مصراع :

سرچشمه اش ز بحر روان ولایت است

۱۵

و چون به ارض کربلا رسید بشرف زیارت شاه شهدا مشرف شده شرایط

طواف بتقدیم رسانید ؛ و در محل قتل گاه بآب دیده وضو ساخته بهمان يك وضو

چهل روز در چله تابستان بسر برده هر شب بخاک کربلاء معلی افطار نمود . بعد

از اتمام اربعین متوجه بغداد شده شرف زیارت روضه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

۲۰ حاصل نموده متوجه نجف اشرف گردید . و بعد از وصول بدان روضه عرش درجه

شرف طواف دریافته مشام جان بنکته خاک آستان ابوتراب منور و معطر ساخت

و جبین اخلاص بر تراب عنبر سرشت آن درگاه سوده ، در مناقب حضرت غالب

کل غالب ، مطلوب کل طالب ، علی بن ابی طالب [۹ ب] صلوٰة الله و سلامه علیه

قصاید غرا برشته نظم انتظام فرموده و این يك قصیده بجهت تبرک مرقوم گردید .

قصیده

از نور روی اوست که عالم منور است
 حسنی چنین لطیف چه حاجت بزیور است
 سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رواق
 بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است
 زوج بتول و باب امامین مرتضی است
 سردار اولیاء و وصی پیمبر است
 مسندنشین مجلس ملک ملایکه
 در آرزوی مرتبه و جاه قنبر است
 هر ماه ماه نو بجهان مژده میدهد
 یعنی فلک ز حلقه بگوشان حیدر است
 اسکندر است بنده او از میان جان
 چوبک زدن درش بمثل شاه قیصر است
 گیسوگشاد و گشت معطر دماغ روح
 رورا نمود عالم از آن رو منور است
 جودش وجود دارد بعالم از آن سبب
 عالم بیمن جود وجودش مصور است
 خورشید لمعه ایست ز نور ولایتش
 گر چه لوای حضرت او ماه پیکر است
 هر قطره‌ای ز فیض محیط ولای او
 صد چشمه حیات و دو صد حوض کوثر است
 نزدیک ما خلیفه بر حق امام ماست
 مجموع آسمان و زمینش مسخر است
 مداح اهل بیت و بنزدیک شرع و عقل
 دنیا و آخرت همه او را میسر است

۱۰

۱۵

۲۰

هر مؤمنی که لاف ولای علی زند
توقع آل آل بنامش مقرر است
بادست [۱۰ الف] جود او چه بود کان مختصر

با همتش محیط سرای محقر است
او را بشر میخوان تو که نور خداست او
او دیگر است و حالت او نیز دیگر است

طبع لطیف ماست که بحر است بی کران
هر حرف از این سخن صدف پرز گوهر است
هر بیت ازین قصیده که گفتی بعشق و دل

میخوان که هر یکی ز یکی خوب و خوشتر است
سید که دوستدار رسول است و آل او

بر دشمنان دین محمد مظفر است
در بیان توجه آن مظهر آثار هدایت بجانب مکه معظمه
مکرمه از راه مصر و نخست رفتن بر چشمه رود نیل و بعد از
مراجعت مشرف شدن بطواف بیت الله الحرام و شرح

واقعاتی که روی نمود در آن ایام

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب توفیق و حال روشن است که هر موفق
سعادت مند که از برای رضای خدای بی همتا سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت
اوطان بر حلاوت مواصلت احبه و اخوان اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار
گردد، و در راه نیکو بندگی و عبادت در گاه احدیت - جل و علا - تلخی تعب
و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالی جناب شیرین ساخته در موافقت [۱۰ ب]
هول و خطر از بیم جان نیندیشد^۱ هر آینه غنائیم فتوحات دنیوی و اخروی شامل
احوال خیر مآلش گردد؛ بتخصیص که قبله نیت از صفاء طویت افضل اعمال

واشق عبادات باشد بتبیین این بیان صورت حال خیرمآل آن سلطان سپهر کرامت و ماه آسمان ولایت تواند بود که در آستانه علیه عرش درجه شاه اولیا احرام طواف بیت الله بر میان جان بسته قدم مبارک در بادیه و راه نهاد .

و چون بحوالی بلاد مصر رسید و رود نیل بنظر انورش در آمد عزیمت آن فرمود که در سر چشمه نیل غوطه خورند و غواصانه در طلب گوهر مقصود شناوری نمایند . لاجرم متوجه گردیده بمعموره برسید ، و مجاوران آن موضع را دلتنگ و پریشان احوال یافت . سبب پرسید . بعرض رسانیدند که در حوالی ما بیشه ایست و در آن بیشه شیران مردم را جای گرفته اند و مدتی است که صیادانه مدار طعمه خود را بر اهل این دیار نهاده هر چند روز متفق بگرد شهر آمده و چند نفر را صید کرده بیشه خود میروند حضرت ولایت رتبت چون بر این حال وقوف یافت بزبان ولایت ترجمان فرمود که : بعد از این دست تعدی شیران [۱۱ الف] از گریبان اهالی این دیار کوتاه خواهد بود و آن جماعت را وداع کرده رو براه آورد . و چون بحوالی بیشه شیران رسید شیرانی دید که اسد در آسمان از هیبتشان گام نتوانستی نهاد و ثور در کنار بام سپهر از نهیب پنجه ایشان دم نیارستی زد . از روی غضب بجانبان نظر انداخت . همگی مانند گربه خود را بر پای آن حضرت انداخته سرپیش افکندند . آن حضرت شیران را نوازش نموده فرمودند که بعد از این از شما میباید ستمی و ظلمی بر آدمیانی که در حوالی شما اند نرسد . شیران تابع فرمان آن صف آرای میدان کرامت شده پسر از آن متعرض احوال مجاوران آن حوالی نشدند . شهر :

۲۰ نه هر آدمی زاده از دد به است دد از آدمی زاده بد به است

اهالی این دیار از محنت آن بلیه خلاصی یافته خانقاهی باسم آن جناب ساختند ، و از آن زمان تا حال هر که بمنزل ایشان میرسد و نام سید نعمت الله بر زبان میگذراند او را تعظیمات کرده رعایتها میکنند .

چون آن حضرت از آن بیشه گذشته بعد از چند روز بمیان جمعی مردم

صحرا نشین رسیده [۱۱ب] احوال سر چشمه رود نیل پرسید، در جواب گفتند که بر ما ظاهر نیست. این قدر دانیم که از این منزل بر بالا رهگذار آدمیان نیست هر که رفت باز نیامد و هر که رود باز نیاید. آن حضرت فرمود که شما همت بدارید که ما بر حسب اشاره متوجه این راه شده ایم و از همین راه باز گشت خواهیم کرد. و قدم تو کل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیاری راه طی میفرمود و صورتهای عجیب [میدید] و صورتهای موخس میشنید، و بفرقه دوال پایان و بطایفه جنیان رسیده با هر طایفه و فرقه بزبان ایشان تکلم میکرد و مشکلات هر يك حل نموده از ایشان میگذشت، تا بجائی رسید که سرابستانهای لطیف و مکانهای شریف و درختان میوه دار از شهد و شکر خوشتر و بوستانهای روح پرور بود؛ و ببلبلان خوش - آواز و قمریان نغمه ساز و طوطیان شکر خوار و تذروان خوش نوا بصدا های خوش در ذکر خالق دیان بودند؛ و اهالی آن منزل بتکلمهای موزون متکلم گشته مضمون این نوا باءا میرسانیدند، شعر:

آمدی وز مقدمت دل را نوای دیگر است

خیر مقدم شاه درویشان صفای دیگر است

و آن حضرت چند روز با مجاوران آن مکان بهشت نشان [۱۲الف] صحبت داشته ۱۵ يك روز گوشه ای اختیار نمود و سر در جیب تفکر فرو برد و بر صنع صانع اشیاء حیران و نگران بود که لشکر خواب در سواد دیده بیدارش در آمده در عالم خواب جد بزرگوار خود حضرت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب را بر بالین خود حاضر یافته سلام کرد. و آن حضرت با رفعت جواب سلام باز داده، فرمود ای فرزند! هیچ میدانی این چه مکان است و تو چه مدعا داری! عرض نمود که آرزو مندم ۲۰ که لطف بی غایت و کرم بی نهایت شامل حال این ذره حقیر گشته مرا از سر چشمه رود نیل آگاهی بخشید. حضرت شاه ولایت منقبت فرمود که جویبار بهشت عنبر سرشت سر چشمه این رودبار است، و این رود از جداول چهار جوی بهشت جدا میگردد و بر سر زمین این منزل فرود می آید، و چون از این مکان روانه

میگردد جداول و جویبار روی زمین مجموع از این جویبار سیراب میگردند .
 آنگاه فرمودند که ای فرزند ! پای بر پشت پای ما گذار و دیده بر هم نه .
 چون چنین کرد بعد از لحظه‌ای فرمود که دیده بگشا و بین آنچه جویای آن
 بودی . همینکه چشم باز کرد [۱۲ب] خود را بر کنار آن جویبار مقصود یافت .
 ۵ شکر معبود حقیقی بجای آورده از ساقی حوض کوثر التماس مجاورت آن منزل
 نمود . آن حضرت فرمود که هنوز ترا وقت بودن در این مقام نرسیده . وقتی که
 آنچه از تو بظهور میبایدش رسید بظهور رسد، جای تو اینجا خواهد بود . بیت:

نعمت الله رسید تا جائی که بجز جان اولیا نرسد

الحال ترا بهمان منزل که عزیمت اینجا نموده متوجه [ای] باید شد . ودوری
 ۱۰ راه بسید نزدیک گردانیده غایب گردیدند . شعر:

آنکه بنمود رخ و از نظرم غایب شد برسان بار دگر بار خدایا بمنش
 و حضرت شاه نورالدین نعمت الله بی تعب و مشقتی راهی که بمدتها طی
 نموده بود اندک وقتی قطع کرده بمحلی که عزیمت آن سفر نموده بود رسید .
 و صحرا نشینان را دیده وعده‌ای که کرده بود وفا نموده از ایشان در گذشت .

۱۵ نقلی است صحیح که هم در کنار رود نیل حضرت ولایت منقبت را با سید
 حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد . کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام در
 دریای ابرار ، شاه قاسم انوار ، و جناب خواجه صابن الدبن تر که ، [۱۳الف] و اشرف
 العلماء و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین علی یزدی ، و پیر تاج گیل با آن حضرت
 رفیق طریق بودند . چون بحوالی منزل سید حسین اخلاطی رسیدند او مخبر
 ۲۰ گشته خادمان را فرمود تا حضرات را در صفه‌ای که نزدیک بخلوتش بود
 جلوس نمودند . سید حسین خوانی نقل قبل از ملاقات بجهت ایشان فرستاد .
 حضرت ولایت قباب بحضار گفت نقل بمنزل دیگر اولی است . و برخاسته^۱ بارفقای
 اربعه بمحل دیگر رفت . فی الحال سقف آن صفه فرود آمده همه در تعجب ماندند .

بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول به آن حضرت معانقه نموده پس از آن یاران را دریافت. و همگی جلوس نموده سید حسین بحضرت کرامت مرتبت گفت نعمت الله میخواستیم از حالات شما مستفیض شویم. آن حضرت فرمود که شما! شما! سید حسین! از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا و سیمیا رمزی برایشان ظاهر کرد. حضرت شاه بسید حسین گفت [۱۳ب] که کیمیای مدعای ما فقر محمدی است، شعر:

جان میدهند بهرجوی سیم اغنیا آگه نیند از عمل کیمیای فقر

و همان يك صحبت و يك مجلس اتفاق افتاد و روز دیگر شاه یاران را وداع نموده متوجه کعبه معظمه شد. و بعد از قطع چند منزل حقه‌ای سر بسته و مهر نموده بدست درویشی داده بخدمت سید حسین فرستاد. سید حسین چون ۱۰ سر حقه گشود قدری پنبه و مقداری آتش سوزنده در اندرون آن حقه یافت. تعجب نموده گفت دریغ که صحبت نعمت الله را در نیافتیم.

درویشی که حقه مزبور بجهت سید حسین میبرد در راه بخاطر گذرانید که کاش حضرت سید نعمت الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف میفرمود، تا ما ها از عمل کیمیا بهره‌ور گردیده از صعوبت فقر و فاقه خلاص ۱۵ می‌گشتیم. چون بخدمت آن حضرت باز گشت برضمیر منیر حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده بود هویدا گردیده [۱۴ الف] سنگ پاره ای از زمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمود که این سنگ را نزد جوهری برده بپرس که قیمت این سنگ چند است، و چون قیمت معلوم کنی از جوهری گرفته باز آور. چون درویش آن سنگ را بنظر جوهری برد، جوهری پاره لعلی دید که در عمر ۲۰ خود مثل آن ندیده بود. قیمت آن لعل را هزار درم کرد. درویش قیمت معلوم کرده و باز گرفته بخدمت حضرت شاه آورد. آن حضرت فرمود تا آن سنگ لعل شده را صلايه ساخته شربت نمود، و هر درویشی را قطره‌ای چشانیدند و فرمود: غزل:
 مها خاک راه را بنظر کیمیا کنیم صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم

در حبس صورتیم و چنین شاه و خرمیم بنگر که در سراچه معنی چها کنیم
 رندان لاابالی و مستان سر خوشیم هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم
 موج محیط و گوهر دریای عزتیم ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم
 در دیده [روی] ساقی و در دست جاممی باری بگو که گوش بعقل چرا کنیم
 ما را نفس چو از دم عشق است لاجرم بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم
 از خود بر آورد صف اصحاب ما خرام [۱۴ب] تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم

و از آن منزل روانه شده متوجه مصر شدند . نقل است که آن در دریای کرامت چون بمصر رسید در مغاره‌ای که اکنون به «مغاره نعمت الله» مشهور است نزول نمود . و در آن مغاره مجذوبی بابا حاجی علی نام ساکن بود و همیشه در پیش او آتش میسوخت و از او حالات غریبه بسیار سرمیزد و خلائق مصر اعتقاد عظیم با او داشتند . آن حضرت بعد از آنکه آن درویش را دریافت از خود غایب گردیده متوجه حال او شد . چون از آن توجه باز آمد آن مجذوب را در روی افتاده و آتش او را خاکستر گردیده یافت . پس از زمانی مجذوب بهوش آمده مرید راه ارادت آن حضرت گردید .

۱۵ و از آن مغاره بیرون رفته در منزل دیگر مجاور گردید و در آن ایام بعرض آن سر خیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان در این مغاره بچهل مغز بادام اربعینی بر آورده . آن حضرت پرسید که اربعین مردانه بر آورده یا زنانه ؟ حضار مجلس گفتند که اربعین زنانه کدام است و اربعین مردانه کدام ؟ [۱۵ الف] آن حضرت فرمود که اربعین زنانه آن است که بچند مغز بادام یا بجزوی قوت لایموت بسر رسانیده باشند ، و اربعین مردانه آن است که چهل روز هر روزه روزه دارند و هر شب وقت افطار یک گوسفند مع مصالح اکل نمایند ، و در وضویی که در اول روز اربعین ساخته باشند بهمان وضو تا روز چهارم اربعین ادای نماز فرض و سنت از ایشان فوت نشود . حضار در تعجب افتاده گفتند که کسی باشد که این نوع اربعین با تمام رساند ؟ آن حضرت فی الحال از مجلس

برخاست^۱ و بسم الله الرحمن الرحيم گفته تجدید وضو نمود و اربعینی بطریقی که گفته بود ادا نمود. و چون از آن اربعین بیرون آمد خلائق مصر احرام دریافت دیدار ایشان بسته بدر آن مغاره حاضر شدند، و آن حضرت دست بر آورده فاتحه جهت ازدیاد جمعیت خوانده فرمودند که تجدید وضوئی خواهم کرد، و از نظر آن جماعت غایب گردید. مضمون این نظم بگوش هوش اهالی مصر رسانید، شعر: ۵

نفسه آمد، مر شما را دید و رفت

هرگز اهیخواست جان بخشید و رفت

و بعد از آنکه [۱۵ب] آن ارباب حال از آن مغاره غایب گردید همیشه مریدان و درویشان ایشان در آنجا مجاور میبودند و اهل مصر با آن درویشان مریدانه سلوک مینمودند. و در آخر شیخی و خادمی مغاره مصر حسب الاشارة ۱۰ آن حضرت به بابا حاجی لطف الله مرجوع گردید، و مشارالیه در آن مکان بتلقین ذکر و کسوت فقر بسا کنان مصر و سایر بلاد قیام نموده چون مدت عمرش به یکصد و ده سال رسید بدیگری رجوع نموده خود مجاور گوشه عدم گردید.

نقل است که در آن هنگام که حضرت سیادت و کرامت منقبت از مصر متوجه مکه معظمه شده چون بگنبد ذات الارض رسید در اندرون گنبد صحبت ۱۵ ایشان با چهل تنان اتفاق افتاد. در اثنای صحبت از آن چهل تن يك تن غایب شده و قدحی شربت در دست داشته هریک را از آن قدح جرعه شربت میرسانید و سر نعلین بر عضوی از اعضای او میزد. چون نوبت بآن حضرت رسید ایشان را جرعه شربت داد و گفت ای نعمت الله، این نعلین بر کسی میخورد که قدم او [۱۶الف] از تعلق دنیا منقطع شده باشد. بر حسب تقدیر الهی خلیل الله را از دامن تو بر میباید ۲۰ خاست^۲. هرگاه از دامن تو بر میخیزد نوبت نوازش این نعلین بتو خواهد رسید. و بعد از وداع از چهل تنان بقیه راه کعبه طی فرموده بوصول کعبه مقصود مشرف گردید.

گفتار در بیان رسیدن آن حضرت بمکه معظمه و شرف طواف دریافتن و واقعاتی که در آن حین و بعد از آن روی نمود

- بعد از تحمل رنجهای گوناگون آن حضرت آن مسافت را بقدم توکل طی نموده بشرف روشنائی روز وصالی کعبه مراد رسید و از زلال سرچشمه زمزم مقصود سیراب گردیده از جام « فیه آیات بینات » شراب ناب اسرار قربت و الفت « و من دخل کان آمنا » در کشید و لباس با اساس « نظری الی الکعبه عباده » در پوشید و خرقة هستی هردو کون از گردن بیرون کرده که « الدنیا حرام علی اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا » ، خلیلانه ردای شوق بردوش انداخته ، عالمانه از بین العلمین صفین عبور فرموده ، عارفانه [۱۶ ب] بر عرفات معرفت برآمده ، صوفیانه بصفای دل و مروه عزیمت نمود و دست بر حلقه توکل زد . و چون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ عبدالله یافعی اتفاق افتاد .
- و چون بصحبت پر فیض شیخ عبدالله رسید او را مشغول بارشاد طالبان یافت ، لحظه ای توقف نموده استماع سخنان جان بخشش کرد ؛ و از مضمون کلام با نظامش بر کیفیت احوالش اطلاع یافته مجال بیرون شدن از صحبت شریفش مصلحت ندانسته دست در دامن صحبتش زده فرمود که در ایام سیر و سلوک بعد از ملاقات صحبت سید محمد آفتابی چون شیخ عبدالله یافعی ندیدم .
- هر جا احوال اهل حالی معلوم نمودیم او را چون قطره و خود را دریا یافتیم ؛ چون بصحبت شیخ المحققین شیخ عبدالله یافعی رسیدیم او را چون دریا و خود را مانند قطره دیدیم . بعد از چند مجلس که با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبدالله کتابی بر دست گرفته روی بجانب آن صف آرای میدان طریقت کرده گفت ۲۰
- ای مخدو مزاده ، این کتاب حدیثی است [۱۷ الف] که از جد شما میدانند و بعضی « موضوعی » است جمع آورده و در این کتاب ضبط نموده ایم . بردارید و مطالعه نمائید تا هر حدیثی که بشما برسد معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعی است
- و حضرت ولایت مرتبت مدت هفت سال در صحبت شیخ عبدالله یافعی مریدانه

سلوك مينمود، و وقتی چند شبانی گوسفندان شیخ هم میفرمود، مقابل هفت سال صحبت حضرت موسی در خدمت شعیب نبی، علی نبینا و علیه السلام، شهر: شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که چند سال بجان خدمت شعیب کند و در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ عبدالله کرد، و بزبان ولایت ترجمان در آن اوقات این ابیات نظم نمود، نظم:

شیخ ما بود در حرم محرم قطب وقت و یگانه عالم
از دمش مرده میشدی زنده نفسش همچو عیسی مریم
بصفات قدیم حق موصوف هفت دریا بنزد او شبنم
شرح اسماء بدوق خوش خوانده عارف اسم اعظم آن اعظم
بود سلطان اولیای جهان روح قدسی و را شده همدم
[۱۷ب] سینه اش بود مخزن اسرار در دلش بود گنج حق مدغم
نعمت الله مرید حضرت اوست شیخ عبدالله است آن فافهم
ذکر توجه حضرت کرامت و ولایت دستماه از مکّه معظمه
بجانب سمرقند و بیان بعضی خوارق عادات آن جناب

بر ضمایر فطنت مآثر اهل دانش و بینش و خواطر خیرت مآثر واقفان
کارخانه آفرینش مخفی و مستتر نماند که چون مدت هفت سال حضرت شاه نورالدین نعمت الله در مکّه معظمه با شیخ عبدالله یافعی، چنانکه سبق ذکر یافت، صحبت داشت آن جناب را وداع نموده با توشه توکل قدم در وادی نهاد، و بعد از طی منازل و مراحل دار السلطنه سمرقند را از یمن اقدام میمنت انجام رشک روضه رضوان ساخت. و چون خبر ورود آن مهر سپهر کرامت بحضرت خاقان صاحب قران گیتی ستان امیر کبیر جهانگیر امیر تیمور پادشاه انارالله برهانه رسید از مخصوصان بارگاه جاه و جلال یکی را بخدمت آن حضرت فرستاده پیغام داد که شما تشریف شریف بجانب ما ارزانی میفرمائید [۱۸ الف] یا ما را بر سبیل زیارت بدریافت خدمت شما میباید رسید؟ آن حضرت در جواب پیغام

فرمود که ما و شما را بر حسب حدیث حضرت نبوی عمل میباید نمود. و دیگر فرمود رحمت بر آن امیری که درویشی را پرسه نماید. باقی اختیار با شماست. چون فرستاده مراجعت کرده جواب آن جناب را بخدمت خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرافراز عزیمت دریافت صحبت حضرت کرامت منزلت نمود. و بعد از شرف مجالست بمنزل همایون مراجعت نموده روز دیگر ترتیب ضیافت فرمود و خواص ارباب فضل و کمال را حاضر گردانیده آن حضرت را بآن ضیافت تکلیف نمود. آن حضرت فرمود، شعر:

نعمت الله را اگر خواهی که مهمانی کنی

سفره‌ای گرد جهان سر تا بسر باید کشید

ور بقدر همتش سازی سرای مختصر

چار دیواری بهفت اقلیم در باید کشید

و بمجلس پادشاهی تشریف برده پادشاه عالیجاه در اعزاز و احترام آن حضرت دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرد. و چون بمنزل خود مراجعت کرد، روزی چند با اهل سمرقند صحبت داشته [۱۸ ب] از کثرت خلائق دلگیر گردیده، میل سیر کوهستان سمرقند فرمود. و گذرش بر کوه مالک‌داد واقع شده در چله زمستان که هیچ شیری را در منازل آن کوه پر خطر یارای گذر نبود اربعینی داشت و هر شب بیرف افطار فرمود.

و بر ضمایر مرآت نظایر دیده وران دوربین و رازداران مکامن فریقین که غیب نمایان استار الهام و پرده گشایان اسرار عناصرند مخفی و مستور نماند که در همان کتاب تصنیف مولانا صنع الله نعمت اللهی مسطور است که آن حضرت سه اربعین در آن زمستان در آن کوه داشته، و مغاره‌ای در آن مکان ترتیب داده که گنجابش جلوس چهل کس داشت. و تختی از قدیم الایام در آن حوالی بود. بعد از اربعینات از روی جذبه پای بر گوشه آن تخت چنان زد که چهار انگشت فرو رفت؛ و تا کنون نشان قدم آن حضرت در آن سنگ باقی است. و صاحب

همان نسخه مرقوم ساخته که از درویشی صادق القول شنیدم که در حوالی ملک خطا با جماعتی بقطعه کوهی رسیدیم که چهل فرسخ [۱۹ الف] بر چهارطرف آبادانی نبود، و در آن کوه مغاره‌ئی بود که بخط جلی بر در آن نوشته بود که این مغاره‌ای است که سید نعمت الله ولی در اینجا اربعینی داشته.

- بدان ای عزیز که در آن اوقات که آن صف آرای میدان طریقت در
- کوه سمرقند بعبادت پروردگار بی مانند اشتغال داشت جمعی کثیر از قوم مغول دست ارادت بدامن آن حضرت زده رسم مباحثه بجای می آوردند. این خبر در اطراف و جوانب انتشار یافته بعضی از ارباب غرض حضرت خاقان صاحبقران را بر آن داشتند که آن جناب را از بودن ممالک ترکستان عذر خواهد تا بجای دیگر تشریف برد. پادشاه عادل کسی بخدمت شاه ایوان فقر فرستاده پیغام نمود که هر چند بجانب شما اعتماد کلی هست اما مفسدان ما را بحال خود نخواهند گذاشت. اگر بولایت دیگر تشریف ببرید نیکوتر خواهد بود. چون این پیغام بآن جناب رسید این غزل برشته نظم انتظام داد که، **نظم**:

- | | |
|---------------------------|-----------------------------------|
| برو ای میر من بمال مناز | بیش ازین [۱۹ ب] سیم روز بهم مگذار |
| تاکی آزار خلق میجوئی | ۱۵ مکن آزار ورنه بینی باز |
| ور خماری و دردسر داری | با من مست کی شوی دمساز |
| سخنم ساقی‌ای است روح افزا | نفسم مطربست خوش آواز |
| ملک من عالمیست بی پایان | وان تو از خطاست تا شیراز |
| من بسلطان خویش مینازم | تو بتاج و سریر خود میناز |
| نعمت الله پیر رندان است | ۲۰ گر مریدی به پیر خود پرداز |

و از مکانی که مجاور بود نقل نموده روی براه آورد و در منزل خواجه زکریای باغی فرود آمد. از اتفاقات در همان روز مزاج حضرت خاقانی ازجاده استقامت انحراف یافت و امراض مختلفه عارض ذات شریفش گشت. دانست که سبب آن ترك ادبی است که نسبت بخدام آن حضرت ولایت قباب واقع

شده . هم در آن ایام با کمال ضعف و نقاهت متوجه حضور سلطان المحققین گشته ، بعد از دریافت زیارت رسم عذر خواهی بجای آورد ، و از برکت و میامن دعای آن جناب صحت یافته بمنزل همایون مراجعت فرمود . بیت :

اولیا را هست قدرت از اله [۲۰الف] تیرجسته باز گرداند ز راه

- ۵ نقل است که مدت‌ها آن مهر سپهر سیادت و کرامت در منزل خواجه زکریا بسر برده اربعینات بجای آورد و خوارق عادات بسیار بمردم هر دیار ظاهر و هویدا گردانید . از آن جمله جمعی از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی میرفتند ، ناگاه سفینه تمکن ایشان دریائی شده مشرف بر غرق شدن گردید . همگی سکان دست نیاز بدرگاه بی نیاز داشته از آن گرداب نجات خواستند . تیر دعای آن درماندگان بهدف اجابت رسیده دیدند که شخصی درروی آب پیدا گردیده عنان کشتی ایشان را گرفته بساحل نجات رسانید . اهل کشتی شکر الهی بتقدیم رسانیده گفتند بحق خدائی که ترا وسیله نجات ما گردانید که احوال خود بر ما عیان ساز و بگو کیستی و منزل کجا داری و نامت چیست . آن حضرت فرمود که لقب من نورالدین و نامم نعمت الله و منزلم در دیار سمرقند بخانه خواجه زکریای باغی . بعد از چند وقت آن جماعت در همان مکان و منزل خواجه زکریا بخدمت سر خیل اولیاء رسیده احوال و اسباب [۲۰ب] بسیار بر سیل نذر بنظر انور رسانیده ، جمعی در حلقه مریدان انتظام یافته فرقه‌ای بدیار خود رفتند . و آن حضرت از آن وجه در هفت فرسخی منزل خواجه زکریا خانقاه و باغی ساخته حاصل آن بجهت فقرا و درویشان تعیین ۲۰ فرمود و قریه تبلیکه خریده وقف خانقاه نمود .

ذکر توجه آن حضرت بمشهد مقدس معلی و دریافت طواف

آستان ملائک آشیان

شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر

علی موسی بن جعفر محمد باقر

قرجیع

- آنکه درگاه رفیعش دین و دولت را درست
 سروران دهر را خاک درش تاج سرست
 گردی از خاک درش ملک و ملک را زیورست
 ۵ آستان کبریایش آسمانی دیگرست
 پایه قدرش ز هفتم چرخ گردون برترست
 نردبان بام قصرش نه رواق اخضرست
 خاکروب درگاه او قیصر و اسکندر [ر]ست
 چرخ گردون پیش قدرش توده خاکسترست
 ۱۰ نور مهر و مه ز خورشید جمالش انورست
 مهر و مه از آن تفاخر بر کواکب درخورست
 ذره ای مهرش ز ملک هر دو عالم بهترست
 قطره ای از جام فیضش زمزم است و کوثرست
 زایردرگاه او [۲۱ الف] کاردو کونش چون زرست
 ۱۵ مس جان را خاک راهش کیمیای احمرست
 منکر ار باور ندارد مخلصان را یاورست
 آن حدیثی کز یقین فرموده پیغمبرست
 آنکه يك طوف حریمش هفت حج اکبرست
 قبله هشتم علی موسی رضا بن جعفرست

- و بعد از آنکه شرایط طواف بتقدیم رسانید يك اربعین بسر برده از آن
 ۲۰ مقام شریف متوجه شهر هرات شد، و چون بدان خطه رسید در محله سید حسینی
 سادات نزول نمود. اما مدتی بود که سید حسینی ودیعت حیات^۱ را بقابض ارواح
 سپرده در منزهات جنات عدن سیر میفرمود، و با اصحاب چنین وصیت کرده بود
 که چون سید نعمت الله نامی از سلسله سیادت در تاریخ هفتصد و نود هجرت

باین منزل رسد و صبیبه زاده ما را که صبیبه سید حمزه دستار بندست بطلبید تسلیم نمائید، که آن امانتی است از آن جناب نزد ما. و در وقتی که سن شریف آن حضرت بشصت سالگی رسید و تاریخ هجری هفتصد و نود بود در محله سید حسینی در شهر هرات نزول فرمود، و جمعی و رویشان را فرستاده آن بلیقیس اوج عصمت را [۲۱ ب] خواستگاری نموده در عقد ازدواج در آورد. و روزی چند توقف فرموده باز اراده سفر نمود، شعر:

چون در آمد شاه در ملک هرات خلق آنجا یافتند از نو حیات
بد در آن شهر شریف خوب فال مدت عمر عزیزش شصت سال
بعد از وداع اهل حال و گوشه نشینان از هرات متوجه مرغاب شد و در آن
موضع قریب يك سال توقف کرده باغی طرح انداخت. ۱۰

و از آنجا متوجه کوبنان کرمان گردید. بعد از ورود بدان خطه مدت هفت سال اقامت فرمود. و در آنجا شاه برهان الدین خلیل الله از کتم عدم قدم بعرضه عالم نهاده جمال با کمال باهل عالم نمود، و والد بزرگوارش اعنی شاهباز عالم لاهوت تاریخ تولد فرزند ارجمند را در این قطعه بیان نمود، قطعه:

از قضای خدای عز و جل ۱۵
حی قیوم و قادر سبحان

نیم ساعت گذشته بود از روز
روز آدینه در مه شعبان

یازدهم بود ماه و وقت شریف
ماه در حوت و مهر در میزان

پنج و هفتاد و هفتصد از سال
رفته در کوبنان که ناگاهان

میر برهان الدین خلیل الله
آمد از غیب بنده را مهمان

[۲۲ الف] کسب او باد علم ربانی ۲۰
حاصلش باد عمر جاویدان

و این غزل از جمله اشعاری است که در باب فرزند سعادت مند فرموده اند،

غزل:

ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من

ای خلیل الله من فرزند من برهان من

- شمع بزم جان من از نور رویت روشن است
 باد روشن دایماً چشم و چراغ جان من
 در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
 ای دل و دلدار من ای جان و ای جانان من
- ۵ مجلس عشق است و من میگویمت از جان دعا
 گوش کن تا بشنوی ای میر سرمستان من
 مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
 حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من
 بی رضای من نبودی یک زمان در هیچ حال
- ۱۰ یک سخن هرگز نفرمودی تو بی فرمان من
 یادگار نعمت الله قرۃ العین رسول
 نور طه آل یس سایه سلطان من
 و در کوبان بسی درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت آن
 هادی اوج ملکوت آمده دست مریدی در دامن متابعتش زده حلقه فرمانبرداری
 در گوش جان کشیدند. از آن جمله مولانا سعدالدین علی وسید نظام الدین احمد
 ۱۵ که مدرس و فقیه شیراز بودند [۲۲ب] از شیراز بخدمت آن حضرت آمده التماس
 بیعت و تلقین ذکر نمودند. آن حضرت آیه بیعت بر ایشان خواند و تلقین ذکر
 باین کیفیت فرمود که باید ذا کران بهر دو زانو متوجه قبله نشینند و کف دست
 [راست] بر روی ران راست و زانوی چپ نهاده باشند و بکف دست چپ ساق
 دست راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانب قلب - که طرف چپ است -
 ۲۰ بجانب راست کنند. همایل «لا» گفته شود و از جانب راست رجوع کنند. «اله»
 گفته شود و هم از جانب راست رجوع کنند و سر بالا آرند. «الا» گفته شود و سر
 زیر آرند میل بجانب راست تا بمحاذی^۱ قلب رسد. «الله» گفته شود و در نفس هر
 چند توانند مکث^۲ نمایند. **قطعه:**

چون همه اوست غیر او کس نیست گفته ام لا اله الا الله
 لاجرم سید وجود خودم نعمت اللهم و ز خود آگاه
 و آن حضرت امیرزین الدین علی را گفتند که جای شما هند خواهد بود و محل
 سکناى امیر نظام الدین احمد شیراز* و مال هر دو همان شد . شهر:

۵ ای درك تو دریافته نیت ضمائر یکسر بتو آن خفیه باطن شده ظاهر
 و چون مدت مجاورت [۲۳ الف] آن حضرت در کوبنان بهفت سال رسید آنگاه
 متوجه دارالعباده یزد شده سادات و قضات و اکابر و اهالی لوازم استقبال بجای
 آورده طریقه اخلاص و مریدی مرعی داشتند ، و پس از گذشتن چند روز آن
 حضرت بموضع تفت - که نشانی از جنت است - تشریف داده طرح خانقاه مبارکه
 انداخته و معماران و بنایان را بکار بازداشته سایه وصول بفرق اهالی ابرقوه
 انداختند ، و در منزل بابا حاجی شیرازی نزول اجلال فرمودند .

در آن وقت موسم بهار بود ، و درخت سیبی در آن باغچه بود که بهار
 و شکوفه نکرده بود . آن حضرت فرمود که عجب است که این درخت شکوفه
 نکرده ! حاضران گفتند روزی این درخت به بابا حاجی گفت بواسطه سیب بسیار
 ۱۵ که هر سال میدهم هر که بسایه [من] می آید آسیبی بمن میرساند . بابا حاجی باو
 گفت که دیگر سیب میاور و آسیب مکش . شهر:

بید باری فارغ است از سنگ هر تردامنی

سنگ نا اهلان خورد شاخی که دارد میوه ای

آن حضرت چون این سخنان شنید آن درخت را گفت که ای درخت سیب ،
 ۲۰ شهر :

[۲۳ ب] هر کجا سیب نیست بی آسیب نیست سیب بی آسیب از بستان ماست
 و درخت سیب را در بغل گرفته فرمود هر سال بار بده . فی الحال درخت
 بجوشش در آمده بهار کرد و چندان سیب آورد که مردمان در تعجب ماندند .
 و مدتها آن درخت هر سال سیب می آورد .

و بعد از چند روز آن سلاله دودمان رسالت در حوالی آسیا طرح باغی انداخته عمارتی نیکو در میان ساخت و ازاره از کاشی کرده بخط جلی بر آن نقش فرمود که «شفاء القلوب لقاء المحبوب»

و باز بموضع تفت بازگشت نموده چندان توقف فرمود تا عمارت خانقاه باتمام رسید و خادم و فراش و غیره خدمه تعیین کرده باصل شهر یزد مراجعت نموده از راه بافق متوجه کوبنان شد.

چون بمنزل «چاه قادر» که ما بین یزد و بافق است رسید کاروانی دید که در آنجا رحل اقامت گسترده داعیه حرکت دارند، و جمعی از قاطعان طریق که در کمین بودند فرصت یافته در قافله تاختند، و تمامی تجار و غیره رادست بسته متوجه آن جناب شدند تا آن حضرت را نیز بقید در آورند. حضرت [۲۴ الف] ۱۰ ولایت منقبت از روی غضب بجانب ایشان نگاه کرد، حرکت ازدست و پای دزدان بر طرف و دستهای اهل قافله گشاده گشت. اهل قافله دزدان را بسته بخدمت آن حضرت آوردند. جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت و ارشاد نموده از آن فعل قبیح توبه داد و بگشودن دستهایشان اشاره فرموده.

اهل قافله بسلامت از آن منزل گذشته، آن حضرت بقصبه بافق تشریف ۱۵ فرمود و بعد از دریافت شرف زیارت حضرت امامزاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده عبدالله بر در مزار منور لحظه ای جلوس نمود. خدام آن آستان طبق خرما بخدمت آورده آن شجره بوستان سیادت پنج عدد خرما تناول کرده دانه ها را در دور خود بر زمین فرو کرد. بقدرت کامله یزدانی پنج درخت خرما بطریق پنج انگشت نزدیک یکدیگر سبز شده بارور گردید. مؤلف همان رساله مرقوم ساخته ۲۰ که تا زمان تألیف آن کتاب هر پنج درخت هر سال خرما میکند، و مسافر و مجاور بجهت شفای امراض تناول نموده باطراف بلاد میبرند. والله علم بحقیقه.

الحال. شهر:

از عمر گرامی چه تمتع بود او را

کز نخل محبت رطب عشق نخوردست

و از قصبه بافق بقریه کوبنان تشریف داده فرمود ، شعر:

اگر گنجی طلبکاری که در ویرانه ای یابی

بیا و نعمة الله را بشهر کوبنان بنگر

ذکر توجه آن حضرت به دارالامان کرمان و رفتن

بقصبة ماهان

فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات رساله ولایت مانند خورشیدتابنده بر این اوراق میتابد که حضرت ولایت منزلت با فرزند ارجمند شاهزاده برهان الدین خلیل الله و اهل بیت متوجه کرمان شد . و بمکاشفه دریافته بود که کرمان زمین در احاطه شیخ نورالدین خوارزمی است . درویشی را با تحفه لایقه بنزد شیخ ارسال داشت . چون درویش بمجلس شیخ رسید و تحفه گذرانیده مطلب شاه بیان نمود ، شیخ در دریافت مرتبه آن جناب متغیر گردیده بمکاشفه فرورفت ، و انتهای سیر آن حضرت را در آسمان چهارم یافت . فرمود دانستیم مدعای ایشان چیست . آمده اند که کرمان را ازما بازستانند . نعمت الله آفتاب رتبه اند و آفتاب را آسمان چهارم منزل است . مرا مضایقه با ایشان نیست . دعا رسانیده بگو که ما کرمان را بشما گذاشتیم . شعر:

۱۰

۱۵

بیایا که مرا با تو نسبت جان نیست بیایا که مرا با تو راز پنهان نیست

نقل است که قبل از توجه آن جناب [۲۵ الف] بکرمان درویشی از درویشان در واقعه دید که مجموع اولیاء کرمان بر بالای تلی که در میانه آستانه ماهان و لنگر قطب الدین اسلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر میگفتند که عنقریب آفتابی از برج نبوت و ولایت بر آمده ، بر کرمان و توابع خصوصاً این سرزمین خواهد تافت . و ما همچون ستاره ها از پرتو آن نور محو خواهیم گشت . شعر:

۲۰

مه کسب نور از رخ خوب تو میکند

گر نیست پرتوی ز رخت آفتاب ، چیست

القصه بعد از رسیدن جواب شیخ نورالدین خوارزمی بحضرت ولایت رتبت

خطه کرمان را بنور طلعت جهان آرا بیاراست، و نزول در حوالی بقعه شیخ قطب-الدین داود فرموده هم در آن ایام خانه عالی بر وسع همت خود در آن محل طرح انداخت و بعد از آنکه عمارات بآتمام رسید شاهزاده خلیل الله و اهل بیت را از کوبنان طلب فرمود. و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سیر میفرمود گذر آن آفتاب اوج عرفان بسر آسیای ماهان افتاده پیرزالی سعادت دیدار دریافته^۵ سفره ای نان و قدحی ماست [۲۵ب] نزد آن حضرت آورد و چندان اظهار اخلاص نمود که آن دره التاج ولایت راغب بیودن ماهان گشت، و در همان مکان طرح «خانقاه خیر آباد» و «باغ خلوت» و «باغ مشهد» انداخته، در نهایت زودی بآتمام رسانید. و گاهی در کرمان و بعضی اوقات در ماهان بوده بعبادت خالق انس و جان قیام مینمود. صوفیان موصوف بصفات حمیده و درویشان در دوشان پروانه وار^{۱۰} بر گرد شمع جمالش نقد جان نثار میساختند. خواص و عوام هر دیار از صغار و کبار خود را بآستان آن جناب می رسانیدند. سر مستان جام وصال از می معانی باین مقال مترنم بودند، غزل:

در خرابات فنا جام بقا داریم ما

خوش بقای جاودانی زین فنا داریم ما
کشته عشق ایم و جان در کار جانان کرده ایم

این حیات لایزال خونبها داریم ما

در طریق عاشقی عمریست تاره میرویم

رهبری چون نعمت الله رهنما داریم ما

۲۰ بیان رفتن آن حضرت بدار الملك شیراز و ذکر

بعضی از واقعات

در رساله [۲۶ الف] مولانا صنع الله نعمت اللهی تحریر یافته که روزی

حضرت ولایت منقبت از خلوت باغ ماهان بیرون آمده فرمود، شعر:

وقت آن آمد که پروازی کنیم وز کریمان عزم شیرازی کنیم

و با بعضی از درویشان متوجه کرمان شده از آنجا عزیمت شیراز نمود

و چون بسر «بند امیر» رسید رفیقان هر يك از استحکام آن بند سخنی و دلیلی می گفتند. آن جناب از مقدمه بنا نهادن و از ولایت امیر مشکل گشا که در آن بند بظهور رسیده بود خبر داده فرمود که درویشان در زمان بستن بند خشتی بدست بنا داده اند.

و بعد از طی مراحل چون بحوالی شیراز رسید سادات عالی درجات و علمای ذوی الاحترام و سایر خواص و عوام استقبال نموده حضرت سید شریف نیز طریقه استقبال بجای آورده در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزادنی ریزان بود. در حین معانقه سید شریف فرمود نعمت الله در بر و رحمت الله بر سر. و قتی که به تنگ الله اکبر رسیدند جناب ولایت قباب فرمود، شعر:

نعمت الله رهبر و شیرازیان [۲۶ب] همراه او

عارفانه بر سر الله اکبر می رود ۱۰

پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهت ادای نماز جمعه جمعی عظیم دست داده، حافظ رازی که صدر سلطان اسکندر والی شیراز و شاگرد سید شریف بود فرمود تا سجاده سید شریف در دست راست حاکم که امامت نماز میکرد و سجاده حضرت کرامت منزلت را بجانب چپ انداختند. ۱۴
خلایق باراده دست بوس و پای بوس آن جناب متوجه استقبال شده هجوم مردمان بحدی رسید که نزدیک بود که سید شریف در زیر دست و پای خلایق هلاک گردد. نظر سلطان اولیاء بر سید شریف افتاد. خود متوجه گشته و دست سید را گرفته از میان خلایق بیرون آورد. چون بمکان سجاده رسیدند سید شریف سجاده خود برچیده در عقب سجاده آن جناب انداخته فرمود اگر نعمت الله دست شریف نمیگرفت شریف در زیر قدمهای خلایق هلاک گردیده بود. ۲۰

راوی تذکره مرقوم نموده که قریب سی هزار کس از خواص و عوام در شیراز [۲۷الف] دست بیعت بدست آن جناب دادند. در آن ایام درویش فخرالدین نامی که در سلسله نقشبندی داخل بود و دست ارادت بدامن خواجه عبدالله امامی اصفهانی که رخصت ارشاد از سلسله نقشبندی داشت - زده بود سالها شده بود که مشکلی

در خاطر داشت . اتفاقاً بمجلس شاه نعمت‌الله رسیده فی الحال آن مشکل در نظر اول بر او حل گردید . کسوت نقشبندی فرود آورده بکسوت شاه در آمد . و بعد از يك ماه با خواجه عبدالله امامی ملاقات نمود . خواجه عبدالله درویش را گفت که گند غیر از تو می‌آید ، نزدیک ما می‌آید ! و متغیر گردیده با خود قرار داد که علی الصباح بمجلس شاه رفته از مباحثه علوم مباحثی در میان می‌آورم . تا احوال من با و ظاهر گردد . و مسئله‌ای چند اختیار کرده چون روز دیگر شد بمجلس آن جناب حاضر گردید . و در آن وقت حضرت حقایق پناه نکته‌ای از حقایق و معارف بیان میفرمود . و قاعده آن بود که هر گاه آن حضرت متکلم میگشت دیگری را یارای سخن گفتن نبود . خواجه عبدالله امامی تحمل نکرد که کلام آن جناب باتمام رسد [۲۷ ب] ، کلمه‌ای از کلمات علوم آغاز کرد ، اما هر چند خواست که بیان نماید زبانش بسته گشته نتوانست . شرمنده و حیران مانده در مقام معذرت در آمده مریدی آن جناب اختیار نموده بشرف پوشیدن کسوت سرافراز گردید ، و حضرت ولایت قباب متوجه او شده فرمود ، شعر :

بی تکلف نعمت‌الله را بجوی و ز خیال نقشبندان در گذر

۱۵ بالجمله حضرت شاه مخلصان شیراز را وداع فرموده متوجه کرمان شد و تا مدت بیست و پنج سال گاهی در شهر کرمان و گاهی در آستانه ماهان بسر برده بارشاد طالبان التفات میفرمود .

مروی است که حسب الالتماس مولانا سعدالدین محمد ، پدر مولانا جلال دوانی ، حضرت ولایت منقبت آب دهان مبارك در دهان مولانا جلال الدین دوانی انداخته لاجرم او را بر علما ترقی و تقدم روی نمود .

۲۰

در مدت مجاورت ماهان وقتی بجانب کوه بیغان رفته سه روز توقف فرمود ، و خادمان در این سه روز هر وقت بجهت معلم شاهزاده خلیل الله آش رشته میبردند معلم را این رباعی بخاطر رسید اما ننوشت [۲۸ الف] و بگوش احدی نرسانید ،

رباعی

تا چند من این خمیر بسرشته خورم وین آرد به آب اندر آغشته خورم
 یکبار چو بابزن کبابم ندهی من شمع نیم که روز و شب رشته خورم
 چون حضرت کرامت پناه از سیر بازگشت بشاهزاده خلیل الله گفتند که
 ۵ معلم شما از شما گله نموده و مولانا را طلب کرده فرمود آن رباعی که گفته‌ای
 بخوان . مولانا خواند و بانعام و خلعت و الطاف نوازش یافت .

نقل است که درویشی مؤذن در شیراز بانگ خفتن میگفت ، وبعد از بانگ
 این غزل که از نتایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود خواند ، غزل :

غم مخور یارا که غمخوارت منم کاین جهان و آن جهان یارت منم
 ۱۰ در سر بازار ملک کاینات اول و آخر خریدارت منم
 رو به داروخانه درد من آرد چون شفای جان بیمار منم
 گربدوزخ میکشندت خوش برو چونکه در آتش نگهدارت منم
 ور به جنت میروی بی ما مرو چون فروغ باغ و گلزارت منم
 چند روزی هر کجا خواهی برو بازگشت آخر کارت منم
 ۱۵ [۲۸ب] هاتقی از غیب میداد این ندا نعمت اللهها طلبکارت منم

آن حضرت در ماهان استماع این غزل که درویش در شیراز میخواند کرده
 خوشوقت گردید ، و بر بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش ما در شیراز این
 غزل میخواند . در همان شب آن درویش در شیراز آن حضرت را در واقعه دید که
 آن حضرت او را تحسین فرمود . درویش از خواب بیدار شده از شیراز متوجه
 ۲۰ آستانه ماهان گردید ، و دست در دامن بیعت و مریدی آن حضرت زده بعد از
 رخصت بشیراز متوجه گردید .

۳ افتار در بیان احوال طالبان که چون بخدمت آن
 حضرت میرسیدند از جذب ولایت در نظر اول مجذوب
 میگردیدند

من کلام آن حضرت ولایت منقبت ، غزل :

ای عاشقان ای عاشقان من پیر را برنا کنم
 ای تشنگان ای تشنگان من قطره رادریا کنم
 ای طالبان ای طالبان کج حال ملک حکمت
 من کور مادرزاد را در یک نظر بینا کنم
 ۵ گرنفس بد فعلی کند گوشش بمالم در نفس
 و ر عقل در دسر دهد حالی و را رسوا کنم
 من رند کوی حیرتم سرمست [۲۹ الف] جام و حدتم
 ز آن در خرابات آمدم تا میکده یغما کنم
 پروانه شمعش منم جمعیت جمعش منم
 ۱۰ چون بلبل اندر گلستان از عشق او غوغا کنم
 آمد ندا از لامکان کای سید آخر زمان

پنهان شو از هر دو جهان تا بر تو خود پیدا کنم

نقل است که بابا حاجی نظام الدین کیجی از جانب کیج و مکران با عسا کر
 خود بجانب کرمان روان گردید که از حاکم کرمان لشکر گرفته از جماعتی
 ۱۵ که از متابعت او بیرون رفته اند انتقام کشد. چون بحوالی ماهان رسید حضرت
 شاه در «باغ چهار طاق» در خلوت انزوا بود. درویشی را بر در خلوت طلبیده فرمود
 که بعضی سواران از راه آستانه می آیند. برو بر سر راه و در میان ایشان سواری
 که بر فلان اسب نشسته و فلان رنگ لباس پوشیده، باو بگوی که نعمت الله ترا
 میطلبد. درویش رفته پیغام رسانید. آن سوار باتفاق درویش بدر «باغ خلوت» آمده
 ۲۰ از اسب بزیر آمد. آن حضرت از خلوت بیرون آمده آن سوار را تنگ در بغل
 گرفت. چون دست از او باز داشت سوار بی هوش گردیده آن حضرت باز باندرون
 خلوت فرمود، و او سه روز و سه شب [۲۹ ب] بی هوش و بی شعور بود. بعد از سه
 روز که بهوش باز آمد سواران خود را طلبید و لباس از بر بیرون کرده نزد ایشان
 انداخت و گفت هر چه از مال من در نزد هریک از شما هست بخشیدم و همگی سپاه

خود را رخصت داد و خر قه از درویشی بعاریت گرفته در پوشید و در خدمت آن حضرت مجاور گردید . بعد از آن حضرت ولایت رتبت از خلوت بیرون آمده او را بشرف توبه و تلقین ذکر و پوشیدن تاج فقر سرافراز نمود ، و منصب خلیفه الخلفائی سلسله خود را باو رجوع نمود .

۵ و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جمله سلاطین بغداد بود . چون بخدمت آن حضرت رسید از سلطنت در گذشت و رتبه محرمیت یافت و چنان مرتبه ای یافت که روزی در خدمت حضرت شاه نشسته بود ، تاج خود از سر برداشته بر یک نیمه سر نهاد . فی الحال طوفانی پدید آمده چنانکه حاضران در تعجب ماندند . حضرت شاه باو گفت که تاج را درست بر سر گذار . چون تاج را درست بر سر نهاد آن طوفان بر طرف گشت . ۱۰

مولانا صنع الله نعمت اللهی آورده که دوازده هزار سید صحیح النسب بشرف بیعت [۳۰ الف] آن حضرت رسیده اند ، و از شیخ و شاب هفت اقلیم از احاطه تعداد بیرون است . چنانچه بر زبان گوهر بیان آن حضرت گذشته ، شهر :
نعمت اللهیم و در اقلیم عالم مهرور

بر در و دیوار و بام خاص و عام افتاده ایم

۱۵ بر پیشگاه خاطر اصحاب مجد و معالی پوشیده نماند که اگر کمیت خوش خرام قلم پای در دایره تفصیل مجموع احوال آن حضرت ولایت مرتبت گذارد هر آینه سخن بتطویل انجامد . لاجرم در اختصار کوشیده بر مقتضی کلمه « خیر الکلام ما قل و دل » عمل نموده بعضی از واقعات بعرض میرساند که در مدت بیست و پنج سال که حضرت غوث در گاه الله شاه نور الدین نعمت الله در کرمان و ماهان تشریف داشتند و بر مسند ارشاد متمکن بودند هر روز قافله ای و هر شب زمره ای بالرب خشک و دیده تر بامیدواری این مضمون که از کلام آن جناب است که ، شهر :

نامراد از در ما باز نگردیده کسی در میخانه ما قبله حاجات بود

بملازمت آن حضرت میرسیدند. آن دریای جود و کرم نسبت بهر کس

انعامی و اکرامی و [۳۰ ب] ارشادی میفرمودند، چنانکه خود فرموده، شهر:

بیا از نعمت الله جو نوائی را که میجوئی

که کام دل از او یابی ترا گرجست و جو باشد

- و فرقه‌ای مجاورت آستانه و خدمت اختیار نموده، زمره‌ای بعد از برآمدن
مقصود بدیار خود میرفتند و آن جناب اکثر اوقات در خلوت بعبادت مشغول
بوده. در هر روز وقت چاشت و پیشین لحظه‌ای از خلوت جهت ارشاد طالبان
بمجلس عام می‌آمد، اما احدی را یارای آن نبود که بی آنکه آن حضرت چیزی
از او پرسد متکلم گردد. و کلام آن ولایت منزلت بتائی و ستوده مشتمل بر حقایق
و دقایق و مستشهادات از قرآن و حدیث و کلام اکابر از نظم و نثر در غایت بلاغت
و فصاحت میبود و با تصانیف دیگران تفاوتی نداشت، شهر:

زبانی چو آتش بیانی چو آب عیانی که میکرد رفع حجاب

دل مرده جان یافتی از دمش ز جان معتقد عالم و آدمش

ازو يك نظر در سلوك یقین مقابل بدی با چهل اربعین

- [۳۱ الف] خلائق هفت اقلیم و طالبان اهل حال و احوال مستقیم آوازه کرامات ۱۵

و خوارق عادات آن کاشف رموز «و علم آدم الاسماء» شنیده خود را بسعادت

دیدار و خدمتش میرسانیدند و از خرمن فیض و نعمت الطافش مستفیض میگشتند

و سلاطین آفاق و اکابر هر دیار تحفهای لایق و نذورات موافق بخدمت خدامش

میفرستادند. چنانچه وقتی از اوقات دوستان باخلاص که در بلاد هندوستان بودند

- تحفها و نذرها بخدمت آن حضرت فرستادند. حاکم کرمان که از جانب خاقان ۲۰

مغفور سلطان شاهرخ فرمانفرمای آنجا بود اندیشه مند گشت که اگر دست از

تمغای آن بردارد شاید پادشاه از او بازخواست کند، و اگر از خادمان حضرت

ولایت قباب طلب نماید غباری بخاطر آن حضرت خواهد رسید. و تمغای واقعی آن

مبلغ هفتاد تومان کیکی میشده. لاجرم حقیقت حال بعرض پادشاه جهان شاهرخ

سلطان رسانید ، خاقان مغفور متردد خاطر گشت که آن وجه را باز یافت کند یا معاف دارد . [۳۱ ب] در این باب با مهد علیا گوهر شاد آغا - که عاقله زمان و ملکه جهان و حرم محترم مش بود - قرعه مشورت در میان انداخت . مهد علیا فرمود که ای پادشاه صاحب جاه ، از آن اندیشه نمای که تا دامن آخر زمان مردمان مذکور سازند که سلاطین هند آن مقدار تحفه بجهت سیدی فرستاده بودند که خاقان زمان از سر تمغای آن نتوانست گذشت . چون پادشاه این سخن شنید فرمانی باسم حاکم کرمان فرستاد که طلب تمغا نمایند .

و همچنین بعد از این سلاطین هند دیگر بار تحفه ای از سابق لایق تر و بی شمارتر بخدمت آن حضرت فرستادند . آورنده آن را در میان رودخانه ماهان برابر خانقاه گذاشت . چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یارای آن نبود که بعرض رساند . بعد از سه روز آن حضرت از خلوت بیرون آمده نظرش بر آنها افتاده احوال پرسید . حقیقت عرض کردند و قیمت تحفها و ارمغان که خراج اقلیمی میشد مذکور ساختند . حضرت ولایت منزلت فرمود تا آنها را [۳۲ الف] سه حصه کردند موافق . و گفت يك حصه به حضرت خاقانی میرزا شاهرخ دهید که لشکر او بسیار است - صرف لشکر نماید ، و حصه دیگر بخلیل الله دهید که او جاه دوست میدارد ، و حصه سیوم صرف اخراجات آستانه ماهان نمائید . و يك ذرع کرباس بر روی بارها بود برداشته فرمود که درویشان هم عرقی خشک کنند .

ذکر ارتحال و انتقال حضرت کاشف اسرار ازلی شاه

نورالدین نعمت الله ولی از این خاکدان بروضة رضوان

و مقام جاودان

۲۰

بر ضمیر مهر تأثیر طالبان مطالب اخبار عترت نبویه و خاطر آفتاب تنویر سالکان مسالك آثار عشیرت مصطفویه علیه و علیهم افضل الصلوات و التحية مختفی و محتجب نماید که چون سن شریف آن حضرت بیکصد و چهار سال رسید بر حسب تقدیر پادشاه قدیر رحلت آن حضرت ولایت منقبت از خاکدان محنت بریاض

جنت نزدیک گردید . در روز دوشنبه- که دوشنبه‌ای دیگر توجه بجانب « جنات
تجری من تحتها الانهار » مینمود - طوطی طبع شکر [۳۲ ب] فشانش بنظم این
ابیات لطافت ایاب گویا گشت ، غزل :

بسرا پرده میخانه روان خواهم شد

۵ خوش خوشی معتکف کوی مغان خواهم شد

بخرابات فنا رخت بقا خواهم برد

ترك خود کرده و بی نام و نشان خواهم شد

ما چو موجیم در این بحر پدید آمده ایم

يك دمی همدم ما شو که نهان خواهم شد

۱۰ نعمت‌الله چو خیالی که تو بینی در خواب

ور چنین نیست در این هفته چنان خواهم شد

ودوسه روز پیش از وفات این غزل فرمود ، غزل :

عاقبت سید ما سوی مغان خواهد شد

بسرا پرده میخانه روان خواهد شد

۱۵ آفتاب نیست که از مشرق جان میتابد

گرچه از دیده احباب نهان خواهد شد

عین ما آب حیاتست و حبابش خوانند

زود بینند که بی نام و نشان خواهد شد

صحبت سید سرمست غنیمت میدان

۲۰ که در این يك دوسه روزا و زجهان خواهد شد

آنگاه آن سرور دودمان امامت، خلفا و درویشان و مخلصان را طلب داشته

منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شاه خلیل‌الله تفویض

فرمود [۳۳ الف] و گفت ما را بدرگاه حی قیوم میباید رفت . آنکه مارا غسل

دهد از اوتاد، و کسی که بر ما نماز گزارد^۱ از اقطاب خواهد بود . و چون دو روز

گذشت و روز پنجشنبه بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه در رسید کلمه طیبه شهادتین بر زبان عرفان بیان جاری ساخته طایر روح مقدسش بجانب حظایر انس پرواز نمود .

از وقوع این حادثه شامله نایره حزن و الم بر کانون درون اشراف بنی آدم تافت ، و از حدوث این واقعه کامله فزع اکبر در عالم اسغر سمت ظهور یافت .
 ۵ مریدان و خلفای آن حضرت بجای اشک خون دل از دیده گشودند . درویشان سلسله و اصحاب هدایه از غایت اندوه در خاک و خون دیده خود غلطان بودند . صعوبت آن مصیبت نه بمثابه ای بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت ، و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان شرح آن را در این اوراق مبین تواند ساخت . ۱۰

[۳۳ب] چون زمانی از رحلت آن حاوی کمالات انسانی گذشت بابا حاجی نظام الدین کیجی که خلیفه الخلفای سلسله نعمت اللهیه بود و در آن وقت در اقلید توابع ابرقوه میبود بطی ارض حاضر گردیده بوظایف آداب و سنن غسل آن حضرت قیام نمود . بعد از آن محفه آن سرور را بمسجد جامع کرمان برده سادات و علما منتظر بودند که آیاسعادت امامت [و] پیش نمازی از کدام سعادت مند خواهد بود . ناگاه امیر شمس الدین محمد ابراهیم بمی از بم آمده و با کسی متکلم نگردیده در پیش ایستاد و بر آن جنازه مغفرت اندازه نماز گزاردا . آنگاه تابوت منور را بهماهان برده در خانقاه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است ، بخاک سپردند ، نظم :

۲۰ مشهد آل محمد روضه رضوان بود

اینچنین خوش مشهدی، در خطه ماهان بود

نعمت الله را زیارت کن که تا یابی مراد

ز آنکه قبرش قبله حاجات انس و جان بود

از غرایب واقعات آنکه مولود عاقبت محمود آن سرخیل [۳۴ الف] ارباب

شهود در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر رجب المرجب سنه ثلثین و سبعمایه اتفاق افتاده و بعد از آنکه صد و چهار سال در این دار پر ملال بسر برده در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه به سرا بوستان جنان خرامید . هریک از دوستان و مریدان با اخلاص تاریخ وفات آن جناب را بنوعی یافته . یکی « بهشت منزل » ، و دیگری « جنت الفردوس » ، و دیگری « عارف ه باسرار وجود » ، و شاه تاج الدین حسن داعی چنین برشته نظم کشیده ، شعر :

شاه عالم نعمت الله ولی سلطان جود

مقتدای انبیا و اولیا قطب جود

در رجب شد جانب فردوس اعلی^۱ روح او

۱۰ سال تاریخش از آنرو «جنت الفردوس» بود

ومولانا کمال الدین نصرالله بن مولانا خلیل الله ابرقوهی چنین بر لوح بیان

نگاشته ، شعر :

آنکه اندر عالم توحید و عرفان فرد بود

سید سادات و قطب عالم و سلطان جود

۱۵ شاهباز عالم توحید ، فخر اولیا

مظهر نور تجلی خداوند ودود

[۳۴ ب] هادی خلق خدا در وادی فقر و فنا

معدن علم حقایق ، منبع کشف و شهود

شاه عالم نعمت الله ولی نقد علی

نور دین حق ، به روح او ز حق بادا درود

۲۰ آنکه همچون او کسی عارف باسرار وجود

در زمان او و پیش از او و بعد از او نبود

در رجب شد جانب دارالبقاء از این سرا

سال تاریخش شده « عارف باسرارالوجود »

برضا میر هوشمندان آگاه و باریک بینان عالم انتباه پوشیده و پنهان نخواهد بود که افاضل مورخین در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق عادات آن نیر سپهر سعادت و سروری را مرقوم و مسطور گردانیده بمسامع دور و نزدیک رسانیده اند . مسود این صحایف بعضی از آنها را در مقام خود تحریر نموده حالا بهمین دو نقل که یکی صاحب « مجالس المؤمنین » آورده و یکی دیگر مولانا صنع الله نعمت اللهی بیان کرده اکتفا مینماید .

بدان ای عزیز ، که صاحب « مجالس المؤمنین » بر صفحه بیان نگاشته که در آن وقت که دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگار سعادت آثار آن مظهر الطاف الهی بر گشود خاقان مغفور سلطان شاهرخ [۳۵ الف] که پادشاه اکثر معموره جهان بود نسبت بآن حضرت در مقام امتحان درآمد ، زیرا که بعرض او رسانیده بودند که آن جناب فرموده ، **نظم** :

گر شود خوان دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال
بنابر آن جناب ولایت مآب را تکلیف بمنزل خود بجهت ضیافت فرمود
و خوانسالار را امر فرمود تا بره ای بعنف و تعدی از شخصی گرفته بجهت سید
طعامی ترتیب نماید . خوانسالار بره ای از عورتی عاجزه بظلم گرفته بمطبخ رسانید
و بعد از ورود آن سلطان کرامت و ولایت طعامی ترتیب داده . در وقت کشیدن
شیلان سلطانی بمجلس حاضر ساخته آن جناب با پادشاه از طعامی که از گوشت
بره عاجزه بود تناول نمود . پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سؤال کرد که
شما میفرمودید که نمیخورم الا حلال ، و حال آنکه این بره را بفرموده من از
عاجزه ای گرفته اند و کیفیت را از اول تا انتها بیان نمود . سلطان طریقت فرمود
بہتر از این تحقیق باید کرد . بفرمان سلطان [۳۵ ب] ضعیفہ صاحب بره را حاضر
ساختند و از او پرسیدند که این بره را کجا میبردی و از کجا می آوردی ؟ پیرہ-
زن گفت که من عورتی ام بیوه و رمه گوسفندی از شوهرم بمن رسیده ، و پسری
دارم که در این هفته گوسفندی چند به سرخس برده بود . خبرهای ملال انگیز در

باب او میشنیدم . در این حال مذکور شد که سید نعمت الله از طرف کرمان باین ملک آمده و ولی عهد است . بره ای نذر کردم که اگر فرزندم بسلامت بیاید بخدمت سید رسانم . اتفاقاً فرزند من بسلامت آمد . خواستم بعهد خود وفا کنم . بره بر پشت گرفته اراده خدمت سید کردم . خوانسار پادشاه بظلم و ستم بره را از من گرفته، چندانکه تضرع نمودم بجائی نرسید . چون پادشاه سخنان او را شنید دانست ۵ که حق سبحانه و تعالی باطن اولیاء را از حرام و شبه محفوظ میدارد . آن حضرت خواسته دیگر گرامتحان نگردید .

نقل ثانی که در رساله مولانا صنع الله نعمت اللهی مسطورست آن است که در آن زمان که کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت الله ولی در ماهان بارشاد عباد الله [۳۶ الف] اشتغال داشت و سلاطین آفاق و اکابر اطراف ندورات و هدایا ۱۰ بخدمت خادماش میفرستادند یکی از ناقصان آن اوان را بخاطر رسید که این همه جواهر و طلا آلات و قماش نفیسه که بجهت آن جناب از تمامی بلاد ایران و توران و هند و روم می آید البته در سرکار او خزانها بهم رسیده باشد و نمیتواند بود که کسی با جمع چنین اسباب از آسیب آتش تصرف غرور نفس سالم تواند بود . آن حضرت بعلم ولایت ضمیر او را دریافته آن شخص را طلب فرمود و قدری ۱۵ پنبه و منقلی آتش طلب کرده در حضور او پنبه را در منقل آتش انداخت . اصلاً حرارت آتش بر پنبه مؤثر نگردید . آنگاه پنبه را از روی آتش سوزنده برداشته پیش آن ناقص عقل انداخت و فرمود ، رباعی :

ما را چه از این که ناقصی بد گوید

۲۰ عیبی که بما نیست یکی صد گوید

ما آینه ایم و هر که در ما نگیرد

هر نیک و بدی که گوید از خود گوید

بر رای اصحاب دانش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش تمامی حالات و خوارق عادات [۳۶ ب] آن سید ستوده خصال ندارد . بنابراین قلم مشکین رقم

در تحریر آن خود را معاف و معذور داشته بذکر اولاد امجادش مبادرت مینماید،
بمنه و کرمه .

تزیین این صحیفه بلاغت آیین از تبیین مناقب مظهر لطف الله برهان الدین شاه خلیل الله و اولاد کرامت نژادش

- ۵ آن حضرت پس از انتقال والد بزرگوار بهشت برین در آن زاویه عرش
پیرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و طهارت متمکن
گشته لب تشنگان بادیه طلب را از چشمه باطن فیاض سیراب ساخت . چون
فروغ انوار باطن فیض موطنش بر صفحات احوال اهل سلوک تافت معتمدان آن
خاندان کرامت غاشیه ملازمت بردوش کشیدند و گوش هوش را بحلقه ازادتش
زینت داده و دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار
و مباهات میکردند. و چون مدتی مدید آن شجره گلشن امامت و دین پروری در
قصبه ماهان بارشاد طوایف انام پرداخت بنابر التماس [۳۷ الف] خاقان مغفور
میرزا شاهرخ سلطان از قصبه ماهان متوجه هرات که دارالسلطنه آن پادشاه
کامیاب بود شده ، چون بمقصد نزدیک رسید میرزا شاهرخ آن زبده خاندان شاه
مردان را تعظیم و احترام تمام کرده لوازم حسن ارادت و صفاء عقیدت بتقدیم رسانید.
۱۵ مولانا صنع الله نعمت اللهی کرمانی در رساله خصوصیات آن جناب مذکور
ساخته که در آن هنگام که شاه خلیل الله در هرات میبود بمجلس پادشاه دیندار
تشریف میبرد ، در محفه نشسته بدرگاه پادشاهی میرفت و چون بمجلس داخل میشد
بر مسند زرنگار خاقانی جلوس میفرمود. نایره حقد و حسد در کانون درون امیر
۲۰ فیروز شاه که از اعظم امرای شاهرخی بود شعله ور گردید . و در روزی که آن
سلالة خاندان کرامت با خاقان صاحب حشمت بر یک مسند نشسته بود، گفت که
مخدوما بر شما سه اعتراض وارد است : اول آنکه حضرت خاقانی شاهرخ
سلطان پادشاه جهان است و تعظیم اولوالامر [۳۷ ب] بر کافه برایا واجب و لازم و شما

بمحفه بر در بارگاه می آئید. دویم آنکه رعایت ادب پادشاهی ننموده در پهلوی آن حضرت مینشینید. سیوم آنکه خراج رسد حق دیوانی از املاک کرمان بو کلاء پادشاه زمان نمیدهید. آن مظهر لطف و ارشاد چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که شاهرخ سلطان ابو والد عالیشان خود عظیم القدرتر نیست. پدر من با محفه بر در بارگاه او میرفت و نوبتی بر روی حضرت خاقان صاحب قران این بیت خواند، شعر:

ملك من عالمیست بی پایان و آن تو از خطاست تا شیراز

و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی است که هر کرا دغدغه آن شود که فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق حرامزاده است. و من بیقین میدانم که شاهرخ سلطان حرامزاده نیست. اگر ترا دغدغه هست ما نمیدانیم. ۱۰ و جهت خراج، منازعت یزید و جدم امام حسین بر سر همین بود. هرچه تو از من خراج میطلبی من آن را بتو [۳۹ الف] مسلم داشتم. برو و تصرف نمای! شاهرخ سلطان از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه شده فرمود ترا باین فضولی چه کار، و عذر خواهی آن سلاله مرتضوی کرد.

و در همان رساله مبین است که شاه خلیل الله کرسی [ای] که چهار پای آن ۱۵ از طلای احمر بود و مجموع مرصع بدانه های قیمتی کرده بودند، و تسبیحی صد دانه از لعل و یاقوت که سلاطین هند جهت او فرستاده بودند با تحف و هدایای بسیار برسم تکلف بخدمت شاهرخ می گذرانید. و تا در هرات توقف داشت معزالسلطنه بایسنغر میرزا خلف ارشد شاهرخ میرزا پیوسته اخلاص و ارادت بجای می آورد. چنانچه در مجلسی بجهت دست شستن آن حضرت بایسنغر میرزا طشت ۲۰ و آفتابه طلا خود بدست گرفته پیش آن جناب آمد. معاندان این خبر بخاقان مغفور شاهرخ میرزا رسانیدند. از شنیدن آن روی درهم کشیده، شاه خلیل الله بنور ولایت دریافته باتفاق بایسنغر میرزا بمجلس پادشاه حاضر گردیده، در برابر کدوی بسیار در درخت دید. اشاره [۳۹ ب] پیادشاه زاده کرد که بفرمائید تا از

این چمن کدوئی چیده بیاورند. فی الفور کدوئی چیده حاضر کردند. شاه خلیل الله کاردی طلبیده سر کدو بر داشت و جامی طلب کرده از آبی که از کدو بیرون آمده نوشید، و دیگری پر کرده پیش پادشاه داشت. پادشاه حیران گردیده در گرفتن تأمل داشت. آن حضرت فرمود، **مصرع** :

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

۵

و بدست پادشاه زاده میرزا بایسنغر داده از مجلس برخاست. و بعد از چند روز شاه رخ میرزا را وداع کرده متوجه کرمان گردیده ظلال افضال بر مفارق مجوران شکسته بال مبسوط گردانید.

و بعد از گذشتن چند گاه قرة العین خود شاه شمس الدین محمد را نایب

۱۰ مناب فرموده رجوع رونق آستانه منوره ماهان باو کرده بنفس نفیس برفاقت

دو خلف نامدار کامکار شاه محب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین محب الله

متوجه هنددکن گردید. و قبل از آن بچند سال شاه نورالله ولد آن حضرت

[۴۰ الف] بدکن رفته معزز و مکرم در آنجا میبود، چون خبر قرب وصول آن

حضرت بسلاطین دکن رسید ابواب بهجت بروی روزگار ایشان گشوده گشت.

۱۵ لیکن بواسطه هجوم کفره که از اطراف ولایت هند جمع آمده بر سر ولایت و سخن آمده

بودند باستقبال نتوانستند رفت. بعضی از اشراف و اکابر در خدمت شاه نورالله باستقبال

آن سلاله ولایت فرستاده عرض در ماندگی و اضطرار خود عرضه داشت کردند.

شاه کرامت دستگاه چون اطلاع برین معنی یافت فیلی طلب کرده و

محفه ای فرمود تا بر آن بسته بر آن نشست، و در وقتی که لشکر اسلام و سپاه

۲۰ کفر بازار گیرو دار گرم کرده کار بر مسلمانان تنگ گردیده بود به عزم غزا

کردن بلشکر کفار تاخت. کفره فجره را چون نظر بر آن عماری افتاد لرزه بر

اعضایشان گرفته حیران ماندند. جوگی در میان ایشان بود که علوم غریبه و نجوم

را نیکو میدانست. فریاد بر کشیده بمردم خود گفت شخصی که بر آن فیل

[۴۰ ب] رتبه عالی دارد شما را با او یارای محاربه نیست. لشکر کفر چون

این سخن از او شنیدند پش بر معرکه جنگ کرده قرار بر فرار دادند. وجوگی نزدیک محفه رفته رخصت رفتن بدیار خود نمود.

سلاطین دکن و اهالی آن دیار از دست سپاه کفر خلاصی یافته در دست و پای آن جناب افتادند و منزلی عالی بجهت سکناي او و اولاد امجادش تعیین نموده صبح و شام رسم ملازمت بجای آورده دقیقه ای از تعظیم و تکریم فرو گذاشت نکردند و آن حضرت ولایت منقبت اعنی شاه خلیل الله در دکن بارشاد خلائق اشتغال داشت تا آنگاه که ندای «یا ایتها النفس المطمئنة» را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیلیه شهر دکن مدفون گشت.

بر بینادلان آگاه پوشیده نماند که مولانا صنع الله نعمت اللهی که از جمله مریدان باخلاص آن سلسله ولایت است آورده که برهان الدین شاه خلیل الله را ۱۰ چهار پسر نیک اختر بود که پادشاه بی ولد در زمان حیات^۱ کاشف اسرار ازلی [۴۱ الف] شاه نورالدین نعمت الله ولی باو - عطا فرموده بود.

اول شاه نورالله و در وقتی که او متولد گشت خدمه بنظر کیمیا اثر جدش شاه نعمت الله برده آن حضرت فرمود خوش آمد شاه منبع آبادانی و معدن فیض اهل علم، و غزلی در شأن او فرمود که این چند بیت از آن جمله است، غزل: ۱۵
چشم ما روشن بنور الله ماست همچو نور روی نورالله کجاست
هست او سر خلیل الله من لاجرم سر حلقه هردو سر است
و شاه نورالله بجانب هند دکن رفته در آنجا بارشاد فرق عباد مشغولی داشت تا آنگاه که علم عزیمت بجانب دیار عقبی برافراخت.

دویم شاه شمس الدین و چون بوجود آمده او را بخدمت جد ماجدش ۲۰ آوردند. در باب او فرمود خوش آمد شاه خانه سوزو ماه مهرافروز، میر خراباتیان، پیر مناجاتیان. و غزلی بنظم آورد که این دوبیت از آن است، غزل:

دیگران جانند و جانان شمس الدین

این و آن چون بنده سلطان شمس الدین

چشم عالم [۴۱ ب] روشنت از نور او

دیده‌ام روشن بجان شمس‌الدین

و شاه شمس‌الدین چهل سال عمر یافت ، و او را سه پسر عالی مرتبه بود :

شاه جلال‌الدین ، شاه بدر‌الدین ، شاه تقی‌الدین . و شاه تقی‌الدین را خداوند

کریم دو خلف کرامت فرموده بود : سید خلیل‌الله و شاه‌شمس‌الدین . چنانچه

بزرگی فرمود ، شعر :

آنکه نامش نوربخش ماه‌بود نام او سید خلیل‌الله بود

آنکه خورشید از جمالش جام داشت شاه شمس‌الدین محمد نام داشت

و فرزند سیوم شاه خلیل‌الله شاه محب‌الدین حبیب‌الله بود ، و چون تولد

یافت جدش فرمود « شاه‌السند و شهید‌الهند » ، و چنانچه سابق گزارش^۱ یافت در

خدمت والد بزرگوار بجانب دکن رفته در آنجا وفات یافت .

و خلف چهارم آن حضرت شاه حبیب‌الدین محب‌الله بود . در وقتی که آن

مولود خجسته مسعود از افق غیب جمال نموده بنظر کمال بین جدش بردند در

بیان تاریخ مدت حیاتش فرمود ، شعر :

محب‌الله من ای نور دیده خلیل‌الله را مهمان رسیده

بسی سال و بسی ماه و بسی روز بماند او باخلاق حمیده

و مدت حیات آن جناب هفتاد و هشت سال و دو ماه و دوازده روز بوده ، و این

ولایتی است که عقل دوربین در این معنی [۴۲ الف] حیران است . و چنانچه

سمت ذکر یافت شاه حبیب‌الدین محب‌الله باتفاق والد غفران پناهش شاه

برهان‌الدین خلیل‌الله بجانب دکن رفته بعد از آنکه والدش از وحشت آباد

عالم فانی بنزعت سرای جاودانی انتقال نموده در خلیلیه دکن مدفون گردید ، قایم-

مقامی و احیای سلسله علیه نعمت‌اللهیه بآن جناب مقرر گشت و در همان ولایت

بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشته‌گان سبیل غوایت اشتغال مینمود ، تا

آنگاه که عازم ریاض رضوان گشته در خلیلیه دکن بجانب مرقد منور والد

بزرگوار مدفون گردید .

- بدان ای عزیز ، که بخشنده بی منت و واهب المواهب بی ضنت شاه حبیب الدین محب الله با هفتاد و سه فرزند از پسر و دختر کرامت فرموده بود .
- چهل و یک نفر از ذکور و اناث قبل از حد بلوغ بجوار مرحمت حی غفور پیوسته ،
- سی و دو نفر دیگر که هفده پسر و پانزده دختر بوده باشد بحد کمال رسیدند ؛
- و از جمله پسران سعادت مند شاهزاده عبدالله [۴۲ب] و شاهزاده صفی الله از طرف هند بدارالعباده یزد آمده در بقعه مبارکه تفت بارشاد اهالی آنجا مشغولی داشتند . و همچنین شاه ظهیرالدین علی بعد از مدتی از هند بخطه بهشت منزله یزد تشریف داده دیده محبان آن سلسله علیه بجمالش روشنائی یافت . و شاه نورالله قره العین شاه ظهیرالدین علی از یزد بهند دکن رفته سلاطین آنجا مقدم او را عزیز و مغتنم
- داشته یکی از بنات خود را در عقد ازدواج او در آوردند . و شاه نورالله بعد از چند سال از دکن به یزد آمده بشرف صحبت حضرت ولایت مرتبت شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی برادر خود رسیده بطرف حجاز و یثرب شتافت . و بعد از طواف رکن و مقام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیرالانام ببلا دهند دکن رفته پس از مدتی در آنجا رحلت نموده در مقبره خلیلیه مدفون گردید .
- ۱۵ راقم حروف بعرض مسند نشینان ایوان کمال میرساند که در حین [۴۳الف] تحریر این اوراق در شاهجهان آباد رحل اقامت گسترده چندانکه تفحص نمود بر سایر واقعات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه حبیب الدین^۱ محب الله بن برهان الدین شاه خلیل الله اطلاع نیافت . بنابراین بهمین قدر که از کتب اهل سیر بنظر رسید بر سیل تیمن و تبرک در این مقام ثبت افتاد . رجاء واثق و وثوق صادق
- ۲۰ که ارباب دانش حمل بر غفلت کمینه نکرده از تقصیر ندانند .
- اکنون وقت آن است که کمیت خوشخرام قلم را در ذکر احوال حضرت ارشاد پناهی عارف معارف الهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی و باقی اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی سید نورالدین نعمت الله ولی بجولان در آمده مجملی از مفصل

مرقوم سازد و از تطویل احتراز نموده شیوه ستوده ارباب تواریخ را پیشنهاد همت سازد تا راه حرف عیب جویان بسته گردد .

ذکر احوال حضرت معارف پناهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی بر سبیل اجمال

۵ آن حضرت ولایت منرت [۴۳ ب] سرور اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت الله ولی و مرجع اشرف طبقات انسانی بود . باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده اثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد . ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف ، روزگار فرخنده آثارش باحیای سنن سنیّه آباء بزرگوار مصروف ، **نظم :**

۰۱ شاه ثانی سید عالی تبار نعمت الله ولی را یادگار
مرتضای ملک امن و امان ملتجای پادشاهان زمان
هم بظاهر پادشاه ملک دین هم بمعنی پیر ارباب یقین
درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین و آستان ملایک آشیانش ملاذ
خواقین ، **قطعه :**

۱۵ قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب
بوسد از تعظیم خاک روضه جان پرورش
خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح
گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش

چون صیت کرامت و آوازه [۴۴ الف] ولایت آن هادی سبیل ارشاد باطراف
۲۰ جهان اشتها یافت و شمه ای از آن بعرض پادشاه اخلاص آیین میرزا جهانشاه که
فرمانفرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود رسید داعیه آن نمود که
دست اخلاص در دامن متابعت آن کشف اسرار الهی زده صبیّه صلیبه خود را که
دره التاج صدف شهریاری و زهره اوج شرف و نامداری بود و خانم نام داشت در
سلك ازدواج آن جناب انتظام دهد ، واز سرچشمه باطن خجسته میامنش استفاضه

زالال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار خود بر گشاید. لاجرم مکاتبات مخالفت آیات با تحف و هدایا به یزد نزد آن حضرت فرستاده التماس این ملتمس نمود. شاه نعیم الدین نعمت‌الله در جواب فرمانفرمای ایران نوشت که ما را در این ایام سفر حجاز و یثرب در پیش است و داعیه گزاردن^۱ حج اسلام و تقبیل عتبات عالیات اجداد عظام [۴: ب] در خاطر، انشاءالله تعالی بعد از دریافت این توفیق اگر اراده ازلی تعلق گرفته باشد در آذربایجان ملاقات واقع گشته آنچه متضمن^۲ خاطرعالی بوده باشد صورت خواهد یافت. و باطایفه‌ای از مخلصان و هوا خواهان قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم «و من دخله کان آمناً» گردید، شهر:

۱۰. گران مایه شاه توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد
دل روشنش پر ز نور حضور بیابان از آن دیده دریای نور
- پس از رسیدن بمقصد و ادای مناسک حج و دریافت شرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله تحف الصلوة و التحیة عنان مراجعت از راه دیاربکر و آذربایجان معطوف ساخته چون دارالسلطنه تبریز از یمن مقدم شریفش غیرت-افزای گنبد گردون شد میرزا جهانشاه بغایت مبهت‌هج و مسرور گردید، و بحصول ۱۵ مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت بجای آورد [۵: الف] و پس از گذشتن چند روز صبیۀ خود را که بلقیس اوج عزت و پرده نشین سراق عفت بود در سلك ازدواج آن حضرت انتظام داد، شهر:

- جهانشاه از کمال حسن اخلاص فرستادش بخلوت خانه خاص
سمنبر دختری صاحب جمالی زلیخا صورتی مریم خصالی
۲۰. و شاه ثانی با آن صاحبه بلقیس مرتبه چند گاه در تبریز قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید. بعد از آن به مقتضای حدیث «حب الوطن من الایمان» متوجه خطۀ یزد گشته کثرت دیگر ظلال افضال بر مفارق مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید.

از افواه رجال مسموع شده و در متون کتب مکتوب گشته که در آن وقت که آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیک از مطلع اجلال طالع گردیده واقعه کشته شدن میرزا جهانشاه و انهدام سلسله آن عالی جاه در صحرای موش آباد بدست قدرت امیر حسن بیک روی نمود و ماهچه لوای جهانگشائی امیر حسن بیک [۴۵ ب] ببرز شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و فارس و عراق آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید. اهل حسد و نفاق باتفاق بعرض خسرو آفاق رسانیدند که دختر جهانشاه در خانه شاه نعمت الله و نقود ابیض و احمر و جواهر و مرصع آلات جهانشاهی در تصرف آن جناب هدایت مآبی است. لاجرم امیر حسن بیک آن مرشد اکابر آفاق را به شیراز طلبیده ظاهراً مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده باطناً در مقام تفحص و تجسس خزاین جهانشاه و انتزاع نمودن از ید تصرف شاه کرامت دستگاه می بود. در آن اثنا روزی در مجلس اتفاق صحبت افتاده و چون وقت گزاردن^۱ نماز واجبی در رسید پادشاه رعایت ادب نموده رجوع امامت بفرزند شاه ولایت فرمود، و خود با علما و صلحا طریقه مأمومیت بجای آورد. در وقت تشهد امیر حسن بیک بیهوش گشته بعد از ساعتی بهوش آمد [۴۶ الف] و سر در قدم آن سلاله دودمان رسالت گذاشته گفت در حین خواندن تشهد جمال با کمال جد بزرگوارت بنظرم در آمد که از روی غضب با من فرمود که ما سلطنت باتو می توانیم دید و پادشاهی بتو مسلم داشتیم، تو بجهت قلیلی از مزخرفات دنیوی با فرزند ما در مقام مضایقه در آمده ای. از شنیدن این کلام بیخود شدم و از گستاخی که در باره خدام شما کرده ام پشیمان گشته در مقام معذرت و آن حضرت رارخصت معاودت بدارالعباده یزد داد.

۲۰ جناب کرامت پناهی قرین صحت و عافیت بوطن مألوف تشریف حضور ارزانی داشته بدستور استمرار همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلائق گماشت و بعد از مدتی از یزد بقصبه ماهان رفته بلوازم امر دین پروری قیام مینمود و باصناف طاعات و عبادات روزگار میگذرانید. تا در سنه^۲ از هاتق غیب [۴۶ ب] ندای

«والله یدعوالی دارالسلام» شنوده از وحشت آباد عالم فانی بنز هت سرای جاودانی انتقال نمود.

- بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب حال پرتو ظهور یافته خواهد بود که اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آن حضرت ولایت دستگام را در متون کتب مرقوم ۵ خامه گوهر نثار گردانیده اند. از جمله آنها نقلی که بصحت اقرب و حقیر در حیدرآباد از «تاریخ قطب شاهی» مطالعه کرده بعرض میرساند. تبیین این مقال بر سبیل اجمال آن است که نقاوة السادات صدر جهان در کتاب «مرغوب القلوب» آورده که من از زبان پادشاه غازی امیرزاده سلطان قلی المشتھر به برارالملک شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرایوسف اقبای نزدیک امیر جهانشاهیم. ۱۰ و موطن آباء و اجداد ما قریه سعدآباد ولایت همدان بوده بعد از تسلط سلاطین آق قوینلو بر قوم قراقوینلو در سن طفولیت بمرافقت عمم، الله قلی بیك، بجانب هند دکن رفته بعد از ملاقات سلاطین آنجا و سرانجام مهلت بمملکت عراق مراجعت نمودیم. [۴۷ الف] پس از اندک وقت جناب عمی ام اسبان بادپای و تحف و هدایا ۱۵ بجهت سلاطین دکن سرانجام نمود و باتفاق طریق سفر هند پیش گرفته چون بدارالعباده یزد رسیدیم بزیارت و ملازمت حضرت ارشاد پناهی معارف دستگاهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی قدس سره العزیز که طریقه پیرمردی و خویشی در میان بود رفتیم. چه منکوحه حضرت ارشاد پناه صبیّه میرزا جهانشاه بود و از آنجا که کمال کرامت و ولایت آن جناب بود بعد از پرسش احوال و اظهارالتفات و اشفاق این کلمات بر زبان وحی ترجمان گذارنیدند که ای فرزند بحصول ۲۰ عنایات امانی و آمال در هر باب واثق و مستظھر باش که از بارگاه احدیت سلطنت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو حواله کرده اند و دست مبارک بر سر و کتف من مالیده چند عدد اشرفی از زیر سجاده برداشته بمن داد که این اول فتوح است، بسلامت برو که آن سرزمین [۴۷ ب] بتو حواله شده است. از اشاره شاه معارف آگاه امیدوار شده استدعای فاتحه و دعا نموده متوجه دیار هند شدیم.

چون از بحر عبور کرده به محمدآباد بیدر- که تختگاه سلطان بود- رسیدیم
 بعد از چند روز ملاقات پادشاه بهمن نژاد سلطان محمود شاه که در آن اوان
 بر سریر سلطنت متمکن گردیده بود دست داد. جناب عمی هدایا و اسبان که
 همراه آورده بود بنظر گذرانیده در محل قبول آمد و جناب عمی و این جانب را
 بنوازشات شاهانه معزز ساخته انواع الثفات بظهور رسانید و بتکلف و مبالغه تمام
 ابن جانب را نگاه داشته رخصت آمدن حضور عنایت فرمود و جناب عمی را بخلع
 فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت. روز دیگر پادشاه هفت کشور
 مرا پیش طلبیده نوازش و عواطف شاهانه نموده گفت سلطان قلی میباید که شما
 با ما باشید و رخسار عروس سفر عراق بناخن فراق بخرائید که یوماً فیوماً مراتب
 و مناصب و جاه و رفعت تو در ترقی خواهد بود و روز [۴۸ الف] بروز انواع
 عاطفت تازه و مرحمت بی اندازه از پادشاه نسبت بما صدور می یافت تا بعون عنایت
 الهی در مملکت دکن بر مسند فرماندهی و وساده سلطنت متمکن گشتم، چنانچه
 تفصیل این حالات در کتب متعدده مرقوم قلم مورخین بلاغت آیین گردیده.

عطر افشانی خامه مشکین عمامه در گلزار احوال ملاذ و
 مرجع صدور عالی مقدار سلاله خاندان امامت و ارشاد
 امیر نظام الدین عبدالباقی

در شهر سنه ست و عشر و تسعمائه که دست قدرت مالک الملک علی-
 الاطلاق عز شأنه فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدر سکندر مکان
 خاقان فریدون شان ابوالبقاء سلطان شاه اسمعیل صفوی بهادر خان بر گشود و بهید
 قدرت کامله روزنامه حیات^۱ محمد خان شیبانی در نور دیده گشت پادشاه ربع
 مسکون در بلده هراة لوای ابهت و کامرانی بر افروخت. آن مقتدای [۴۸ ب]
 اولیای هدایت دثار از خطه بهشت منزله یزد بیایه سریر خلافت مصیر شتافته
 باصناف الطاف و اعطاف خسروانه سرافرازی یافته در سلك مقربان بارگاه جهان-
 پناه منتظم گردید.

بعد از چند روز خاطر خورشید اثر و ضمیر منیر مهر تنویر ضیاء گستر
پادشاه هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد
مهمات سرکار سلطنت و وکالت نفس همایون شاهی ظل‌اللهی و داد و ستد امور
و معاملات اوقاف ممالک محروسه در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی
نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد، و
باصابت فکر دورانیشش قاعدهٔ ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد،
و از شمیم مکارم اخلافش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد، و از نسیم
محاسن آدابش نضارت گلزار تمنای قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد،
[۴۹ الف] و نصفش شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات
داده بظلال فراغت و آسایش رساند، شهر:

۱۰

خجسته رای او بر خلق راه فتنه بر بندد
مبارک رای او بر ملک راه خیر بگشاید
سعادت چشم بگشاید که تا رویش کجا بیند
زمانه گوش وادارد که تا رایش چه فرماید

و بعد از استشاره و استخاره خلعت این مناصب جلیل‌المراتب بر قامت
قابلیت سلالهٔ سلسلهٔ سیدالهاشمی امیر نظام الدین عبدالباقی چست آمد. نخست
حکم همایون از مکنن عنایت روز افزون نفاذ یافت که آن حضرت من حیث
الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امراء
و ارکان دولت و تمامی وزراء و اعیان حضرت بی وقوف و مشورت اودر هیچ مهم از
مهمات جزوی و کلی مدخل ننمایند. لاجرم عتبهٔ علیه‌اش ملاذ امرا و پناه وزرا
گشت، شهر:

۲۰

پناه سروران شد در گه او سر نام‌آوران خاک ره او
و هم در آن ایام پادشاه آفتاب احتشام [۴۹ ب] بتجدید متوجه تقویت
ارکان شریعت غرا و تمشیت مهم سادات وقضات و علما و فضلا گشته منصب

صدارت ممالك محروسه بآن حضرت تفویض فرمود. قطع نظر از تکلفات منشیانه و تلطفات مترسلانه ساحت گلزار ملك و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر و صدر عالی قدر ناظر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتناء و انتفات آن مرتضوی خصال در حضرت ونضارت ۵ از سرابستان جنان در گذشت .

و مدت چند سال آن مناصب جلیل المراتب بوجود فایض الجود آن سلطان نقباء معارف شعار زینت و آرایش داشت . تادر اوایل رجب المرجب سنهٔ عشرين و تسعمائه فیما بین خاقان سلیمان شان سلیم خان والی ولایت روم در موضع چالدران محاربه و مقاتله روی نمود، چنانچه شمه‌ای از آن بدستیاری بنان در جلد ثانی «جامع مفیدی» بیان گردیده آن حضرت در قول بو کالت پادشاه هفت کشور قرار داشت. باقتضای قضا و قدر بتیغ اعادی جرعهٔ جام شهادت نوشیده [۵۰ الف] روح مطهرش بارواح شهدا در اعلیٰ علین در طیران آمد، بیت :

دردا که زمان بجنگ تیز آهنگ است

با خرد و بزرگ روز و شب در جنگ است

گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون

گاهی فلك از خون شفق گلرنگ است

آثار و عمارت آن بانی بنیان خیر و احسان بی‌شمار و آنچه در نظر ارباب بینش ظاهر و هویدا صفة صفاء است که در خانقاه جد بزرگوار در قریهٔ تفت معمار همت عالی نهمتش باتمام رسانیده .

ذکر شمه‌ای از اوصاف و برخی از احوال سلطان سادات

با احترام قدوة اولاد خیر الانام مرتضی ممالك اسلام

مقتدا طوایف انام، مخصوص بسعادات ازلی و تأییدات

لم یزلی شاه نور الدین نعمت الله باقی

بر ضمیر منیر عالم آرای اکابر و اهالی که بحقیقت جام جهان نما

عبارت از آن است، پوشیده نخواهد بود که پیشنهاد همت عالی رتبت آن مهر سپهر سیادت و نقابت تقویت دین مبین بود و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات رب العالمین. سعادت‌مندی که چون درخت بختش در گلشن اقبال بالا کشید بهترین میوه‌اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهی منکر بود، و چون نهال اجلالش از جویبار نقابت سرسبز و شاداب گردید تازه‌ترین نوباوه‌اش ایصال خیر و نفع و استیصال شر و ضرر بود. آینه دلش چون بصیقل توفیق روشنی یافت صورت نیکخواهی و نیکوکاری در ضمیر منیرش [۵۰ ب] نورانی گشت و پرتو انوارش بشارع شرع مستقیم راهبر آمد، بیت:

سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک بی چشمه سار شرع مطهر طمع مدار

- ۱۰ لاجرم نسیم نعمت‌الهی دروزیدن آمده تربیت آن حضرت در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشور گشا سلطان طهماسب بهادر خان قرار گرفت و در شهر سنه ۱ نواب بلقیس مکان مریم‌شان علیه متعالیه خانم بیگم همشیره محترمه خود را که فاطمه زمان و ملکه ایران بود بر نهج شریعت غرّا بعقد ازدواج آن حضرت انتظام داده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را بجانب خطه یزد روان فرمود.

- ۱۵ و نسبت بآن حضرت نقابت منقبت انواع انعام و احسان فرمود و زمام اختیار ولایت یزد بکف کفایت و کلاهی آن دوحه چمن رسالت نهاد و حکم همایون از مکمن عنایت روز افزین عزّ صدور یافت که امرای رفیع مقدار و وزراء کفایت. شعار و سادات عالی تبار و اکابر و اهالی اقطار و امصار بلاد غاشیه فرمان بردوش گرفته لوازم اطاعت بجای آورند و منشیان عطار د نشان در فرامین و طاعه و احکام ۲۰ واجب الاطاعه در القاب آن حضرت مرتضی ممالک اسلام و مقتدا عطا یف انام نویسند. چون این خبر بهجت اثر و رسید قرب وصول محفه زرنگار مهد علیا نزدیک شد مرتضی ممالک اسلام با اعظام سادات و اکابر و اشراف باستقبال روان گردیدند

و پرستاران سراپرده عظمت حجله‌های عروسی را بفروش زردوزی مزین ساخته، شهر:

مرتب گشت چندین حجله ناز شد ابواب سرور و خرمی باز

ز پای انداز صحرا یافت تزیین بسان سقف صورتخانه چین

و در ساعتی سعادت اقتباس، محفه محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت

و استقلال بدولتخانه خطه یزد رسید. [۵۱ الف] از شعشعه انوار الطاف پادشاهی علو

مکان آن مظهر لطف نامتناهی بجدی رسید که عرصه ایران روشنی یافت و اکابر

و افاضل هر دیار روی ارادت بآستان کرامت نشانش آورده وزرای روزگار در مجلس

بهشت آثار در صف نعال نشسته سرمایه افتخار خود میدانستند و اهالی و اشراف

ملازمت سده سینه‌اش را لیلاً و نهاراً برخود واجب و لازم دانسته بآن مباحثات

میکردند. دست سخاوت پرور آن قدوه اولاد خیرالبشر عیله صلوات الله الملك

الاکبر بآن سان گوهر بار گشت که کیسه امید صغیر و کبیر مالا مال گشت.

با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال

بغایت راغب و مایل می‌بود و در تعظیم اصحاب فضل و حال در هیچ و قتی از اوقات

اهمال و اغفال نمی‌فرمود، نظم :

بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عدل گستر

پناه سروران درگاه او گشت فلك حیران عز و جاه او گشت

و آن زبده اولاد رسالت پناهی در ترفیه حال اصحاب فضل و هنر کوشیده

با نامل معدلت ابواب مکرمت بر گشود، بیت :

[۵۱ ب] در جود و سخا بر خلق بگشاد نبودش کام غیر از دفع بیداد

بیمن التفات شهریاری بنای عدل را داد استواری

ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

در آن ایام خجسته فرجام خاطر انور آن حضرت فرشته احترام بساختن

عمارات و اجرای قنوات باغات راغب گشت و امر فرمود که نخست معماران

هنرور و مهندسان دانش اثر در چهار بازار دارالفتح طرح چهار سوق اندازند

و اساس آن را بسان گنبد هرمان مشید و مستحکم سازند و باندك زمانى آن بنای روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروه قصر فیروزه کار سپهر رسانید و عرفات بی ماندش فرق رفعت از کنگره منازل ماه و مهر در گذرانید، شعر :

بوستانیست که طاوس ملایک مردم

از سر سدره نماید بهوایش پرواز

خم طاقش همه باستغف فلك شده طاق

لب بامش همه در گوش زحل گوید راز

و بعد از آن از طرف قصبه مهر یجر دمانند زمزم چشمه آب عذوبت مآب جاری

- ۱۰ ساخته بصرای پای کوشك آورد، و استادان بنا و باغبانان دانا کاخی دلگشا و بوستانی روح افزا [۵۲ الف] در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار بر افراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطر پرور مزین و معطر ساختند و بر بالای طاق در باغ عمارتی فلك ارتفاع ساخته گشت که قبه آن در بلندی از شرفه خورنق و سدیر در گذشت. و در برابر آن حوضی کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال، الامال شد، و خیابان طویل ۱۵ و عریض بنهال کاج ترتیب یافت و آن باغ خلد آسا موسوم گشت به «باغ مراد». و حال آن گلشن فردوس و شکمال معموری رسیده و از نزهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساتین افلاك از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد بر آید و عندلیب خوش نوای طبع دراك در وصف گلهای بدایع آثارش نغمه «روضة من ریاض الجنة» سراید. بنفشه مشک بوی ۲۰ از حوالی لاله هایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و منبل سلسله موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی با لعل بتان خوش بر آمده، اثمار حلاوت آثار اشجارش قوت روح [۵۲ ب] و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل، نظم :

چو خطبتان سبزه اش دلگشا ز سر گشتگانش نسیم صبا
 درختان کاجش همه دلپسند چو سروان رعناى بالا بلند
 هوايش همیشه نه گرم و نه سرد نه در وی غم گل نه اندوه گرد

برصحيفه ضمير منير ارباب بينش مستور نمايد كه معمار همت عالى نهمت

۵ آن حضرت كرامت و ولايت مرتبت آن مقدار باغات جنت قرين و عمارات و بساين
 در اصل شهر يزد و بلوكات ساخته و پرداخته كه اگر كميت واسطى نژاد قلم در
 عرصه توصيف آنها در تكاپوى آيد هر آينه از رفتار بازمانده بسر كوى مقصود
 نخواهد رسيد. بارى در اين مقام بهمين قدر اقتصار نمود، بيت:

كسرى نمايد و قصه ايوان او بماند

نعمان برفت و ذكر خورنق هنوز هست

و در ايام نواب آفتاب احتجاب بلبقيس مكان خديجة الزمان مهدي عليا عليه
 عاليه خانش بيگم حرم محترم نواب مرتضى ممالك اسلام امر فرمود تا در خانقاه
 تقى مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور، مصراع:
 بساعتى كه تفاخر كند جهان بدان ايام

۱۵ طرح مسجدى عالى اساس انداختند و در هر ركنى از اركان چهار گانه اش
 غرفات برافراختند كه هر غرفه نداى «ان آثارنا [۵۳ الف] تدل علينا» بچهار
 ركن عالم مى رساند و صرير در بزرگش عباد هفت اقليم را بدارالسلام اسلام ميخواند.
 و اطراف ديوارش طاقها بكتابه زينت يافته و پرتو انوار حروف و كلمات آيات
 بينات قرآنى بر آن تافته، كمال جمال منبر و قبله گاهش بر نظر بصيرت آگاهان
 ۲۰ توفيق در مى آيد و رحل تسبيح مسبحانش غلغله در حلقه ذاكران مجامع ملكوت
 انداخته و صداى تقديس و تهليلاتش بصوامع عابدان لاهوت افتاده.

گفتار در ذكر مجملی از احوال خير مآل نواب مستطاب

سيادت منقبت نقابت مرتبت مرتضى ممالك اسلام مرشد

طوايف انام امير غياث الدين محمد مير ميران

در آن ايام خجسته فرجام كه محروسه يزد از يمن مقدم آن زبده و خلاصه

اولاد خیرالبریه غیرت افزای ریاض جنان بود بخشنده بی منت تعالی شأنه
آن حضرت را خلف ارجمندی عنایت فرمود که لمعه انوار مصطفوی از جبهه او
پیدا و علامت ولایات مرتضوی از ناصیه حالش هویدا، شعر:

خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی

فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال

از آن نهال شرف تازه گشت گلشن دین

چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال

اعنی زبده اولاد رسالت و دوحه چمن امامت و ولایت امیر غیاث الدین

محمد میر میران در ساعتی محمود بطالعی مسعود از کتم عدم قدم بعرضه عالم

نهاده [۵۳ ب] و زبان زمان در وصف آن مولود خجسته مسعود بر این گونه در ۱۰
ترنم بود، شعر:

روز ولادتش چو نظر کرد مشتری

انصاف داد و گفت که این سعدا کبراست

هنوز آن غنچه گلزار اقبال از تنسم صباء صبی تمام نشکفته بود که

شمایم سروری و نقابت از احوال و اقوالش بمشام جان عالمیان میرسید و لوامع ۱۵
انوار سیادت از جبین منیرش درخشیده جهان را روشنی میداد، شعر:

بر آمد ماهی از اوج سعادت ز رویش لامع انوار سیادت

نگویم من که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی

رخش شمع شبستان امامت وجودش گوهر کان کرامت

و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و علامات کرامت و اقبال از ۲۰

صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردد.

و چون بحد کمال رسید و خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب

بهادر خان استحقاق رتبت نقابت و استعداد منزلت قرابت در ناصیه با سعادتش

هویدا دید و تمهید رعایت رعیت نوازی از حرکاتش مشاهده نمود پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر وجنات احوال خیر مآل آن حضرت تافته پایه قدر و منزلتش را از ایوان کیوان در گذرانید و نقابت [۵۴ الف] و سروری ممالك محروسه را بآن حضرت تفویض فرمود. و نوباوه باغ عظمت و پادشاهی و قره العین سلطنت و تاج داری اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی خانش بیگم صبیئه صلیبه خود را که دره التاج خلافت و کشور ستانی بود بعقد ازدواج نواب شاه نعمت الله خلف اکبر نواب امیر غیاث الدین محمد میر میران در آورده صبیئه شاه نعمت الله مزبور را بشاهزاده کامکار اسمعیل میرزا نسبت موصلت فرمود و بمقتضای شریعت غرا عقد نکاح منعقد گردید.

۱۰ و پادشاه سکندر شوکت روز بروز و ساعت بساعت در تعظیم و توقیر آن حضرت کوشیده حکم همایون از مکن عنایت روز افزون تفاد یافت که جمیع امراء و ارکان دولت و تمامی وزراء و اعیان حضرت طریق متابعتش پویند و غاشیه مطاوعتش بر دوش گیرند و منشیان سده سلطنت در فرامین مطاعه لقبش را «مرتضی ممالك اسلام و مقتدای طوایف انام» نویسند. لاجرم عتبه علیه اش ملاذ امرای خافقین و پناه و لاه مشرقین گشت و پایه حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت [۵۴ ب] ارتقاع یافته از فرق فرقدین در گذشت و هم در آن ایام، **مصراع:**

خدیدو جهانگیر روشن ضمیر

به تجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات و قضات و سایر ناس گشته منصب نقابت ممالك محروسه را بآن قدوه اولاد خیر البریه ۲۰ که در هدایت هادی راه هدی و در ولایت والی دین اله بود تفویض فرمود. و بی شایبه تکلف و سخنوری آن حضرت نسبت بعلمها و مشایخ ارادت و اخلاص ظاهر می نمود و در تعظیم سادات و اکابر و اشراف دقیقه ای فوت و فرو گذاشت نمی نمود. از رشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن مرجع اکابر نزدیک و دور

ریاض دین و دولت سیراب گشت و کشتزار امید ساکنان بلاد و امصار از قطرات غمام اعتناء و التفاتش در حضرت و نصارت از سرابستان جنان درگذشت.

و همچنین در زمانی که نواب سکندرشاه سلطان محمد پادشاه بر سریر

سلطنت موروث قرار گرفت پرتو آفتاب عنایت شاهی از مشرق مرحمت نامتناهی ۵ طالع گشته بر وجنات احوال آن حضرت و اولاد عظام کرامش که زبده برگزیدگان «قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی» [۵۵ الف] بودند تافت و ابواب لطف و مرحمت شاهنشاهی بر روی روزگار همایون فال خلاصه دودمان آل عبا بر گشاد.

و نواب خورشید احتجاب بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیه متعالیه ۱۰ صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم که زهره برج سلطنت و جهانبانی و در اوج خلافت و کشور گشایی و صبیئه صلیبه شاه اسمعیل ثانی بود بنواب نقاب پناه کرامت دستگاه اختر نور بخش برج رسالت و تیر جهان تاب سپهر سیادت شاه خلیل الله خلف ارشد نواب مستطاب مرتضی ممالک اسلام نامزد فرمود.

و در اوایل سنه^۱ تسعمایه در هنگام بهار طراوت شعار که سلطان بلند ۱۵

جناب هفت اقلیم گردون عرصه جهان را، مصراع :

بعض طلعت گیتی فروز آذین بست

و قوای نامیه را بآوردن عروس گل سوری نامزد کرد، مصراع :

مهد فیروزه گلبن بصد آیین آراست

محفه زرنگار آن مخدره عفت دثار را بحشمتی که دیده گردون در نظاره ۲۰

آن حیران ماند و عظمتی که بر جبین روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال

آیت «وان یکاد» بر زبان راند بجانب یزد روان ساخت. [۵۵ ب] و چون خبر قرب

وصول بدان خطه بهشت منزله رسید نواب مرتضی ممالک اسلام بترتیب طوی و آذین

بستن شهر و کوی فرمان فرمود. فرمانبران بسر انجام اسباب جشن و سور و ضروریات

ایام نشاط و سرور مشغول گشتند و در باغ جهان آرای گلشن که هوای جان-
فزایش چون نسیم اردیبهشتی روح پرور و آب عذوبت مآبش مانند آب حیات
جان بخش بود یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار
و کبار طبقات انسانی گشود و ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده، کوچه‌ها
و بازارها آذین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جدران و دکا کین را بدیبا
چین و مخمل فرنگ و اطلس خطائی بیاراستند و انواع نقشا بصورتی پیراستند
که در تقریر چگونگی آن بنان بیان عاجزست و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم
دو زبان متجاوز، بعد از ورد بمقر تمکین، بیت :

بروزی که طالع برومند بود نظرها سزاوار پیوند بود

۱۰ قضا و علما و اشراف و فضلا در مجلس بهشت آیین نشستند و به مقتضای شریعت
غراً عقد نکاح بستند. حجله نشینان تنقیسیادت و حشمت شرایط کشیدن پیشکش
و نثار بجای آوردند و آن مقدار زرو گوهر ساچق کردند که قافله نیاز از مرحله
جهان [۵۶ الف] رخت بر بست و دست عنایت بخشنده کار ساز ابواب غنا بر روی
مسا کین و فقراء آن دیار بگشاد.

۱۵ آن حضرت و اولاد امجاد که هر یک آفتاب سپهر ولایت و ماه برج کرامت
بودند در ظلال عواطف خسرو ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت پادشاهی بر
وجنات احوال خیر مآلشان می تافت و زمام اختیار بلاد و امصار عموماً و خطه فرح-
افزای یزد خصوصاً در قبضه اقتدار آن فرقه عظیم الشان قرار می داشت. وزرای عظام
و حکام عالی مقام و سادات با احترام و اکابر و اهالی عرصه عالم در گاه خلائق
پناه نواب مرتضوی خصال را پناه خود یافته ملازمت سده سنی هاش را بر خود لازم
و واجب دانستند. عتبه علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شد و سده سنی هاش پناه
اعظم افاضل باستحقاق گشت. اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آن
مقدار در سر کار آن حضرت جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع صدور
و امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان در گذشت. وفود اموال و املاک

و رقبات بمرتبه‌ای بود که محاسبان دانا [۵۶ ب] از حساب آن به عجز اعتراف داشتند و چون محال است که سپهر غدار در این مرحله ناپایدار ارباب استقلال را آسوده و برقرار گذارد در شهر سنه ثمان و تسعین و تسعمائه آن قبله اهل عرفان سر بر بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت . داعی «والله یدعوا الی دارالسلام» ندای «یا ایتها النفس المطمئنة» بگوش هوشش رسانید و آن حضرت خاطر از تعلقات دنیوی فارغ ساخته بروضات جنان خرامید ، **مثنوی :**

دریغ آنکه بود از علو نسب سر دودمان رسول عرب
دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاد کردی مدام
دریغ آنکه بود از وفور کمال عطا بخش اصحاب جاه و جلال
دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین نبیند نظیرش به روی زمین

❁ ذکر بنای خانه عباسی و جلو خان و میدان شاه

بر پیشگاه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر نشینان ایوان استقلال روشن و مبرهن خواهد بود که شغل عمارت از معظمت امور عالم و مهمات جمهور بنی آدم است. بنابر آن از سلاطین زمان و فرمان فرمایان جهان و اکابر و اعیان ۱۵ در هر بلاد و دیار غرایب آثار بیادگار مانده، لاجرم در اوانی که نواب مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران بر مسند جلالت و سروری و نقابت متمکن بود فراخور همت عالی نهمت در اصل شهر و بلوکات خطه یزد عمارات و قصور و باغات و قری و مزارع بنا فرموده از آن جمله در «محلّه در مدرسه» بقرب عمارات امیر غیاث الدین علی طرح دولتخانه عالی انداخت و ایوانهای زرنگار ۲۰ و قصرهای رفیع نمودار گردانیده از نزهت و خرمی رشک فردوس و غیرت افزای قصور جنان ساخت ، **شهر :**

فضای قصرهایش کنج آمال صفای صفه‌هایش صبح اقبال
نقوش پرکار سقف و جدارش رقم نسخ بر نگارخانه چین کشیده تصویرات

سحر آثارش رقم مانی و ارژنگ را بر طاق نسیان نهاده و طاقی که با فلك الافلاك
 دم مساوات می زند دروازه دولتخانه قرار داده و نجاران هنرمند دروازه‌ای عالی
 ترتیب داده اند، و آن منزل مرغوب به «عباسیه» موسوم گشت. و همچنین در فضای
 وسیع، جلوخان و میدانی طرح انداخته اطراف آن راصفه‌ها و ایوانها ساخته در هر
 ۵ ضلعی طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام با تمام رسیده است و در برابر میدان
 تالاری در غایت بلندی و ارتفاع که با قصر ناهید برابری میکرد ساخته بوده که
 هر صبح و شام صدای نقاره و نفیر بگوش ساکنان فلك اثير میرسانیده اند. و الحال
 دولتخانه عباسیه و میدان و غیره بارث شرعی بعالی حضرت اکابر ملاذی شهریار-
 الزمانی میر میران که دوحه چمن سروری و نور باصره کرامت و دین پروری
 ۱۰ است انتقال یافته و آن حضرت نیز در آن منزل بهشت رتبه عمارات بسیار احداث
 فرموده و طوطی طبع یکی از ناظران مناظم سخنوری در توصیف عمارت عباسی
 باین ابیات مترنم گشته، **نظم** :

زهی نهاده سپهرت سرای دولت نام	سعادت ابدی سده تو کرده مقام
سراچه‌های بهشت ارچه دلگشا باشد	فضای صحن وسیع تومی برند بهوام
ز روشنی و صفا نزد عقل میزبید	سواد قاعده آب را بیاض غلام
چو خاک تیر شود خوار مشک تاتاری	اگر بیاد دهد بوی ساحت تو مقام
غلام وار زمین بوسه می کند مردم	علو سقف ترا آسمان مینا فام
خجسته بادی و فرخنده بر جهان کمال	ملاذ و ملجاء ایام و کامکار انام

ذکر احوال اولاد امجاد نواب قدسی القاب ولایت دستگاه

سالك مسالك اهل عرفان امیر غیاث الدین محمد

میر میران بر سمیل ایجاز و اجمال

بخشنده بی منت و واهب المواهب بی ضنت تعالی شأنه [۵۷ الف] جهان بین آن
 حضرت را بیدار چهار قره العین اوج کرامت و ولایت روشن ساخته بود و اسامی ایشان
 این است: شاه نعمت الله، شاه غیاث الدین منصور، شاه خلیل الله، شاه سلیمان میرزا. و چون

تفاصيل وقایع و حالات آن زمره ستوده خصال نزد راقم حروف معلوم نبود خامه دو زبان بتحریر بعضی از احوال ایشان اختصار می نماید.

شاه نعمت الله: آثار کرامت در ناصیه او پیدا و امارات دولت از طلعت مبارکش

هویدا. دری برج سلطنت و پادشاهی خاننش بیگم صبیئه خاقان جنت مکن شاه

طهماسب بهادرخان در عقد ازدواج آن حضرت بود و سنجر میرزا از آن بلقیس ه مکان در وجود آمده و مظفر حسین میرزا خلف ارجمند سنجر میرزا است که در حال تحریر این صحیفه در غایت کامرانی در دارالسلطنه اصفهان روزگار میگذراند.

و نواب بلقیس رتبت خاننش بیگم در شهرور سنه تسع و تسعین و تسعمائه موافق بارس-

ئیل که سال چهارم جلوس خاقان گیتی ستان بود در اصفهان سر در نقاب تراب

کشید و پادشاه [۵۷ ب] عالم پناه بتعزیه آن مهمل علیا تشریف قدوم ارزانی داشتند. ۱۰

شاه غیاث الدین منصور: در زمان حیات والد کرامت نژاد متوجه ریاض

رضوان گشت و در عمارت «منصوریه» خانقاه تفت که از غایت شهرت و صفا محتاج

بتوصیف نیست مدفون گردید، شعر:

در باغ گلی شکفته نبود بی خار بی داغ کجاست لاله‌ای در گلزار

هر چند که سرو سر کشد طوبی وار از باد فنا ز پا فتد آخر کار ۱۵

نواب مصطفوی خصال ولایت دستگاه شاه خلیل الله: بمکارم اخلاق و

محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف سرآمد سرافرازان عالی مقدار بود.

انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا، و آثار سعادت لم یزلی از

ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا. آن حضرت بشرف مصاهرت پادشاه والاجاه شاه

اسمعیل ثانی سرافرازی یافته زهره برج سلطنت صفیه سلطان بیگم مشهور به شاهزاده

خانم را در عقد ازدواج داشت و از آن دره التاج خلافت شاه ظهیرالدین علی در ۲۰

وجود آمد، مصراع:

گلی بشکفت در باغ هدایت

بر پیشگاه ایوان خاطر ارباب حشمت [۵۸ الف] روشن و مبرهن خواهد

بود که در زمانی که تحت سلطنت ایران و سریر عظمت فریدون بزیور عدل پادشاه
بیدار بخت فیروز تخت روشن رای رعیت نواز آرایش یافته رنگ ظلم و بیداد از
صفحه جهان زدوده و چهره عدالت در آینه احسان بکافه جهانیان نمود، **بیت :**

بنور عدل اطراف جهان را کرده نورانی
بلی از عدل افزون گردد آیین جهانیانی

۵

در شهر سنه تسع و تسعین و تسعمائه، **مصراع :**

در وقت ظهور لاله و گل

و اجتماع جنود ریاحین و سنبل خاقان با تو کل بتوفیق صانع جزو و کل با اصناف

حشمت و تجمل از دارالعلم شیراز متوجه جنت آباد یزد شد، **مثنوی :**

بر برج حمل فکنده پرتو چون خسرو مهر از سر نو

۱۰

افراخت برای نیکخواهی بر اوج فلک لوای شاهی

رایات نصرت آیات شاهنشاهی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی روی براه

آورد و امرای ظفر دستگاه و مقربان در گاه ملایک سپاه بسان جنود کواکب در
رکاب سعادت انتساب روان گشتند.

چون منهی اقبال خبر توجه جاه و جلال به یزد رسانید قدوه اولاد [۵۸ ب]

۱۵

سیدولایت دستگاه شاه خلیل الله که نسبت صحت انتسابش بدودمان نبوت و رسالت از

وصمت شبهه مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلند جناب

افزون بود، باتفاق جمعی از سادات که رایات جلالت آیات قدرشان ببراجم تراجم

«قل لا اسئلكم» آراسته بود باستقبال شتافته بعز تقبیل اناهل کریمه که نوك خامه

جف القلم بر نگین تمکینش فحوای، **شعر :**

۲۰

هر در ز سعادت که عنایت بگشاید مفتاح فتوحش ز سرانگشت تو باشد

استسعاد یافتند. عاطفت حضرت گیتی گشا که بهجة همایونش از صدق نیت و حسن

اعتقاد بر مودت و ولای عترت طاهره نبوی علیه و علیهم الصلوٰة والسلام مجبول

بود ایشان را اعزاز و اکرام فرمود و ریاض امانی و آمال هریک را بزالال مرحمت

واجلال سرسبز و شاداب گردانید و چتر همایون فال پادشاه هفت کشور سایه وصول

بر «[باغ] گلشن» که نمونه‌ای از ارم است بال اقبال گشاده آن منزل جنت آیین از
فر وصول خسرو ظفر قرین رشک روضه جنان گردید. شاه خلیل الله زبان بشای
پادشاه والاجاه بر گشاد و مضمون این ابیات [۵۹ الف] بأدارسانید، **نظم** :

که ای صاحب قران داد گستر بفرمان تو بادا هفت کشور

غمین باد آنکه او شادت نخواهد خراب آنکس که آبادت نخواهد ۵

و جشنی بزرگانه ترتیب داده طوئی کرد که شیرۀ فیروزه فام سپهر بکاسه

سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهرۀ خنیا گرمیل آن ندیده بود و پرتیر

صایب تدبیر را نظیر آن هرگز در ضمیر نگذشته و پیشکشهای لایق کشید و چندان

زر و دینار و گوهر نثار نمود که هریک از حضار را مبلغی کرامند رسید و هر

کس از آحاد ملازمان جوهر بهمن و زر بدامن کشید تاجوهری فلك جواهر ۱۰

زواهر انجم را بر طبق زبرجد نگار فلك جلوه داده به صفا و روشنی آن لآلی آبدار

ندیده و تا دایه دریا در یتیم را در مهد صدف پرورش فرموده غواص بصیرت نظیر

آن گوهرهای یکدانه مشاهده ننموده. و پس از چند روز که آن منزل بهشت

منزله محل استراحت جمشید فرخنده رای بود به «باغ عیش آباد» ارم بنیاد تشریف

فرمود و در آن باغ از فر شکوه آن حضرت میامن مقدم فرخنده بزم عیش گشت ۱۵

و جشنی پادشاهانه ترتیب داده شد، شهر:

چون میسر شد آنچه [۵۹ ب] دل می خواست شاه بنشست و بزم عیش آراست

ساقیان ماه رخسار و دختران زردشتی نژاد شیرین گفتار باده های تلخ

خوش گوار در داده مغنیان خوش آواز نغمه پرداز زبان بادای این سرود بر گشادند،

۲۰

نظم :

زمین خرم است و زمان شادمان بفیروزی شاه صاحب قران

جهاندار دریادل دادگر کزو گشت پیدا بگیتی هنر

بماناد جاوید در عز و نار بکام دل دوستان سر فراز

و در آنجا دست عنایت پادشاه برجیس قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی
روزگار شاه خلیل الله برگشاد و پرتو آفتاب عنایت شاهی از مطلع مرحمت
نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و من حیث الاستقلال در مسند نقابت
و سرافرازی تکیه داده پایه قدر و منزلتش از تمامی امرای عظام و مقربان بارگاه
۵ فلك احتشام و سادات عالی مقام در گذشت . درگاه خلایق ملازش بیمن تربیت
پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشراف و اعیان گشت و موکب ظفر قرین دولت
و اقبال متوجه مستقر سلطنت گشت ، مجاری امور دولت و سلطنت بر وفق مراد
و مرام [۶۰ الف]، مصراع :

سپهر تابع احکام و روزگار غلام
بعد از طی منازل ریایات جهانگشای چون روح گرامی که بکالبد درآید و مانند
سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدار السلطنه اصفهان در آمد ، شعر :
آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد
وان کار که ایام همی خواست برآمد
چون چندی بر آن گذشت و آن ، مصراع :

۱۵ ملاذ تمام کرام بشر
شاه خلیل الله در دولت و کامرانی روزگار گذرانید ، بیک ناگاه پهلوی بر بستر
ناتوانی گذاشت و دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسیده در شهر سنه
سادس و عشر والف هجریه جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد ، مصراع :
بباغ جنان شاد و مغفور باد
۲۰ شاه خلیل الله را از نواب بلقیس مکان مریم شان صفیه سلطان بیگم که ،
مصراع :

زهره کنیزی بشبستان اوست
دو پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری^۱ نوربخش و برج امامت را
کو کبی آفتاب درخش بود تولد نمود: یکی میرمیران و دیگری شاه ظهیرالدین علی.

و بنابر آنکه خصوصیات احوال آن دو قره العین ولایت و کرامت نزدراقم حروف روشن نبود [۶۰ ب] لاجرم طوطی قلم در مفاخرت ایشان بترنم در نیامده زبان در کام خاموشی کشید .

و عندلیب بیان در گلزار مجملی از احوال خیر مآل گل گلشن رسالت پناهی و سرو بوستان امامت و دین پروری میرزا شاه عبدالباقی نغمه سرای درآمده^۵ بدین نوا ادا می نماید که آن قدوه آل رسول الله خلف ارجمند سعادت مند شاه ظهیرالدین علمی بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف ، انوار سیادت و سروری از ناسیه همایونش طالع و آثار جلالت و بزرگی از بشره شکفته اش ساطع ، شهر :

۱۰ دری بود از درج عز و شرف گلی در گلستان شاه نجف
آن نکوسیرت فرشته خصال بدستور آباء بزرگوار در گلشن بهشت آثار
خوان احسان گسترده با ارباب مجد و جلال واصحاب فضل و افضال محبت
می داشت، تا در شهر سنه سبع و ستین و الف هجریه موافق تحاقوی ئیل از هاتف
غیب ندای «والله یدعوالی دارالسلام» شنود و از وحشت آباد عالم فانی بنزعت سرای
جاودانی انتقال نمود و زبان روزگار بمضمون این مقال گویا گردید ، شهر : ۱۵

سرو بالای تو در خاک دریغ است دریغ

[۶۱ الف] زیر خاک آن بدن پاک دریغ است دریغ

خلف ارجمند آن حضرت بدیع الزمان میرزا که سروی است از گلستان
سروری و شکوفه ای است از بوستان کامرانی در حال تحریر این صحیفه که دوسنین
از سنه ثمانین و الف تجاوز نموده در اصفهان جنت نشان در کمال سروری و کامرانی^{۲۰}
تمکن دارد و فضای ریاض امیدش از قطرات غمام التفات خاقان سلیمان مکانی .
مصرع :

سریر آرای ملک کامرانی

در حضرت و نصارت از سراستان جنان در گذشته و به سیورغالات وافره

و انعامات متکاثره سرافرازی یافته .

و دیگری از فرزندان مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران نقابت قبایی است که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال ستوده اعمالش لامع، اعنی ۵ افتخار اعظم سادات عالی شأن مقوی ملت رسول انس و جان صلوات الله المملک - المنان شاه سلیمان میرزا است . الحق آن حضرت [۶۱ ب] همائی بود همایون ، در هوای فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده ، **نظم :**

ذات وی ار عدل بود محترم دست و دلش مظهر لطف و کرم
زبان الهام بیانش کشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح ۱۰
انوار حقایق نامتناهی ، **شعر :**

پر از نور عرفان دل آگش سرعارفان گشته خاک رهش
شعله انوار ارشادش چشم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت
و مجاهدت می گذاخت و اکسیر صحبت بارشد و ارشادش مس وجود اصحاب وجد
و حال را بیک دم مثال طلای مہری تمام عیار می ساخت ، **شعر :** ۱۵

بهره ور از فضل دل آگش مرجع اصحاب شرف در گش

تربیت اهل هنر کام اوست زیور عنوان سخن نام اوست

گوشه نشینان دیار عافیت در یوزہ همت از باطن او می کردند و گرمروان
طریق مجاهدت استمداد عنایت از بدرقه نظرش می نمودند . لاجرم اکابر و اشراف
۲۰ طوایف امم بآستان آن مظهر لطف و کرم [۶۲ الف] روی نیاز آوردند و دست
اخلاص در دامن پاکش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش مباحثات مینمودند ، **بیت :**

چو آهـن ربا هر کجا می رسید دل خلق راسوی خود می کشید

در آن وقت که تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز قره -

العین عدالت و جهان افروزی ، مشید قوانین نصفت و رأفت ، مؤسس مبانی مرحمت

و معدلت، شاهنشاه حقیقی و مجازی خاقان و افراحتشام ابوالمظفر سلطان شاه صفی
صفوی ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت، شهر:
در ریاض ملک و دولت غنچه شادی شکفت

بوستان سلطنت را تازه شد از سر نهال

- و نهال مراد حضرت خاقان عدالت گستر از جویبار رحمت الهی سرسبز
و شاداب شد و نخل دولتش در گلشن حشمت سر بر کشیده، تیغ مرادش بفروغ
انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانید و لمعات تیغ همتش زنگ-
زدای ظلمت ظلم آباد عالم شده نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد
بکف کافی و رای صافی آن حضرت منوط گشت، **نظم** :

- صبح ظفر از مشرق امید برآمد اصحاب غرض را شب سودا برآمد
دوحه چمن رسالت و سرو بوستان ولایت شاه سلیمان میرزا باتفاق اولاد عظام
پایه سریر خلافت مصیرشتافت [۶۲ ب] و بعز تقبیل بساط جلالت سرافراز گردیده
زبان بادای این مقال گویا گردانید، **رباعی** :

- ای گشته سریر پادشاهی جایست در سایه چتر خسروی مأوایت
شد گلشن ملک و روضه ملت هم آراسته از رای جهان آرایت
خسرو گردون اقتدار سلاله خاندان ولایت و اولاد امجادش را منظور نظر
اشفاق و مکرمت گردانیده سیورغال و مقرری فرمود و هر روز لطفی مجدد و تنقیدی
ممهّد بظهور می‌رسانید و موقوفات «حایریه» و «ملکنتیه» و «نوریه» بدستوری که با
آباء عظام واجداد کرامش بود با و مفوض فرموده مراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال
و تعظیم بجای آورد و از شرایط حرمت و جانبداری هیچ دقیقه‌ای نامرعی
نگذاشت، **شعر** :

ز جانبداری و تعظیم و اعزاز فرو نگذاشت چیزی آن سرافراز
و چون چندی بر آن گذشت و سال هجری بسنه خمسين والف رسید زبینه
تاج و سریر بدیده بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیه حال فرزندان ستوده خصال

آن مرتضوی فعال مشاهده فرمود نهایت توجه و عطوفت ظاهر ساخت و بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام سادات و علما گشته افتخار اعظم سادات و نقبا، خلاصه دودمان آل عبا، مقوی ملت علیه امامیه، قدوه اولاد امجاد خیر البریه، [۶۳ الف] ملاذ سالکان مسالك اخلاص و یکرنگی میرزا شاه ابوالمهدی را به سیورغالات و مسلمیات معزز و مفتخر ساخت و منصب جلیل المرتبه کلاتری خطه جنت قرین یزد را بوجود عالی حضرت متعالی مرتبت میرزا شاه ابوالقبا آرایش فرمود.

قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت برشحات اهتمام واجتهاد این دو عالی قدر ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و التفات ایشان در خضرت و نصارت از سرابستان جنان در گذشت. شهر :

چو از لطف شهنشاه سرافراز دو عالی قدر گردیدند ممتاز

یکی در مملکت فرمان رواشد یکی محراب دین رامقتداشد

یکی شد مرجع حکام اسلام بلندی یافت زین یک نام اسلام

ز عدل آن یک فضای ملک آراست ز فضل این بنای شرع شد راست

چون قامت قابلیت هر یک بر جویبار اقبال بالا کشید بفرمان پادشاه جهان روی توجه بخطه یزد آورده بعد از وصول بر مسند کمرانی تکیه دادند، مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد آل سیدالوری بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرّا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافته [۶۳ ب] رعایا وزیردستان در پناه امن وامان غنودند.

چون مدتی بر آن گذشت وزمانه بسی اوراق لیل و نهار در نوشت در شهر سنه ۱ بسبب عین الکمال مزاج شریف قدوه اولاد سید آخر الزمان صلوات الله الملك المنان میرزا شاه سلیمان از نهج اعتدال انحراف یافته پهلوی بر بستر ناتوانی گذاشت. اطبا در معالجه سعی نمودند و زهاد و عباد دست بدعا برداشتند. دوستان

به زرو جامه خاطر مستحقان را شاد گردانیدند. نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد. چون روز بروز اشتداد مرض در تزايد بود بجهت تغییر آب و هوا اختر برج شرف و سروری در محفه منزل گزیده متوجه قریه تفت گردید. بعد از وصول به آن محل قطع تعلق از جهان فانی نموده شرط وصیت بجای آورد.

و دوحه گلزار نیکو اختری میرزا شاه ابوالمهدی فرزند اکبر خود را ۵ بمنصب ولایت و نقابت که از آبای عظام و اجداد کرام بیادگار داشت سرافراز ساخته در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه توحید گردان داشت قوت متحرکه انسانی از حرکت باز ایستاده روی بجانب ریاض قدس آورد، شعر:

چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان
 ۱۰ دستور آباء خود یاد کرد [۶۴ الف] پسر را بالطف دلشاد کرد
 نشان کرامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت
 در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن
 مهاجرت خون دل از دیده منتسبان خاندان سیادت بگشاد.

اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتمزدگان در آمده پرتو این
 به مسامع جاه و جلال رسانید، شعر:

خدیو جهان خسرو دین پناه جوان بخت جم قدر عباس شاه
 که از پرتو عدل آن شهریار شده چار فصل جهان چون بهار
 به عواطف خسروانه خاطر اولاد امجاد آن حضرت را بانواع مرحمت نواز
 فرمود و جراحت سینه ایشان را بمرهم توجه و شفقت شفا داد و قامت قابلیت سر
 ۲۰ يك را بخلاع فاخره آراست و نقابت و سروری بمرتضی ممالك اسلام میرزا شاه
 ابوالمهدی تفویض فرمود و به سیورغالات مجدد فرق افتخارش را بتاج استظهار
 مزین گردانید.

زینت یافتن این صحیفه بذکر مجملی از احوال خیرمآل نیر
سعادت و سروری و شجره گلشن امامت و دین پروری
میرزا شاه ابوالمهدی

شعشعۀ خاطر خورشید نشانش نصارت بخش ریاض امید [۶۴ب] اهل عالم وظل
ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعظم و اشراف بنی آدم، جبلت پاکیزه اش بر احیاء
سنت سنیہ و متابعت [رویہ] رضیہ آباء واجداد بزرگوارش منظور و انوار ولایت و
سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیہ خجسته سیمایش در کمال بروز و
ظهور، شهر :

دلش روشن ز انوار حقیقت ز رویش ظاهر آثار طریقت
بعد از آنکه والد بزرگوار کرامت نژادش متوجه ریاض قدس گردید
حسب فرمان فرمانده زمین و زمان، خسرو جم قدر فریدون مکان، مصرع :
شهریار نوجوان عباس شاه کامران
و بحکم وصیت والد عالی شأن آن نهال گلزار امامت قایم مقام گشت، نهال قامت
با استقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشید، شهر :

چو منزل بپرداخت سرو کهن سر افراخت سرو نو از سرو بن
اگر صبح فرخنده فر شد نهان منور شد از آفتابش جهان
بدان ای عزیز، که مشاطۀ رخسار ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات
نو و کهن جواهر مآثر آن قدوۀ آل خیر البریه را بر این منوال بر منصۀ ظهور
می آورد که آن حضرت مؤید است بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی،
[۶۵ الف] ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام نقابتش مانند هنگام
خرمی دور از غم، از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن
آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای. در هنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت
سنیۀ حضرت خیر البریه نموده بر طبق «انما انا بشر مثلکم» خود را با سایر ناس
یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر

امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی. در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضایی روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجام ملتسمات این زمره کریمه همواره همت گماشتی، **مصراع** :

نیاید از بزرگان جز بزرگی

بصحبّت درویشان و گوشه نشینان بسیار راغب و در دلجوئی این طبقه بغایت

مایل، **بیت** :

نظر کردن بدرویشان بزرگی را بیفزاید

سلیمان باچنان حشمت نظرها بود با مورش

در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی.

در شهر سنه خمس و ستین و الف موافق قوی ئیل [۶۵ ب] بر طبق آیت هدایت نمای «والله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً» رغبت گزاردن^۱ حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شد، **مصراع** :

۱۵

تمنای آن راه دشوار کرد

و بعد از اجازت از جانب خاقان صاحب قران، **مصراع** :

خدیو فلك رتبه عباس شاه

باتفاق فرزندان عالی شان و متعلقان از خطه یزد روی بدان مقام فیض انجام آورد، **نظم** :

۲۰

کعبه بنا گشت که روی نیاز	سوی وی آرند کسان در نماز
سجده گه آن باشد و مسجد حق	معبد آن باشد و معبود حق
هر که رسیده بوجود از عدم	در ره او ساخته از سر قدم
طعنه بر اکسیر زند خاک او	گل خجل است از خس و خاشاک او

گمشدگان را لقبش رهنماست ریگ زمینش چو نجوم سماست
قافله توفیق پادشاه متعال رفیق، مصراع :

چراغ دودمان آل یس
و بدرقه تأیید مالک الملک لایزال همعنان موکب خدام ذوی الاحترام،
۵ شعر :

توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه
و چون غره شهر ذی قعدة سنه مزبور [۶۶ الف] شهر بصره محل نزول دوحه
چمن رسالت پناهی گشت والی آنجا حسین پاشا^۱ مقدم شریفش عزیز و مغتنم
شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمانداری
بر وجهی که فراخور همتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود. آن
حضرت جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته زبان بأداء کلمه
«لبيك اللهم ليبيك» گشاده و ازها تف غیبی ندای این مقال بگوش هوشم رسیده که،
۱۰ مثنوی :

ای که در این کوی قدم مینهی	روی توجه بحرم مینهی	
پای ز اول بسر خویش نه	خویش رها کن قدمی پیش نه	۱۵
چونکه نهی بر سر هر کام گام	یابی ازین سیر بهر گام کام	
پای باندازه در این کوی نه	پایت اگر سوده شود روی نه	
در همه جاهست ادب شرط راه	چه در درویش و چه ایوان شاه	
ره ندهند آنکه ندارد ادب	کس بدرون ره نبرد بی طلب	
روی ادب نه به در بی نیاز	عجز و نیاز آر بر بی نیاز	۲۰
آینه خویش چو زمزم صفا	داده و را در حرم کبریا	
دست ز دامان غرض باز کش	[۶۶ ب] پای تردد ز ره از کش	

مناسب نمیدانم در این سفر بمنزل هیچ مخلوقی روم و دامن عرض خود را
بغبار مجلس حکام مجازی بیالایم، اگر صاحب سعادت لطف نموده غریب نوازی

فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند کمال مردمی خواهد بود .

پاشا^۱ بواسطه رعایت ناموس حکومت این سخن را متلقی بقبول نگشت و آن حضرت پای همت در دامن استغناء پیچیده چند روز در این گفتگو گذشت. آخر الامر مهم بر آن قرار یافت که خدام میرزا روزی بزیارت یکی از مزارات تشریف حضور ارزانی دارد و پاشا^۲ نیز بدانجا رود. در روز موعود در مقام معهود^۵ در میانه ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید. حسین پاشا^۳ دوحه چمن نبوی را در آغوش مهربانی کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید .

و در دوازدهم همان شهرندای این مقال بگوش آن حضرت رسید ، **مثنوی :**

۱۰ خیز که شد پرده کش و پرده ساز مطرب عشاق ز راه حجاز
عزم تو بس مرکب رهوار تو کو نرساند بتو آزار تو
گر رسد خار مغیلان چه باك [الف ۱۷] دامن گل هم بود از خارچاك
رنجه مشو از ستم خار راه كان گل مشكين شودت عذرخواه
و از بصره روانه شد و در عرض راه بزبان نیاز مضمون این ابیات بآدا

میرسانید، **مثنوی:**

۱۵ ای همه کس را بدرت التجا کعبه دل را ز تو نور و صفا
نام یمین بر حجرالاسودش داغ یمین تو بود بر دمش
ای کرم و واسطه بود ما خانه تو کعبه مقصود ما
شد حرمت زینت باغ جهان خانه تو چشم و چراغ جهان
کیست که پروانه این خانه نیست واله و سرگشته و دیوانه نیست
خانه تو دیده هر معبد است مردم دیده حجرالاسودست
چشمه زمزم که ترا در حرم هست ز سر چشمه بحر کرم
سوی تو باشد همگی سعی ما غیر تو ما را نبود مدعا
بعد از ورود بدان ارض مقدس و پس از مناسک حج اسلام ، **نظم :**

در حرم خلد یکی مه زسال بود بذکر احد ذوالجلال
گردوی از غایت شوق و نیاز طوف کنان گشتی و کردی نماز
عاقبت از خلد برین دور ماند غم زده و وال و مهجور ماند
[۶۷ب] گرچه بهشت از هوس دل بهشت باز هوس کرد بسوی بهشت

۵ و در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ست و ستین و الف احرام طواف روضه
رسول انس و جان بسته بر راحله توفیق سوار گردیده روی بوادی یشرب نهاد،
و زبان هاتق اقبال بمضمون این مقال گویا گشت، **مثنوی** :

ای که بمقصود ره آورده ای گوی زمیدان وفا برده ای
شام ترا صبح سعادت دمید روز تو فرخ شده چون روز عید
حمد و ثنای احد ذوالجلال ورد زبان ساز چو داری مجال
حج تو هر چند که دین را درست حج دگر هست که آن اکبر است
روسوی محراب نبی در نماز روی نه آنجا بزمین نیاز
کو کب اقبال تو مسعود شد عاقبت کار تو محمود شد
بخت تو ز دتخت براوج سپهر سوده بنعلین تورخ ماه و مهر
ای شده محرم بحریم وصال وقت طلب آمد و گاه سؤال
لب بگشا آنچه ترادر دلست يك بيك از تربت او حاصلست

و در چهاردهم شهر صفر بأرض مقدس مدینه طیبه رسیده دوازده روز نزول
اجلال نموده بادراك شرف زیارت سلطان سریر رسالت صلوات الله و سلامه علیه سرافرازی
یافت، **نظم** :

۲۰ هر که در آن روضه زمانی نشست

[۶۸ الف] تا ابد الدهر زانده رست

بعد از سعادت شرف زیارت ساقی اخلاص آن حضرت کووس^۱ مالامال
احسان و افضال در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعه نذور و صدقات

۱- در اصل: کو اوس، ظاهر مقصود جمع «کاس» بمعنی «جام» است که «کووس» نیز می آید.

سرخوش و دلشاد گردانید و از روح مقدس سلطان سریر رسالت و صاحب قران ممالك جلالت علیه افضل الصلوات و حضرات ائمه بقیع صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین استمداد همت نمود .

- و از مدینه منوره از سمت بصره عنان توسن خوش خرام بصوب اصفهان انعطاف فرمود و در زمان امان حضرت رحمان بآن خطه شریفه رسیده بتقبیل بساط ۵ جلالت خاقان صاحب قران کشور گشای سرافزازی یافت و دیده دولت را از مشاهده طلعت جهان آرای خلیفه زمان واسط امن و امان روشن گردانیده مراسم تهنیت و ثنا بتقدیم رسانید و پیشکشهای لایق کشیده زبان به ثنای پادشاه جوانبخت فلك تخت بیاراست و جواهر این ابیات بر طبق بیان نهاده نثار فرق شهریار گردون اقتدار کرد ، شهر :

- تا بستر بدست صبا سایه چمن گرد از جبین لاله ور خسار ارغوان
گلزار دولت تو که دارد نصیب خلد محفوظ باد از اثر آفت خزان
عاطفت خاقان کامیاب مقدم آن ملاذ سالکان مسالك اخلاص را بساعزاز
و اکرام تلقی فرمود و ریاض امانی و آمال افتخار اعظم سادات نزدیک و دور را
بزالال اجلال سرسبز و شاداب گردانید و خلاع فاخره و جامه های گرانمایه ۱۵
و انعامات وافر عنایت فرمود و به آبیاری مرحمت بی پایان شاهنشاهی مجدداً
چمن دوات و سروری آن حضرت طراوت و خرمی [۶۸ ب] یافت و گل هر مراد
در گلزار امانی از نسیم عنایت ربانی شکفته گردید .

- و پس از اجازت از مقربان بارگاه جلالت توجه بصوب خطه یزد نمود . چون
گوش هوش سادات و اهالی خبر قرب وصول آن حضرت استماع نمود دوحه امید ۲۰
ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بارور گشت و ریاض تمنای
معتکفان زاویه فراق از نسیم مژده وصال شاداب گردیده مضمون این مقال بر زبان
حال و قال ایشان گذشت ، بیت :

تا ابد بادا نثار روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی می رسد

و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و اکابر و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند. آن حضرت در غایت فرح و سرور بوطن مألوف و مسکن معهود در آمده بر مسند دولت متمکن گشت. **لله الحمد والمنة** که از آن وقت الی الان همواره در متنزهات آن ملک با فوجی از علمای خجسته صفات و اکابر و اهالی و شعرای فصاحت شعار بفرغت خاطر بصحبت روزگار [۶۹ الف] می گذارند و تخم خیر خواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت می کارد و بواسطه کرم جبل و سخاوت اصلی پیوسته خوان ضیافت گسترده و انواب انعام و احسان بر گشوده و وجه معاش و ماده انتعاش از سیورغالات و مسلمیات و زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی مقرر، و دور و نزدیک و ترک و تاریک از حاصل مزارعانش کامیاب و بهره ور. همت وافر مکرمتش خورشید صفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر موهبتش از مطلع سیادت و اجلال بر وجنات احوال فقرای شکسته بال تافته، امید به کمال مکرمت جاوید چنان است که عمر و کامرانی آن قدوه اولاد خیرالبشر تا آخر ایام جهان امتداد یابد، **شهر :**

بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر کسی ۱۵

گفتار در بیان شمه ای از علو نسب اولاد امجاد آن حضرت و برخی از سیر ستوده و اوصاف پسندیده دو قره العین سیادت و ولایت

از کرایم نعم که ایزد عر و علا بعضی را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انسان است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است. بناء علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت سحت نسب می نموده اند و بعظم شان و سمو مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی می بوده اند و بی شایبه [۶۹ ب] اشتباه عالی حضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت معالی رتبت قدوه سادات عالی شان میر میران، و عالی حضرت و سیادت و نجابت پناهی نقابت و هدایت دستگاهی زبده اولاد مصطفوی

میرزا شاه ابوالولی هم از جانب والد و هم از طرف ام خلاصه سادات عالی نسب و نقاوه حاندان نقباء عظیم الشان اند. زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار کرامت دثار ایشان کُهِف الغرباء مربی فضلاء محب الاتقیاء افتخار النقباء میرزا شاه ابوالمهدی بن شاه سلیمان میرزا بن امیر غیاث الدین محمد میرمیران بن شاه نعمت الله باقی بن امیر عبدالباقی صدر بن امیر حبیب الله بن شاه نعیم الدین نورالله ۵ ثانی بن شاه خلیل الله بن کاشف اسرار ازلی سید نورالدین نعمت الله ولی است. ووالده ماجده مهد علیای ایشان صبیئه صلیبیه شاه ظهیرالدین علی بن شاه خلیل الله بن امیر غیاث الدین محمد میرمیران بود. و والده شاه ظهیرالدین علی نواب بلقیس مکان علییه عالییه صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم است بنت اسمعیل میرزا ابن شاه جنت مکان ابوالفتح سلطان شاه طهماسب بهادرخان بن خاقان عالی شان، ۱۰ [۷۰ الف] بیت :

شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی نورد کشور گیر

ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل صفوی موسوی بهادر خان، مصراع:

کس را نبود چنین نسب در عالم

- چون قامت قابلیت هر دو در چمن دولت و اقبال بالا کشید فی شهر سنه ۱۵
حسب فرمان خاقان خلد آشیان صاحب قرانی عالی حضرت رفیع القدری میرمیران
بعد از فوت عم عالی مقدار میرزا شاه ابوالبغا به منصب جلیل المرتبه کالانتري خطه
بهشت منزله یزد معزز گردیده مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام آن
ملك در قبضه اقتدارش قرار گرفت. و آن حضرت بحسب ارث و استحقاق برمسند
اجلال نشسته باحیای مراسم عدل و احسان و استمالت خاطر رعیت و فروماندگان ۲۰
قیام و اقدام نمود و نهال آمال اصحاب عز و اعتبار از رشحات مرحمتش نشوونما
پذیرفت و در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی شهر و ولایت عقل خرده دان
انگشت تعجب بدنندگان گرفته حیران ماند، بیت :

- تاها تف دولت تو در داد آواز برعالمیان گشت در رحمت باز
 پیرانه سراین کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان تو جوان گردد باز
 و اختر برج نکو اختری میرزا شاه ابوالولی به نیابت والد عالی شان [۷۰ ب]
 بامر نقابت و سروری قیام و به تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید-
 ۵ المرسلین صلوات الله وسلامه [علیه] اقدام می فرماید . شعر:
- هم بود از روی آن صبح سعادت را فروغ
 هم بود از رای این خورشید دولت را جمال
 بر سرند از مهر و مه، آن درعلا این درعلو
 بر ترند از بحر و کان، آن در سخا این در نوال
 ۱۰ از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب
 وزیر کاب این نخواهد یافت اقبال انتقال
 آن بود خورشید منظر، این بود برجیس قدر
 آن بود محمود طالع این بود مسعود فال
 ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف
 ۱۵ آفتاب دولت این باد ایمن از زوال
- چون مجملی از سیر ستوده و اوصاف پسندیده مرتضی ممالک اسلام میرزا
 شاه ابوالمهدی و آباء عظام و فرزندان عالی مقامش بدست یاری کلك سخن گذار
 سمت تحریر یافت اکنون طوطی شیرین شکن شیرین گفتار قلم در باغات فردوس نما
 و منازل دلگشا و قصور فرح افزا که عمارت یافته معمار همت عالی نهمت آن
 ۲۰ حضرت است در طیران آمده ذکر خوشی و خرمی و صفای آنها را به گوش هوش
 اهالی نزدیک و دور می رساند [۷۱ الف] که در شهر سنه سبعین و الف معمار همت
 عالی نهمت آن دوحه چمن رسالت در اهرستان بهشت بنیان بقرب «محلّه داربندك»
 در باغی که در ید تصرف شرعیش بود طرح عمارت عالی اساس انداخته تالاری دلگشا

درپیش آن بنا فرمود و دریاچه‌ای مانند فکر عقلا عمیق و بسان حوصله کریمان
عریض و پهناور به‌تمام رسانید و در خیابان و اطراف و جوانب درختان سایه گستر
و بارور غرس فرمود و آن باغ را موسوم ساخت به‌مهر آباد.

اکنون در خوشی و صفا بجائی رسیده که قصور جنان از رشک عمارات فلک

ارتقاعش در غرفات نهان گردیده و فردوس برین از غیرت آن چمن و بستان
پرده حیا به‌روی کشیده رخساره بمردم ننموده. خاک صندل بویش از سبزه رنگ مینا
گرفته و از نفحات نسیمش نرگس را دیده روشن گشته، شعر:

صد ورق تازه کرده دفتر گل لاله بر کف گرفته ساغر مل

از شمیم شمال عنبر بیز گشته اطراف آن عبیر آمیز

ریاحین و ازهارش چون انجم فلک تابان و جداول چشمه‌سارش چون

جویهای بهشت درخشان، بیت:

بر لب جوی نشین و گذر عمر بین این نصیحت ز جهان گذران مارا بر

[۷۱ ب] باغبان حکمت به محض قدرت در آن باغ درخت چناری رویانیده

که شاخش از بالای ثریا گذشته و بیخش در تحت زمین قرار یافته، بیت:

توانا درختی که هر شاخ او زدی پنجه بر سدره المنتهی

در اوصاف او «اصلها ثابت» خردخوانده «فرعها فی السما»

و هر که قدم بدان گلستان گذارد از جان که پادشاه اقلیم بدن است

رخصت نیابد که پای بیرون گذارد. و عندلیب با هزار زبان بترنم درآمده ندا

بگوش هوش رساند که هیچ عاقل به اختیار ترك چنین منزل نکند و دل ازین

نمونه فردوس نما بر ندارد، شعر:

جای من کوی مغان است چه زیبا جایی است

هیچ عاقل بجهان ترك چنین جا نکند

لاجرم در اول فصل بهار که از فیض فضل پروردگار سلطان گل پرده

زمردین از جمال برداشته بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفته فضای باغ و بستان
و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت حضرت و نصارت می‌یابد ،
شعر :

سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت

اطراف جویبار سپاه سمن گرفت

۵

آن حضرت نکو سیرت فرشته خصال در آن مکان جنت وصال تشریف
فرموده بافضلا و علما [۷۲ الف] و اشراف و اعیان صحبت می‌دارد و خوان احسان
و کرم بر روی همگی گسترده اصناف اعطاف می‌فرماید و هر روز از وقتی که خسرو
خاوری برمسند نیلوفری برمی‌آید تا محلی که مشاطة قدرت عروسان کوا کب
را بر منظره سپهر گوهرنگار بجلوه در می‌آورد خوانسالاران شیرین بیان و
مطبخیان چرب زبان زمان زمان اغذیه لذیده و مطعومات لطیفه از هر چه در
حوصله خیال گنجد افزون به مجلس بهشت آئین حاضر ساخته صرف می‌نمایند و
برین نهج می‌گذرانند تا آن گاه که آفتاب عالم تاب از غایت برودت هوا در بروج
زمستانی پناه می‌برد و آسمان پوستین سنجاب سحاب بردوش افکنده زمین شکم
۱۵ قاقم می‌پوشد ، نظم :

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است

اجرام کوهها شده پنهان میان برف

به شهر تشریف آورده، همت بر قضایای حاجات و ملتسمات خاص و عام می‌گمارد.
لاجرم عنایت سبجانی اشعه شمسه قصراقبالش را مانند نور آفتاب به اوج ظهور رسانید
۲۰ و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه مبانی روزگار ثبت گردید .
[۷۲ ب] و دیگری از باغات متعلق به سرکار آن حضرت باغ دیوانخانه تفت
قهستان است ، نظم :

در جهان هیچکس ندیده چنان منزل دلفروز جان افزای
عرصه خرمش جهان افروز ساحت فرخش جهان آرای

در آن باغ منازل دلگشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزهت همه مصور
و منقش بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته و به انواع و اقسام گل و ریاحین
نظر فریب گشته، شعر :

ز پای تابسرش هر کجا که می نگرم

۵ کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

چمن فردوس نشانش از نزهت اشجار خاک در دیده روضه ارم کرده و از
طراوت ازهار و انهار داغ بر سینه بوستان خورنق نهاده و درختان رنگارنگش را
جلوه طابوسی ظاهر و از گلهای زرگارش فروغ تاج کاوسی باهر، بیت :
هوایش سبز و خرم همچو کشمیر سواد هند از درویش دلگیر

۱۰ روی زمینش، چون رخسار شاهد حله پوش منور و نسیم هوایش چون کلبه
استاد عنبر فروش معطر. درخت جوان بخشش از بسیاری اثمار چون پیران پشت-
خمیده و میوه حلاوت آمیزش چون حلوائ بهشتی بی حرارت آتش رسیده. الوان
میوه های ربیعی و خریفی در غایت نازکی [۷۳ الف] و نهایت لطیفی. سیب بی آسایش
چون ذقن دلبران سیمین دلها راصید کرده و به رنگ زیبا [و] بوی راحت افزا عالمی
را در قید آورده، شعر :

۱۵

سیب را با ذقن یار مشابه کردند

رنگ او سرخ شد و روی برافروخت به باغ

سیب مانند چراغیست درخشان ز درخت

روز روشن به سر شاخ که دیده است چراغ

۲۰ امرودها از سر هر شاخ مانند کوزه های نبات در آویخته و به صلاهی حلوائ
بی دود کاهلان بی سرمایه و سودا را از جای برانگیخته، نظم :

وصف امروچه گویم که ز شیرینی و لطف

کوزه ای چند نبات است معلق بردار

به پشمینه پوش چون صوفیان شب خیز با رخساره زرد سر از پنجره ابداع

بیرون آورده و روی گردآلودش دل دردآلود عاشقان را از مهر و ماه نشان داده
و مجمره مطلای انار باشتیاق یا قوت لبان در صحن بوستان درخشان گردیده ،
شعر :

انارش چون لب دلدار خندان حریفان را حریف آید بدنندان
چو نطقم وصف شفتالو سراید سخن در وی تر و شیرین نماید
هنوزش لب سوی لب نارسیده که آب حسن و لطف از وی چکیده
در يك جانب انجیر بی نظیر که دست قدرت وصف جمالش را [۷۳ ب] بر
طبق نهاده و حلوای زیبا از قند و خشخاش ترتیب داده ، و از طرف دیگر انگور
پر نور که خامه حکمت شرح کمالش را بر صفحه شریفه «فانبتنا فیها حباً و عنباً»
کشیده و چون آبله تر بر کف برگ اخضر دمیده بی شایبه تکلف و غایله تصلف
۱۰ مضمون :

روضه ماء نهرها سلسال دوحه سجع طیرها موزون
در شان آن منزل بهشت قرین آیتی است نازل ، شعر :
از غایت نزاهت و خوبی و دلکشی
۱۵ پنداشتم که جنت عدن است در خوشی
و در میان باغ دریاچه عالی ساخته گردیده و در آنجا ماهیان زیبا صورت
شیرین هیأت که دیده مردم آبی مانند آن لعبتان در عرصه بحار ندیده ، نظم :
سینه ای پاک همچو سیم سفید چشم روشن چو چشمه خورشید
بسیار شده ، و اطراف دریاچه درختان سرو و چنار سر بفلک مینا افراخته و زبان
۲۰ قدسیان از مشاهده آنها مترنم باین مقال گردیده ، بیت :
برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفترست معرفت کردگار
و در اطراف و جوانب خیابانهای سرو و بید سر بر افلاك کشیده ، شعر :
به طراحی هر خیابان طناب گرفته سر ریسمان آفتاب

[۷۴ الف] در هر بهار که جهان از آرایش گلزار نمونه باغ ارم می گردد
و اطراف بساط غبرا از ریاحین درخشنده می شود و فراش صبا بسیط زمین
را به فرشهای رنگارنگ می گستراند و باغبان صانع چمن جهان را به گلهای گوناگون
می آراید، شهر:

- ۵ چمن از نسیم صبا مشکبار سمن از لطافت چو رخسار یار
ز باد سحر گل دهان کرده باز چو معشوق خندان عاشق نواز
عالیجاه بانی مهمان نواز در باغ مزبور طرح عیش و صحبت انداخته بافضلا
و دانشمندان و شعرا و ندیمان گوی مصاحبت می بازد و دست دریانوال گشاه
دوست و دشمن را می نوازد. امید که پیوسته در گلشن آباد دولت سرسبز و شاداب
بوده اسباب سعادت دو جهانی اش مهیا و آماده باد.^{۱۰}
و دیگری از مستحدثات سرکار آن حضرت باغی است در قریه مزبوره در
کمال خوبی و خوشی، شهر:

- در این باغ خوش میوه های ترست
به زیبائی از یکدگر خوشترست
و ایضاً قنات مهدی آباد قصبه مهریچرد و مزرعه مبارک آباد حوالی میبداز
مستحدثات سرکار عالی جاه معظم الیه است.

- [۷۴ ب] و چون جواد خوش رفتار خامه بر سیل اجمال شمه ای از احوال
خیرمآل ستوده خصال این زمره عظام و این طبقه لازم الاحترام که هر يك در دریای
سیادت و گوهر بحر کرامت و ولایت اند باز نمود این ضعیف در دارالسعاده
حیدرآباد رحل اقامت انداخته بود و مفصل اوضاع و خصوصیات احوال آن فرقه
صاحب اجلال در نظر نبود، لاجرم بهمین قدر اختصار نمود و به موجب وعده ای که
در دیباچه این صحیفه کرده عنان کمیت قلم واسطی نژاد بصوب احوال جمعی
دیگر معطوف ساخت.^۱

۱- تا اینجا را ژان او بن بعنوان « فصلی از جامع مفیدی » در کتاب « منابع برای
احوال شاه نعمت الله ولی » از انتشارات انستیتو ایران و فرانسه (چاپ طهران) بطبع رسانیده است.

گفتار در ذکر شمه‌ای از استقلال عالی حضرت سیادت منقبت خلاصه دودمان رسالت میرزا محمد امین‌المشتهر به میرجمله

آن حضرت والارتبت خلاصه سادات صاحب سعادت شهرستانك دارالسلطنة اصفهان است و قرابت قریبه بانواب غفران پناهان میرزا رضی و میرزارفع صدور ممالك محروسه داشته در اوان عنفوان جوانی اراده سیر بلاد هند از خاطر عالیش سر زده متوجه هند دکن گردید . بعد از ورود به حیدرآباد ارم بنیاد پادشاه عالی مقدار سلطان محمد قلی قطبشاهی [۷۵ الف] مقدم آن قدوه سادات را گرامی داشته بعد از اندك وقتی بتكلیف تمام ومبالغه مالا کلام منصب وزارت ومیرجملگی به او رجوع نمود و در «تاریخ قطبشاهی» مسطورست که چون تخت سلطنت ممالك کلمکنده و بلاد تلنگه بوجود قطب فلك سلطنت و کامکاری سلطان محمد قلی قطبشاه زیب و زینت گرفت همت بر فاهیت حال سپاه و رعیت گماشت و چون از ناصیه خجسته صفات سیادت منقبت والا منزلت میرزا نجل امین که به وفور کاردانی و اصابت رای از اکابر هر دیار ممتاز بود لامع وهویدا می گردید قامت قابلیتش را به خلعت وزارت و جمله المملکی آرایش نمود . ازین بشارت زمانه که چون طره خوبان پریشان حال بود به انتظام امور جازم شد . روزگار که مانند چشم بتان ناتوان بیمار مانده بود از طبیبی کلك روح افزای آن حضرت سیادت مرتبت به استقامت مزاج متیقن گشت . چون خامه سحر آفرینش مفتاح امور مملکت گردید چمن سلطنت آن دیار نزهتی تازه یافت و ظلمات جور بهامنه ستم پیشه از انوار رای منیرش نورانی گشت و از وفور فهم وافر کیاستش حکایت آصف [۷۵ ب] برخیا را از صفحه روزگار محو نمود . ولاجرم بین این خصایل محمود عنایت پادشاه درباره آن عالی مکان متصاعد گردیده هر ساله دو لك هون که قریب به مبلغ بیست هزار تومان باشد در وجه آن حضرت مقرر نموده به انواع تشریفات فاخره و اسپان بازی زر و فیلان کوه پیکر معزز و ممتاز گردانید و قلمدان مرصع که هیچ عصر پادشاهان هند بوزراء نداده بودند به او عنایت شد . و به یمن ملاطفت شاهی اسباب شوکت و حشمت و قدر و عزتش از

جميع سلاطين عظيم القدر گذشت .

ذکر بزم آراستن آصف دوران و استدعای قدوم قطب زمان

- چون اسباب شوکت و حشمت سیادت منقبت میرجمله در مدت هشت سال از جميع سلاطين هند درگذشت از غایت اخلاص و علوهمت خواست تا جواهر عقیقت را بر طبق عرض نهد. بنابراین بسامان و سرانجام اسباب عیش و عشرت پرداخته تمامی منزل را به دیبای هفت رنگ زیب و زینت داده از قطب فلک سلطنت استدعای تشریف دادن نمود. پادشاه فرخنده خصال [۷۶ الف] ایجاب آن ملتمس نموده در صباحی که خسرو ثوابت و سیار عرصه فلک را به انوار طلعت خویش زیب و زینت داد سلطان زمان سلطان محمد قلی قطبشاه با تمامی ارکان دولت و اعیان حضرت به منزل سروبوستان سیادت تشریف داد و مجلس بهشت آیین از اجتماع امرا و مقربان و شعرا و ندیمان انعقاد یافته حضرت میزبان پیشکشهای پادشاهانه از نظر گذرانید . از آن جمله سی سراسب عربی و عراقی بازین و لجام مرصع و بیسن زنجیر فیل با تخت نقره و طلا و بسیاری از جواهر نفیس و انواع اقمشه که تخمیناً یکصد و پنجاه هزار هون بود و پنجاه هزارهون دیگر برسم انعام به شعرا و ندما داده مجموع آن قریب به بیست هزار تومان میشود . پادشاه آن جناب را به تشریفات شاهانه از سایر امرا و سرداران سرافراز فرمود و چادر زردوزی خاص از کتف خود برداشته بردوش او انداخت و پنج سلسله فیل و پنج سراسب عربی بازین و لجام مرصع به مشارالیه مرحمت فرمود .

۲۰ گفتار در ذکر توجه میرزا محمد امین به جانب عراق و بیان بعضی از احوال آن مرکز دایرة اجلال

و هم در «تاریخ قطبشاهیه» مذکورست که به موجب «کل نفس ذائقة الموت» طایر روح [۷۶ ب] پر فتوح سلطان ممالک دکن سلطان محمد قلی قط شاه در هفتم شهر ذی قعدة سنه ۹۰۰ و الف هجریه به جانب جنات عدن در پرواز آمده سریر

سلطنت و فرمانروائی آن ملک در قبضه اقتدار خورشید گیتی افروز سپهر جهاننداری سلطان محمد قطب شاه که برادرزاده پادشاه مغفور بود قرار گرفت. حضرت سیادت منقبت میرزا محمد امین استدعای رخصت زیارت عتبه علیه عرش درجه سلطان سریر امامت و کرامت سلطان ابوالحسن علی بن موسی رضا علیه التحیه و الثنا نموده در ۵ ربیع الاول سنه احدی و عشرين و الف از حیدرآباد عنان عزیمت به جانب ایران انعطاف فرمود. جناب اسکندربیک مؤلف «تاریخ عالم آرا» آوازه این خبر به مسامع دور و نزدیک رسانیده که در اواخر سنه ثلث و عشرين و الف که رایات جاه و جلال اعلی حضرت فریدون حشمت خاقان گیتی ستان در حین مراجعت از سفر گرجستان زبده اولاد رسول ثقلین میرزا محمد امین بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گردیده ۱۰ اعزاز و احترام تمام یافته به مجالست مجلس بهشت آیین فرق اعتبار باوج اعلی رسانید و پیشکش لایق از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و سایر نفایس [۷۷ الف] گذرانیده به خلایع فاخره و انعامات لایقه ممتاز گردید و روز بروز پایه قدر و منزلتش می افزود. روزی در اثنای مکالمه سبب مراجعت از هند دکن [را] چنین بعرض اقدس رسانید که ادراک پای بوس شاهنشاه زمین و زمان و حب وطن و آرزوی آمدن ایران و خوشی های اصفهان جنت نشان در دل رسوخ تمام داشت. ۱۵ جهات و مایعرف خود بالطوع والرغبه پیشکش قطب سپهر جلالت سلطان محمد قطب شاه کرده رخصت آمدن یافتیم و چون به بیجاپور رسیدیم ابراهیم عادلشاه والی آنجا مانع آمدن گشته تکلیف توقف می کرد. لاعلاج طوعاً و اضراً تا موازی دوازده هزار تومان مرصع آلات و جواهر و اقمشه به ابراهیم عادلشاه داده ۲۰ رخصت یافتیم. بالجمله حضرت میرزا درمازندان بهشت بنیان استدعای رفتن به اصفهان نموده مرخص گردید. و با آن که در وطن اصلی املاک خوب و منازل مرغوب و اسباب حشمت و کامرانی داشت در عرض راه مرغ طبیعتش در هوای هند پرواز نموده از طرق غیر معهوده [۷۷ ب] بقصد ادراک ملاقات حضرت پادشاه

والاجاه جهانگیر شاه سلیم فرمان فرمای ممالک هندوستان متوجه گردید. و چون قریه نصرآباد من اعمال یزد محل نزول سلاله حضرت خیرالانام گشت مولانا اختری که در علم طب و مهارت در آن علم یدیبضا داشت و در سایر اقسام کمال منفرد می نمود ملازمت آن حضرت اختیار کرده به بلاد هند شتافتند. و بعد از ورود بدان ملک پادشاه وافر مکرمت مقدم خدام میرزا را گرامی داشته اعزاز و احترام ۵ فرمود و منصب چهار هزارى التفات و چهار هزار سوار عنایت کرد و زمان توجه و التفات پادشاه حشمت آیین بر وجنات احوال خیر مآل آن مطلع انوار جاه و جلال می تافت. و آن حضرت نیز دست دریانوال گشوده هرچه سرپنجه قدرتش بدان می رسید در وجه انعام سادات و علما و فضلا مصروف داشته همت بر اشاعه خیرات و مبرات می گماشت. ابر از شرم ایثار دست گوهر بارش غرق عرق ۱۰ خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر می نمود. و چون محالست که ارباب جود و احسان [۷۸ الف] بل مجموع طوایف انسان درین جهان بیقرار پایدار مانند بیک ناگاه سر بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان حیات مقرر بسرآمده بود داعی حق را لبیک اجابت گفته بنزعت سرای جاودانی انتقال نمود. و سرو بستان جاه و جلال و دوحه چمن عزت و اقبال ۱۵ و مخزن اسرار فضل و کمال **میرزا ابوالفتح** [را] که خلف سعادت مندش بود بیادگار گذاشت.

طبع آن حضرت در ترتیب نظم بسیار مایل بود، چنانچه کلیات ایشان قریب بیست هزار بیت است، این چند بیت از آن جمله است:

هرچه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود ۲۰
برضامیر آفتاب آثار اصحاب ثروت روشن خواهد بود که منازل دلگشا و باغات روح افزا و قری و مزارع که در تحت تصرف و کلای آن حضرت بود از حیز تعداد بیرون است و خامه مکسور اللسان از عهد تحریر آن بیرون نمی تواند آمد. باری طوطی شیرین گفتار قلم بند کر بعضی از باغات جنت صفات و مزارع بهشت بنیاد مانند

باغ سعد آباد و اهرستان و مزرعه چم سیاه و مزرعه حسینی و باغات تفت که عشرت-
گاه مجاوران خطه یزدست و متعلق بسرکار آن جنابست مترنم گردید و عنان
بنان بصوب احوال دیگران انعطاف داد .

[۷۸ ب] در ذکر مجملی از احوال سلاله خاندان رسالت

امیر جلال الدین حسن و اولاد

۵ بعلونسب و سموحسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از بسیاری سادات
والاشان امیتاز داشت. در اوایل ایام سلطنت اعلیحضرت فلك رفعت خاقان گیتی-
ستان بواسطه کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی و اشفاق برعایا و عجزه و
زارعان مالوجهات و سایر جهات یزد و توابع را از دیوان عدالت بنیان بمبلغی
۱۰ معین مقطع نمود تا دست حیف و تعدی عمال و محصلان از دامن عرض و مال
ساکنان آن جا کوتاه بوده باشد . و حضرت خاقان ملتمس اورا بفر اجابت اقتران
گردانیده آن جناب را بمزید عنایت و رعایت سرافراز ساخته مدت چند سال
زمام اختیار آن ولایت را در قبضه اقتدار او گذاشت و رایت قدر و منزلتش را تا اوج
فرقدین برافراخت . و آن افتخار دودمان سید ثقلین در زمان اقتدار بر سر جدول
۱۵ اهرستان به حوالی سعد آباد طرح باغی دلگشا و بوستانی روح افزا [۷۹ الف] انداخت
و ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمربخش و گلبنهای عبیرپرور مزین و معطر
ساخت و عمارتی عالی اساس بزرگانه بنا نهاده در نهایت تکلف و صفا به اتمام
رسانیده دریاچه درپیش ایوان ساخت. قطع نظر از آن تکلفات شاعرانه و استعارات
منشیانه آن باغ فردوس قرین بحسب لطافت آب و هوا از باغ ارم آبتی و از روضه
۲۰ رضوان کنایتی است ، شهر :

صبا نموده بخاکش طراوت طوبی هوا سرشته بآبش حلاوت کوثر
نقشبندان نامیه بدایع خوش ریاضی را بر الواح جویبار وانهار او نگاشته
و مجاهدان صبا و شمال کسوتهای گوناگون در اعطاف نوعروسان خیابان و اطراف
وی گشوده ، شهر :

زآبش کوثر اندر انفعال است درختانش همه طوبی مثال است

بنفشه زار گردون درپیش صحن بهشت نمایش خوار و خجل، و سبز [ه] زار

سپهر در برابر چمنهایش شرمنده و منفعل، شهر:

در هر چمنش بنفشه زاریست کز وی بدل سپهر باریست

[۷۹ب] و نیز در جنب باغ طاحونه که باطاحونه فلك در گردش است معمار همت

عالی نهتمش طرح انداخت. ۵

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب مجد و جلال مخفی نماند که آن قدوة

سادات کرام را تمول تمام و اسباب مالا کلام بود و املاك بسیار و مستغلات^۱ بی شمار

درید تصرف داشت و شمس آباد میبد از آن جمله است که در لطافت و نزاهت ثانی اثنین

جنت المأواست. و در میان خیابان آن جنت آثار نهری آب چون چشمه حیات روان

و مانند سلسبیل بهشت روح فزا، و در اطراف خیابان باغهای دلگشا و بوستانهای ۱۰

فرح فزا که ساحت باراحت هریک از درختان کاج و سرو و نهالهای ثمر بخش و

گلبنهای عطروش مزین و معطر و زبان روز گارد در توصیف اومتر نم باین مقال، شهر:

ای سوادت بر رخ ایام خال عنبرین غیرت فردوسی و رشك نگارستان چین

و چون دوام وثبات ممکنات از مقوله محالاتست و فنا و زوال تمامی مخلوقات

[۸۰الف] از قبیل واجبات لاجرم در وقتی که متقاضی اجل در رسید علم عزیمت بصوب ۱۵

عالم آخرت بر افراخت و خلف ارجمند سعادت مند نیکو خصالی **میرزا صادقی** نام

به یادگار گذاشت که به مکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس و زیور عقل از

امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و مدت العمر در نهایت بزرگی منشی و غایت

خوش خلقی سلوك نموده رایت تفوق بر اکثر اشراف و اعیان می افراخت. و چون

سنین عمر شریفش از هشتاد متجاوز گردید فی سنه اربع و ثمانین و الف هجری ۲۰

بجوار مرحمت حضرت رب العزة پیوست و فرزند اعز **میرزا جلال الدین حسن**

که به مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف است بجای والد بزرگوار نشست. و

حضرت بی ولد **میرزا جلال الدین حسن** را دو ولد بیک اختر کرامت فرموده:

مهر میرزا سلطان حیدر و کهنه میرزا محمد سعید که بوجاهت صورت و محاسن

سیرت [۸۰ ب] معروف و به مکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس و زیور عقل موصوفاند و اوقات ایام شباب را با کتساب کمالات صرف نموده و مینمایند . چون مجملی از احوال آن سلسله در سلك بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامه سخن‌دان در تحریر و تقریر دیگران شروع نماید و ذیل این اوراق را بذکر حالات دیگر سادات عالیشان بیاراید ، و منه الاعانة و التوفیق .

بیان احوال سیدنجیب حسیب‌امیرزین‌العابدین روغنی و ذکر اولاد مومی‌الیه

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال آن سید حسینی باین مقال می-
سراید که مشارالیه از سادات ذوی الاحترام اصفهان بود و در بدایت حال مهم
جلیل القدر کلاتری آن ملک تعلق بدو می داشت . در اوایل زمان سلطنت
اعلیحضرت شاه جنت مکان ابوالفتوح شاه طهماسب بهادرخان از آن مهم معزول
گشته باخدم و متعلقان بخطه یزد آمده رحل اقامت گسترد . پس از مدتی
چنانکه عادت روزگار ناسازگار [۸۱ الف] و گردش فلک کج رفتار است فتور
تمام باحوالش راه یافته دستش از مال دنیوی تهی گردید . اما آن جناب را
خلف ارجمندی بود **امیرخلیل‌الله** نام ، در سن پانزده سالگی در نهایت عقل و غایت
هوشمندی . روزی نزد والد از فقر و تنگی شکایت نموده گفت از عسرت و
تنگی به تنگ آمده کسبی که لایق حال ما باشد نمی‌دانیم و بزرگان به این
معنی اشاره نموده‌اند ، **نظم :**

گر به غریبی رود از شهر خویش سختی و محنت نبرد پینه‌دوز
ور به خرابی فتد از ملک خویش گرسنه خسبد ملک نیمروز
بارها در دلم آمد که از وطن سفر کرده به اقلیمی دیگر روم تا در آن صوب
زندگانی کرده شود و کسی را بر نیک و بد من اطلاع نباشد ، **شعر :**
بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد و برو کس نگریست

باز از شماتت اعدا می‌اندیشم که زبان طعن ازمن کوتاه نکنند و در قفای
من بخندند و گویند، شعر :

ببین آن بی‌حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیکبختی
تن‌آسانی گزیند خویشتن را [۸۱ب] زن و فرزند بگذارد به‌سختی

الحال فکر کرده‌ام که از پنبه دانه روغنی به عمل آورم که چراغ از پرتو
عنایت رب‌العالمین روشن گردد. و در آن ایام به این قسم که این زمان روغن میگیرند
معمول نبود و این نوع از اثر فکر آن سید زاده است.

امیر زین‌العابدین که این سخن از ولد رشید شنید فرمود، بیت :

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار

۱۰ که آب‌چشمه حیوان درون تاریکی است
منشین ترش از گردش ایام که صبر

گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

و قرۃ‌العین خود را به اراده‌ای که نموده بود مرخص ساخت. امیر خلیل‌الله

متصل به «میدان خواجه ضیاء‌الدین محمد» به جنب مدرسه کیا شجاع‌الدین [زمینی]

۱۵ اختیار نموده طرح روغن‌گرخانه انداخته بنایان را بکار بازداشت. چون پاره‌ای از

زمین به جهت گذاشتن اساس عمارت حفر کردند سنگی عظیم ظاهر گشت. امیر

خلیل‌الله به نور فراست دانست که سنگی چنین در زمین پنهان کردن خالی از

مصلحتی نخواهد بود. [۸۲ الف] لاجرم بنایان را بکار دیگر مشغول ساخته

تحقیق آن امر بوقت دیگر گذاشت. و چون روز به آخر رسید و ترك مشرقی

۲۰ انتساب آفتاب روی استراحت به خوابگاه مغرب نهاد و شب لباس عیاری پوشیده

پرده ظلام درپیش ایوان سپهر مینا فام فرو گذاشت به خدمت والد عالی مقام

رفته آنچه در نهانخانه ضمیر داشت در طبق عرض بنهاد و گفت از ظهور چنان

سنگی در زیر زمین به فکر خام افتاده‌ام، می‌تواند بود در پشت آن چیزی مخفی

باشد. بعد از استخاره و استجازه از پدر بزرگوار با غلامی نام هوشیار و شخصی

دردوستی تمام عیار به همان مکان رفته بعد از سعی بسیار سنگ را از جای برداشتند .
 زیر زمینی ظاهر گشت . به درون رفته دو صندوق به نظر در آوردند : یکی به تیماج
 سرخ و دیگری به ساغری مشکی . پنهان به خانه نفل نموده ، چون گشادند یکی
 مشحون بود به طلای احمر و دیگری مملو از نقره خام . همگی شکر و سپاس
 آفرید گار آسمان و زمین بجای آورده روی نیاز به زمین گذاشتند . بعد از ادای
 حمد مالك الملك ارض و سما [۸۲ ب] امیر زین العابدین رقم آزادی بر صفحه رخسار
 غلام کشید تا آن سر در مخزن سینه نهفته دارد و مافی الصنادیق را فی مابین ولد
 رشید و رفیق او بر استینی قسمت نمود . و چون روغنگر خانه از مخترعات جناب امیر
 خلیل الله است بنا بر این آن سلسله به « روغنی » بین الجمهور معروف و مشهور گشتند .
 ۱۰ بالجمله امیر خلیل الله که به زیور عقل و فهم خداداد آراسته بود دانست که بدون
 منصب و مهم دیوانی آن وجه را رایج و صرف نمی وان کرد . بعد از رخصت از والد
 گرامی روی ارادت به پایتخت همایون پادشاه جهان که در آنوقت دارالسلطنه
 قزوین بود نهاد و چون نسیم عنایت پادشاه لایزال از مهب « ولا تياسو من رحمة الله »
 در وزیدن بود و صبح اقبال آن شکوفه گلشن رسالت در شکفتن ، منظور نظر کیمیا -
 ۱۵ اثر اعلی حضرت سپهر منزلت آفتاب شوکت قدر قدرت قضا صولت خاقان کیوان -
 مکان ، نظم :

شاه طهماسب خسرو عادل که زشاهان کسش ندیده عدیل
 گردیده التفات و عنایات بی نهایت شامل حالش شد و هم در آن اوان عواطف
 خسروانه خاطر او را [۸۳ الف] به انواع نوازش مرحمت فرموده منصب جلیل المرتبه
 ۲۰ کلانتری خطه بهشت منزله دارالعباده یزد و توابع را در عهده اختیار او گذاشته
 سرانجام تمامی غنایم امور جمهور نزدیک و دور آن ولایت را برای صواب نمایش
 مفوض گردانید . و آن سلاله خاندان نبوت با خاطر شاد به یزد آمده برمسند مراد
 نشست . و بنا بر آنکه آن جناب به مکرم اخلاق و عقلی کامل و لطفی شامل موصوف
 و معروف بود و به لوازم دلجوئی و شرایط حق گزاری^۱ سادات و اشراف و فضلا و

به غوررسی احوال رعایا و فقرا و ضعفا کما ینبغی بیرون می آمد سپکان و اهالی آن ملک با او الفت تمام گرفتند و همت بر مجالست و مصاحبتش مصروف داشته در عظیم امور از رأی صایب و فکر ثاقب او استعانت می نمودند ، شعر :

کسی فسانه شود درجهان به ذکر جمیل

- که نیست جوهر نفسش به خوی بدموصوف
- و تا مدت بیست سالی من حیث الاستقلال بدان مهم و اشغال [۸۳ب] اشتغال نموده دقیقه [ای] ازدقایق نیکوئی فرو گذاشت نکرد . و در آن مدت بسیاری از باغات بهشت بنیاد و مزارع فردوس سمات و مستغلات^۱ به عنوان ملکیت در تحت تصرفش قرار یافت و اسباب و تجمل او به حدی رسید که محاسبان تخته خاك و مستوفیان دفترخانه افلاک از عهده حصرو حساب آن بیرون نتوانستند آمد . و بنا ۱۰
- بر آنکه از دایره فنا و فوات هیچکس را خروج ممکن نیست و هر که قدم در عالم وجود نهاد هر آینه شربت اجلش باید نوشید و لباس هلاکتش بپوشید ناگاه ندای «ارجعی» شنیده راه عالم باقی پیمود . خلف ارشدا عرش معزا شاهمیرا جهت مرقد مطهر آن جناب در «سرقبر کشتی گیران» مشهورا قریب به «میدان خواجه ضیاءالدین محمد» حظیره ای در غایت تکلف و زیبائی منقش به طلا و لاجورد بنا ۱۵
- فرمود و الی یومنا هذا برقرار است .

- و بعد از آن که سمی خلیل اله امیر خلیل الله به ریاض قدس خرامید فرزند سعادت مندش [۸۴الف] معزا شاهمیرا که به وفور عقل و فراست و صنوف فضل و کیاست اتصاف داشت و در صفت انشا و فن استیفا و سیاق علم مهارت و بی مثلی می افراشت و در اصابت رأی و تدبیر و کفایت شبیه و نظیر نداشت باردوی معالی خاقان ۲۰
- زمان شتافته به سعادت بساط بوس استسعاد یافت . و بنا بر آنکه آثار سعادت در ناصیه او پیدا بود و علامات دولت در حرکات و سکناتش هویدا لاجرم شاهنشاه جهان صنوف مراحم و عواطف خسروانه ر باره او ارزانی داشته به خلایع فاخره و منصب عظیم – الشان کلانتری خطه یزد سر او را به اوج اعتبار رسانید و آن جناب به بلده

فردوس قرین یزد مراجعت نموده برمسند جلالت تکیه زد. و به سبب علو همت و سمو مرتبت و لطف گفتار و حسن کردار با صورت خوب و سیرت مرغوب همواره به وفور انعام و احسان تخم مهر و محبت در زمین دل طوایف انسانی می کاشت و تا مدت هجده سال در کمال استقلال [۸۴ب] امور ملک و مال را به سرانجام مقرون گردانید. ۵

برضا میر مرآت نظایر دیده و ران دور بین و رازداران مکامن یقین^۱ که تحقیق- کنندگان احوال گذشتگان اند مخفی نماناد که مالک الملک علی الاطلاق آن سلاله خاندان نبوی را از مال و منال دنیوی حظی وافر کرامت فرموده برکت تمام داده بود. چنانچه وفور املاک و رقبات و مستغلاتش^۲ از حیطة تعداد مستوفیان مرکز ۱۰ خاک بیرون بود.

بعضی از آنها که پرتو شعور حقیر بر آن تافته و برخی را که بنظر در آورده مجملی از توصیف هر یک بقدر مقدور به دستیاری خامه فصاحت بیان درین صحیفه تبیین می گردد. بدان ای عزیز که از جمله منازل فردوس قرین آن جناب خانه‌ای است در «محلّه میر چماق» به قرب «خلف خانعلی» که بین الجمهور به «خانه مین باشی» اشتہار یافته و آن چنان منزلیست که تا جام جهان نمای خورشید بر گرد صراحی ۱۵ فیروزه فام فلک در دوراست و سپهر بر گرد مرکز زمین گردان مانند آن منزلی شایسته سرور و بهجت [۸۵الف] و عماراتی سزاوار عیش و عشرت ندیده، **نظم:**

برای فرش این ایوان عالی	ز مهر و و ماه زبید سنگ قالی	
ز دود مجمر او نکبت گل	به هم پیچیده همچون شاح سنبل	
قبولش را همین شاهد تمام است	که دایم دلنشین خاص و عام است	۲۰
طراوت را ازینجا کن تأمل	که جوشد از درو دیوار او گل	
از آن شد بلبش از ناله آزاد	که گوش گل ندارد تاب فریاد	
زند تبخال از شبنم لب گل	زاکت را ازینجا کن تأمل	

و دیگری باغیست در قصبه مهریجر دم مشهور به «باغ بیگمی» که عندلیب خوش
الحن از وصف آن به هزار زبان مترنم باین مقال، شعر:

زهی به حسن [و] صفا ثانی بهشت برین

که رشک جنت خلدی و جای حورالعین

اگر محیط فلک حوض تو نظاره کند

ز شرم غرق شود ز آب چشم عبرت بین

و الحق که آن باغ بهشت بنیاد که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل

حکایت می کند و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت می نماید،

نظم:

۱۰ هوایش اعتدال جان گرفته نم از سرچشمه حیوان گرفته

[۸۵ب] رسیده سبزه هایش تا کمرگاه درختانش زده برسبزه خرگاه

اگر مرغی بشاخش آرمیدی گشادی سایه اش بال و پیریدی

بساطش در نقاب گل نهفته گل و لاله است کاندر هم شکفته

نسیمش را مذاق باده در پی همه جایش برای صحبت می

و آن منزل فردوس آسا اکنون به عنوان ملکیت شرعی به تحت تصرف ۱۵

نجابت و کمالات دستگاه زایر بیت الله الحرام المشرف به طواف رکن و المقام حاجی

محمد صالح بافی - که ذات جامع الصفاتش از غایت اشتها بخوبی و خیر اندیشی

محتاج به توصیف و تعریف نیست - قرار دارد.

بر رای اصحاب اعتبار مخفی نخواهد بود که قصر روشن حیات انسان را به

باران غم سرشته اند و صحن گلشن عمر کل مخلوقات را به نقوش «کل من علیها ۲۰

فان» آراسته اند. لاجرم روز شادی را شب غم در پی و شب وصال را روز فراق برابر،

کمالی را زوالی و شرفی را نکبتی در قفا [ست] . شعر:

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست

در حق او گمان ثبات و بقا خطاست

[۸۶ الف] ناگاه سلاله خاندان حضرت خیرالبر [۱] یا امیر معزالدین شاهمیرا ،
شعر:

رخت ازین منزل فانی بر بست به طربخانه باقی بنشست
و در « مزار سر قبر کشتی گیران » که خود ترتیب داده بود در پهلوی پدر
۵ بزرگوارش برهانا میرزا خلیل الله^۱ مدفون گشت .
و از آن جناب خلف ارجمندی بیادگار ماند میرزا نور^۱ نام که به حلیه
جمال آراسته بود و هم به پیرایه کمال پیراسته . صورتش از کمال معنی خبر می داد
و کمال معنیش در آینه صورت جلوه می کرد ، شعر :
صورتت می بینم و حیران معنی می شوم

تا چه معنی لطیفی تو که اینت سورتست
۱۰ و آن سلاله سادات عالی درجات چراغی بود روشن از شبستان خاندان
خلیل الرحمن ، و سروی بود قد کشیده از بوستان نجابت و احسان ، شعر :
نهایی بود قدش سر کشیده ز گلزار خلیل الله دمیده
گلی روشن به بستان رسالت [۸۷ ب] چو شمعی در شبستان جلالت
۱۵ و هم در آن ایام که والد غفران پناهش به جنات عدن شتافت اختر بخت
بلندش از مطلع سعادت طلوع نموده روی ارادت و بندگی به آستان ملائک آشیان
خاقان کامیاب سپهر رکاب شاهنشاه زمین و زمان ، شعر :

شاهی که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سر بسر حشمت اوست
بر اوج سپهر نور ماه و خورشید بر قبه چتر آسمان رفعت اوست
۲۰ ابوالمظفر شاه عباس الصفوی الموسوی بهادرخان منظور انظارشفقت و تربیت گشت
و پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال آن مهر اوج نجابت تافته برتبه
مجالست مجلس بهشت آیین و مصاحبت خسرو روی زمین سرافتخار باوج مباهات
رسانیده بین الاقران بدین پایه والا سر بلندی یافت . و چون محالست که فلک کج-
رفتار ارباب عز و ناز بلکه سایر ناس را [۸۸ الف] آسوده و برقرار گذارد ناگاه به

عارضه‌ای مبتلی^۱ گشت، چنانچه اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند در برابر ابراء آن مرض و ازاله آن سعی نمودند صورت صحت دست نداد و ضعف قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن قدس در پرواز درآمد. خاقان جهان نظر بر خدمات پسندیده و اخلاص گزیده آن جناب انداخته مقرر فرمود تا نعش او را به مشهد مقدس معلى نقل نموده در آن ارض متبرك اعنى ۵ روضه مطهره مدفون ساختند.

بر ضمایر هوشمندان آگاه پوشیده نماند که آن شکوفه گلزار مرتضوی **میرزا نورا** جوانی بود از خاندان مجد و کمال و دودمان جامو جلال. آباء واجداد او چنانچه سبق ذکر یافت صاحب مال و جاه بوده نعمتی فاخر و مالی وافر به میراث به آن جناب رسید و چون به شرب مدام و بخشش تمام شعفی تام داشت، اکثری ۱۰ آن مال و املاک و رقبات را [۸۸ب] در معرض بیع در آورده با مجلسیان نشاط و حریفان ظریف و ندیمان شریف صرف و بخشش نمود. و چون سن شریفش به چهل سالگی رسید چنانچه اشاره بدان شده روی به عالم باقی آورد، شعر :

هر کس به بهانه‌ای درین دیر فنا شد عازم آن سرای جاوید بقا

باقی نبود کسی به عالم ابد ۱۵ غیر از احدی که نیست اورا همتا

بر رای اصحاب اعتبار پوشیده نماند که **میرزا محمد شریف** ولد مرحوم مولانا **شهاب الدین علی باقری** خال مسود اوراق همشیره زاده میرزا نورا و صبیحه زاده معزا شاه میراست. لاجرم طوطی بنان در شکرستان احوال ایشان کما هو حقّه مترنم نگردیده به همین قدر اکتفا نمود و بخاطر رسید که اگر کلاک سخن گذار ۲۰ بیش ازین در ذکر مکام اخلاق و محاسن اطوار و بیان اسباب و اموال آن سلسله مبالغه کند شاید که مردم عیبجو بنابر نسبت مذکور به خود ستایی حمل نمایند. [۸۹الف] و گفتار این بی مقدار را داخل لاف و گزاف^۲ دانسته زبان اعتراض گشایند.

بیان مجملی از احوال سادات نور بخش

- مؤلف تاریخ افادات ایاب «حبیب السیر» مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که سید جعفر ولد اکبر سید محمود نور بخش بود و به لطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت. در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هراة تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالی مقام گشت و امرای عظام و صدور کرام جهت مدد معاش آن جناب هر ساله مبلغ پنج هزار دینار کپکی و دویست خروار غله مقرر ساختند. سید جعفر از غایت علوهمت سربدان مبلغ و مقدار فرود نیاورد و در خشم شده عزیمت دیار عربستان کرد. این مطلع از منظومات اوست که، بیت :
- ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد تشنه را آب زلال خضر از ییاد برد
- ۱۰ شاه قاسم نور بخش نیز ولد ارشد حضرت ولایت پناه سید محمود نور بخش و برادر خردتر سید جعفر بود. لوامع انوار شمایل نبوی از [۸۹ب] ناصیه حالش ظاهر، و لوايح آثار فضائل مآب مرتضوی از جمال با کمالش با هر؛ مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صورت ولایت و ارشاد، و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد. و آن جناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق به خراسان تشریف آورده، آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدام ذوی الاحترامش مبالغه فرمود و میرزا کجیک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت میامنش اقتباس انوار سعادت می نمود. بعد از مدتی بر وفق حدیث «حب الوطن من الایمان» به صوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف و احسانش بر ساکنان آن حدود تافت. و چون شاه دین پناه و ۲۰ خاقان عالیجاه ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل صفوی لوای کشور گشایی برافراخت آن جناب را کماینبگی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده [۹۰الف] از سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به مزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغ بال

اوقات خجسته ساعات می گذرانید، تا وقتی که ندای «یا ایته النفس المطمئنة» را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. و نبیره پُسری آن جناب **شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین** قایم مقام جدبزرگوار گشته به احیاء سنن سنیّه آباء عظام قیام نمود. و او به صفت علوهمت و سمو رتبت موصوف بوده ابواب لطف و مکرمت بر روی روزگار صغار و کبار می گشاد. و چون نوبت آن جناب در گذشت **شاه** ۵ **بهاءالدوله** بر مسند ارشاد نشست و آن سید ستوده خصال فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بمزید علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادت ممتاز و مستثنی می نمود و همواره [۹۰ب] اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات مصروف می داشت و در تتبع سنن سنیّه آباء عظام خویش کوشیده نقوش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر ارباب دین و دولت می نگاشت. و آن جناب در اواخر ایام زندگانی ۱۰ خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدار السلطنه هراة تشریف داده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی نزول اجلال فرمود و منظور نظر رعایت آن پادشاه گشته در ظل عاطفتش بیاسود. و چون خاقان منصور وفات یافت شاه بهاءالدوله به صوب عراق و آذربایجان شتافته در سلك ملازمان بارگاه عالم - پناه شاهنشاه کیوان بارگاه ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان منتظم گشت و بعد ازدو ۱۵ سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود به حسب اقتضاء قضا مؤاخذ شده در گذشت.

شاه صفی برادر شاه قوام الدین نوربخشی بود. بسیار درویش نهاد و فانی مشرب بود. بقدر در تحصیل علوم سعی کرده بود. بشرف طواف بیت الله الحرام و زیارت حضرت رسول و ائمه دین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین مشرف شد. این رباعی از آن جناب است :

۲۰

هر گزدل هیچکس میازار صفی تا بتوانی دلی بدست آر صفی
سر رشته همین است نگهدار صفی زنهار صفی هزار زنهار صفی

ایضاًله .

خوش آن روزی که دشنام من بدنام می دادی

دعا هر چند می کردم مرا دشنام می دادی

وله :

ای عقل کجا ما سر و سودای تو داریم

دیوانه عشقیم چه پروای تو داریم

شاه قاسم نوربخش : مؤلف « تاریخ عالم آرا » [۹۱ الف] مسطور گردانیده

که شاه قاسم از احفاد کرام قدوة السالکین سید محمود نوربخش است که بعضی اوقات در قصبة طرشت ری مسکن داشت و آثار نجابت و بزرگی و علو شان از ناصیه احوالش نمایان و اطوار ز کیهانش مذکور السنه و افواه عالمیان، و آن جناب در درگاه معلی بوده منظور نظر کیمیا اثر خاقان بلند مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان بود و پیوسته مرجع مریدان سلسله علیه نوربخشیه می بود و در ولایت ری و شهریار ضیاع و مزارع مرغوب بیشمار داشت .

سعادت پناهی **شاه حسام الدین نوربخش** از سادات عالیات نوربخش بودو

به اصابت رای و کمال عقل و نیکوخواهی خلائق از ابنای زمان امتیازی تمام داشت و در طلب سروری و علو همت و حید زمان خود بود . و آن جناب را ولد رشیدی بود **میرزا محمد تقی** نام بشرف ذات و حسن صفات [۹۱ ب] و وفور خلق موسوم و معروف، و نسبت مصاهرت با مرحمت و غفران پناه میرزا عباس قلی بیك بایندری داشت . مدتها در نهایت عزت و اعتبار با حضرات اکابر و اشراف صحبت نموده در سنه خمس و ستین و الف به تیولداری بعضی از محال خطه یزد که به تیول عالیجاه ناظر بیوتات بود قیام نموده مدت دوسه سال در آن شغل اشتغال داشت . و پس از چند سال که از مهم مزبور دستش کوتاه بود در دارالسلطنه اصفهان متوجه ریاض قدس گردید . و از آن جناب غفران پناه دو پسر ماند : **مهر میرزا شاه حسام الدین**

که با شرف نسب و وفور حسب به صدق گفتار و حسن کردار و زیور عقل آراسته و حال تحریر این رساله در «محلّه مسعودیه» اهرستان به منزلی که آباء عظام و اجداد کرامش عمارت نموده‌اند به رفاه حال و فارغ البال روزگار به شادکامی میگذرانند. و کهتر **میرزا شاه ناصر** که در عنفوان شباب و اوان جوانی [۹۲ الف] چراغ عمرش مرده گل حیالش پژمرده گردید و به منزلهات آن جهانی شتافت. ۵

حضرت عالی نسب گرامی حسب گوهر چمن سعادت و بزرگواری سلاله سلسله امامزاده عریضی میرزا محمد رفیع الحسینی

آن خلف دودمان مرتضوی در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی از فرق سادات ذوی المعالی امتیاز دارد، و صغار و کبار آن دیار به علو شان و سمو مکان آباء ۱۰ و اجداد عظام آن والامقام اقرار و اعتراف دارند. پدر فرخنده اختر آن قدوه اولاد خیرالبشر **امیر وجیه الدین^۱ فضل الله** است، و آن ثمره نخیل سیادت فرع اصل اصیل **امیر صفی الدین محمد** بود. و آن ستوده خصایل متصف به اوصاف ملکی و متخلق به اخلاق قدسی نژادان بشری بوده بل فرشته‌ای بود به صورت آدمی. ذکر ثروت و مکنت آن ملکی ملکات بر زبانهای خاص و عام دایرو از آثار و ابنیه ۱۵ و عماراتش صحت این قول هویدا و ظاهر، **شهر:**

[۹۲ ب] از نقش و نگار درو دیوار شکسته

آثار پدیدست صنادید عجم را

و الحال حضرت **میرزا رفیع الدین محمد** از معارف و اعیان خطه بهشت نمای یزد و صاحب تجمل و مکنت است و نسبت مواصلت به قدوة السادات و النجبا **امیر سید محمد** مستوفی کل موقوفات ممالک مجروسه که از جمله سادات امامی دارالسلطنه اصفهان و از اولاد امجاد امامزاده واجب الاحترام امامزاده زین العابدین علیه السلام است درست نموده و سید مستغنی الاوصاف منظور نظر کیمیا اثر سید سلاطین جهان و

سند خواقین دوران زبندۀ تاج و تخت کیانی وارث مرتبۀ سلیمانی ، شعر:

خدایگان جهان شهریار دریا دل

پناه ملت و راعی خلق و نصرت دین

- گرددیده در سلك نقباء با حشمت و در زمرۀ مقربان با رفعت انتظام دارد .
- ۵ خلاصۀ کلام آنکه میرزا رفیع الدین محمد در اتصاف به اوصاف حمیده تشبه تمام به آباء کرام و اسلاف عظام نموده به حسن خلق [۹۳ الف] و درویش نهادی و سخاوت و سماحت و پاکیزه وصفی از اکفا و اقران منفرد و ممتاز و پیوسته خوان احسان بر روی خاص و عام گشوده خلائق از نعمت الوانش التذاذ می یابند. و آن قدوة اولاد خیر البریه در بدایت حال و عنفوان شباب به مقتضای تقدیر قضا و به حسب سر -
- ۱۰ نوشت به جانب هندوستان توجه نمود . سلاطین آن دیار مقدم عزیزش را مغتنم دانسته التئمت بی نهایت نمودند و طریق احترام مسلوک داشته دقیقه ای از دقایق فتوت فرو گذاشت نکردند . معذلك به مقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آن ولایت ابا کرده متوجه دیار خود گشت . ناگاه پرتوی از انوار عنایت رب الارباب بروجنات احوال خیر مآل آن سرو گلزار ^۱ سید ثقلین قره العین ^۲ خواجۀ کونین تافته
- ۱۵ گزاردن ^۳ حج اسلام و دریافت سعادت زیارت روضۀ [۹۳ ب] مطهرۀ سیدانام در خاطرش
- خطور کرد ، مثنوی :

روزی ازین پیش به عهد شباب	در دلش افتاد یکی اضطراب
مرغ دلش سوی حرم ساز کرد	بال بهم بر زد و پرواز کرد
شوق حرم در دل او جوش زد	کو کبۀ عشق ره هوش زد
من ز جفای فلک [و] چرخ پیر	مانده به صحرای جدائی اسیر
هر که جدا ماندز کوی حبیب	در همه جاهست اسیر و غریب
غمزده و بی سر و سامان بود	وز الم هجر پریشان بود

بهر خدا مطرب عاشق نواز راست کن آهنگ نوای حجاز
پیر و جوان از عرب و از عجم بادیه پیما به هوای حرم
راه روان را به زمان چنین پای نیاید ز فرح بر زمین

و پس از توجه به حجاز و یثرب و دریافت سعادت دارین عنان عزیمت به صوب دیار خود تافت. بر از کیا پوشیده نماند که اخلاق ز کیه و اوصاف مرضیه آن جناب نه در آن مرتبه است که قلم زبان شکسته و دوات زبان بسته پیرامون تحریر و تقریر آن تواند گشت. [۹۴ الف] لاجرم درین مقام بر همین مقدار اختصار افتاد و طوطی شیرین گفتار بنان به اوصاف احوال خلف امجد آن سلاله خاندان مرتضوی و ذکر باغات بهشت بنیادش مترنم گردید.

۱۰ بدان ای عزیز که بخشنده بی ولد آن حضرت را خلفی گرامی که هم از عهد خردی آثار سعادت دوجہانی در ناصیه احوالش هویدا و کو کب میمنت فرجام دولت از جبین خجسته سیمایش در نظر ارباب بینش پیدا، شعر:

بالای سرش ز هوشمندی می تافت ستاره بلندی

کرامت فرموده موسوم به **میرزا محمد غنی** و بی شایبه تکلف و استعارات منشیانه آن دوحه چمن مصطفوی به واسطه توفیق ابدی از مبادی ایام صبی اوقات ۱۵ خجسته ساعات را به تحصیل فضایل و کمالات مصروف داشته در اندک زمانی [۹۴ ب] سرآمد ابنای روزگار گردیده از اقسام کمال بهره تمام یافت و در خط ثلث و نسخ و رقاع رایت خوش نویسی افراخت. و بکسب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره با ارباب دانش و حال مصاحبت و مجالست نموده لوازم توقیر و احترام هر يك بجای می آورد.

۲۰

چون کمیت خوش رفتار قلم در عرض احوال زبده آل مرتضوی و خلف امجدش از رفتار باز ایستاد طوطی خوش گفتار بنان بد کر باغات و منازل جنت- آسای اولاد مصطفوی بترنم درآمده صفت هریک به مسامع دور و نزدیک می رساند که بعد از آنکه میرزا رفیع الدین محمد از سفر هندی مراجعت به وطن مألوف نموده

بر مسند عز و تمکین قرار گرفت فی سنة احدى و سبعین و الف هجریه معمار همت بلند نه متش به ساختن عمارات رغبت نمود . مهندسان هنر ورو معماران مهارت گستر در ساحت باغ به «محلۀ گرمسیر» [۹۵ الف] تفت قهستان حسب الاشاره طرح عمارات را بکلك بصارت بر لوح مهارت کشیده پس از عز قبول خدام بانی بجدی از حد بیرون و سعی از اندازه افزون روز و شب بکار اشتغال نمودند تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نواخت غیرت قصور خورنق^۱ گشت . و در پیش عمارت حوضی ساخته آب گرمسیر جاری گردید . آنگاه باغبانان و دهقانان توانای دانا که ابواب بصارتی شامل و مهارتی کامل داشتند چنانچه هر چوب خشک که در زمین نشانیدندی مانند نهالی به کمال رسیده میوه تازه بار آوردی و پای برهنه بر هر خاک که نهاندی بی آنکه تخم فشانند سبز گردیدی، شهر :

باغ ازو گشته تازه و شاداب زرع را منتظم ازو اسباب

اطراف و جوانب باغ را بدرختان سایه گستر و نهالهای ثمر پر ورو گلپای رنگارنگ آرایش دادند چنانچه در اندک روز آن منزل نزهت قرین در صفا و لطافت رشک فلك اخضر و فردوس برین گردید . زمینش چون گیسوی ماه رویان دلاویز و مانند چهره دلگشایان طرب انگیز ، خواص دم عیسی در انفاس نسیمش مضر و حیات آب خضر در هوای صفایش مخمر ، نظم :

[۹۵ ب] چو در تو صیف و صفش نغمه راند

دگر مطرب بجز شهری نخواند

به وصف میوه اش چون سر کنم حرف

سخن در نکته شیرین شود صرف

خورد آب نزاکت سیب این باغ

گل رعنا ز رنگ و بوی او داغ

بہش چون ناقہ زان پوشیدہ پشمن

کہ شد از فیض بویش سیب مشکین

و ایضاً آن دوحہ چمن رسالت درسئہ اثنی وثمانین بعد الف در «محلہ مصلی»

به منزلی کہ محل سکنایش بود دیوانخانہ مرغوب طرح انداختہ عمارتی بہ تکلف

ترتیب نمود . کلك دیر بلاغت آثار خواجہ محمد صفی کہ سرآمد سخنوران خطہ ۵

یزد است این مصرع تاریخ بر الواح روزگار ثبت ساخت ، مصرع :

ازین رفیع بناشان آسمان افزود.

حضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت افتخار آل سید الورا

خلف دودمان آل عبا میرزا محمد کاظم

[۹۶الف] آن زبدہ گزیدگان «ویطهرکم تطہیراً» از طرف والد نامورسلالہ ۱۰

دودمان رسالت و اختر نوربخش برج ولایت است ، نظم :

ز خویش فایح آثارسعادت ز رویش لایح انوار سیادت

علو قدر او برتر ز افلاک ز علمش گشته حیران عقل وادراک

وازجانب ام جد نسب شریفش به سلسلہ طاوس ریاض ارشاد ، عندلیب حدایق

۱۵ رشاد ، مؤمل الاولیاء والاقطاب ، مطلع انوارالہدی سلطان شیخ تقی الدین دادامحمد

علیہ الرحمۃ والغفران می پیوندند . و آن شکوفہ گلزار مرتضوی بہ سمات حمیدہ

وصفات پسندیدہ اتصاف دارد و پیوستہ تخم ہدایت و ارشاد در زمین قلوب سالکان

مسالك اسلامی می کرد ، شعر :

قرۃ العین مرتضی و بتول ذات او مظهر صفات رسول

۲۰ علو قدر آن ستودہ مآثر نہ در آن مرتبہ است کہ قلم دو زبان با ہمہ بسیار

گوئی شرح آن را تقریر تواند کرد ، و سمو مکان آن قدوہ اصحاب دانش نہ در آن

مثابہ است [۹۶ب] کہ زبان بنان زبان بیان تواند گشاد . ظاہر فرخندہ مآثرش

مظهر انواع فضل و کمال [و] باطن خجسته میامنش مهبط انوار دانش و افضال شهر :

گل گلشن خاتم الانبیا چراغ شبستان آل عبا
رخش آفتاب سپهر جلال قدش سرو گلزار فضل و کمال

- در سنه ثمان و سبعین و الف دست عنایت بخشنده بی منت زمام اختیار تولیت
- ۵ سرکار حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه سلطان شیوخ ایام ، مظهر سرّ ملک علام سلطان شیخ تقی الدین دادا محمد بحسب ارث شرعی به کف کفایت آن سید فرشته خصال نهاد . لاجرم از دار السلطنه اصفهان که مدت ها توطن نموده به افاده و استفاده علوم دینی قیام داشت به خطه یزد که مسکن آباء عظامش بود تشریف داده به «محلّه اهرستان» جنت نشان در باغی که معمار همت عالی نهمتش عمارت نموده بود رحل اقامت گسترد و خوان خلق و احسان بر روی روزگار فروماندگان و مشتاقان [۹۷ الف] گشاده زنگ زدای دل متقیان می گردد . و در اوایل سنه تسع و سبعین بعد الف نسیم عنایت بی غایت حضرت سبحانی در امتزاز آمده از مطلع مراد کو کب سعادت اثر بلکه آفتاب نور گستر از افق سیادت طلوع نمود اعنی شکوفه باغ مرتضوی میرزا جمال الدین محمد در ساعتی محمود به طالعی مسعود از کتم عدم قدم به عرصه عالم نهاد و جهان بین ولد بزرگوار به جمال قره العین روشنائی یافت .
- ۱۵ امیدواری به کرم باری عز اسمہ آنکه آن سلاله اولاد سید المرسلین مقرون به حصول امانی و آمال در غایت رفاه حال روزگار خجسته آثار گذراند و فرزند سعادت مندش در خدمتش بر مدارج علیا ترقی نماید . بمنه و کرمه ^۱.



- ۲۰ [۹۸ الف] بر ضمیر منیر آفتاب اشراق ناظران این اوراق روشن و هویدا باشد که چون لآلی احوال خیر مآل سادات عالیات که نیر سعادت ازلی از روزن عنایت الهی به ساحت حال ایشان تافته است در رشته بیان سمت

۱- صفحه ۹۸ الف به همین جا ختم می شود . صفحه ۹۸ ب سفید است . دنباله مطلب به صفحه ۹۸ الف اتصال می یابد .

انتظام یافت، اکنون بنا بر وعده‌ای که کرده پرتو اهتمام بروقایع احوال
وزرای عالی‌مقام می‌تابد و بلبل خامه مجملی از سرگذشت آن طبقه رفیعه را
بیان می‌نماید، شعر:

کنون تاج‌گذاری بیار ای خرد که گوش نیوشیده زو بر خورد
سخن ماند اندر جهان یادگار سخن را چنین خوار مایه مدار

[۹۸ب] مجلس دویم از مقاله اولی

من مجلد سیوم

در ذکر حکام کرام و وزرای عالی مقام

- ۵ ای نام تو زیب نامه فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور
هرگز نشود کسی به افسر سرور تا دست عنایت نیاید بر سر
حمداً کثیراً مبارکاً للملک القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی
محمد المبعوث خیر الانام، شعر :
- ۱۰ ای فرق ترا تاج لعمرک زیور وی خیل ترا افسر دولت بر سر
بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر بر بسته کمر به خدمت هفت اختر
و تحية طيبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام مظهر العجايب ومظهر
الغرایب .
- ۱۵ شاه عربی سید اشراف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف
دری که جزا و نبوده در هیچ عطف یعنی که امیر نحل و سلطان نجف
سلام الله المهیمن العالم علیه و آله و علیهم الی يوم القیام .



اما بعد برضا میر مالکان ممالک عقل و دانایی و خواطر سالکان مسالك فضل
و بینایی در نقاب ارتباب مستور نخواهد بود که طایفه ای از شهسواران مضمار انشا
و بلاغت و مسند نشینان اورنگ انشا و فصاحت که در ملک سخن رانی جولان
نموده اند و به نیزه خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده اند جواد خوش خرام خامه

درمیدان [۹۹الف] بیان احوال و زرای عطار در مقام به احسن عبارات و ایمن استعارات بر منصفه عرض نهاده اند و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشئات غرابت آثار در دقت معانی و سلامت الفاظ به مرتبه ایست که نواسازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامه تیز دمیر بر صفحه زرافشان مهر منیر حالات

- کاینات تحریر می نماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر ۵
بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار اجزاء تألیف را به مثل آن خط مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان رخسار عرایس تصنیف را به جبین زلفی عنبر آگین مزین نگردانیده، سیما کتاب بدیع آثار «دستورالوزرا» که عبارات مرغوبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزای آمده و استعارات رنگینش مانند عنب نوش لبان حور لقا دلگشای گشته، سوادش را که به حقیقت کحل الجواهر ۱۰
معانیست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف غره صبح شادمانی است بر سواد چشم جهان بین [۹۹ب] توان نهاد، مثنوی:

سوادش نور بخش دیده حور بیاضش چون رخ خورشید پر نور

جهان افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو صبح زندگانی

- چو زلف مهوشان نثرش دلاویز چو لعل دلبران نظمش شکر ریز ۱۵

بنا برین فقیر قلیل البضاعه عذیم الاستطاعه بر خود جزم نموده بود که در مقام

تحریر احوال آن طایفه جلیل المرتبه در نیاید و مطالعه اوصاف ایشان را بآن کتاب

افادت ایاب و سایر کتب حواله نماید. عزیزی ازین اراده اطلاع یافته زبان سرزنش

گشاده گفت که ای نادان دون همت هر چند که بزرگان فرموده اند

- که هیچ عاقل خرف را در برابر درمکنون ننهد و نقد مغشوش در جنب طلای تمام ۲۰

عیار رواج نپذیرد و با وجود ظهور گنج زر صراف عقل دراهم ناسره برنگیرد،

باری به لطف الهی واثق بوده و به فیض فضل نامتناهی امیدواری داشته طایر

همت در هوای ادای این حکایت به پرواز درآور و سلك سخن را از یکدیگر

انفصال مده که بزرگان گفته اند ، **نظم** :

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

چون اطاعتش بر خود لازم می دانستم سخنش را رد نفرموده انگشت قبول بر دیده گذاشتم و کمیت خوش نژاد قلم در عرض این حکایت به جولان در آوردم ،
 امید به کرم مالک الملك متعال آنکه توفیق رفیق گردد تا احوال جمعی از حکام و وزرا که از کتب متقدمین و از السنه و افواه معلوم این ذره بی مقدار گشته و نسبت به سیاق این اوراق دارد مبین گردد ، والتوفیق من الله الودود .

گفتار در ذکر احوال [۱۰۰ الف] خطیر الملك ابو منصور یزدی

جناب وزارت پناه از حلیه فضایل نفسانی و کمالات انسانی عاری و عاطل و از تدبیر مملکت و ترتیب امور دولت به غایت غافل و ذاهل بود . اما به سبب حسن طالع و مساعدت بخت مدت چهل و پنج سال در دودمان سلاطین صاحب تمکین منصب انشا با اشراف و استیفاء ممالک بوی متعلی بود . و در زمان سلطان محمود بن محمد بن سلطان ملک شاه سلجوقی به رتبه رفیع الشأن وزارت اعظم رسیده پای بر
 ۱۰ ذروه کمال استقلال نهاد ، مصرع :

جوی طالع ز خروار هنر به

در «جامع التواریخ» مذکورست که آن وزیر بی نظیر در ایام وزارت روزی در دارالسلام بغداد بر اسب مراد سوار گشته با بسیاری از فضلاء روزگار و اکابر نامدار براهی می رفت . در آن اثنا از خواجه ابوالعلا که در سلك صنایع افاضل عالم انتظام داشت پرسید که لواطه رسم قدیم است یا نو پیدا شده . خواجه جواب داد که رسم قدیمست و قوم لوط پیغمبر علیه السلام [۱۰۰ ب] مرتکب این امر شنیع می شده اند . وزیر دانا باز سؤال کرد که لوط پیشتر بوده یا پیغمبر علیه السلام . خواجه ابوالعلا گفت الله الله ! ایدالله الوزير ! پیغمبر ما خاتم النبیین است .

وزیر گفت حق سبحانه و تعالی دربارۀ امت لوط چه فرموده؟ خواجه این آیه بر زبان آورد: «اتا تون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون».

یعنی نادان کسانی که مرتکب امر لواط می شوند. خطیر الملك گفت این سهل وعید و تهدیدی است. القصه این گفت و گو در میان اهل دانش اشتها یافته بسمع پادشاه رسید. سلطان محمود که بر دانش وزیر اطلاع یافت رقم عزل بر صفحهٔ حالش کشید. وزیر بی قابلیت در آرزوی منصب وزارت در گذشت.

گفتار در بیان احوال قدوة اصحاب قلم و ملاذ ارباب قدم

خواجه شمس الدین محمد جوینی

در زمان تسلط و استیلای هلاکوخان بر ولایات ایران منصب وزارت من حیث الاستقلال تعلق به خواجه مومی الیه گرفت و ایالت دارالسلام بغداد به برادر ۱۰ او خواجه علاءالدین عطاءالملک که «تاریخ [۱۰۱ الف] جهانگشا» تصنیف اوست سمت انتساب یافت.

و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبدهٔ حاویان کمالات نفسانی عبدالملک جوینی است. و اباعن جد متعهد مناصب بلند و متقلد ایالت ارجمند بوده. جد نامدارش که ایضاً شمس الدین محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد ۱۵ خوارزمشاه بود. پدر بزرگوارش خواجه بهاءالدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت. و چون هلاکوخان منصب وزارت را به خواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهورست به صاحب دیوان تفویض نمود بنا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلائق بر گشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق ۲۰ در کار سلطنت به نوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود شرط متابعتش را بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین مبین و تقویت شرع سیدالمرسلین کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت

اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظه‌ای [۱۰۱ب] فارغ‌نشدند . و چون هلاکوخان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال ابا قحطان تافت در باره وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت مملکت ایلخان نواب کافی و عمال تعیین نمود . و آن طایفه را به افتتاح ابواب صلات و صدقات بر ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مأمور گردانید . لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام غنچه آمال اهل زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوی در چمن اقبال شکفته گردید و امتیاز افاضل از اراذل^۱ و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهرست ، و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش پایه قدر فضلا و علما از ذروه برجیس در گذشت . و چون ایالت دارالسلام بغداد به برادر عالی گهر خواجه شمس‌الدین محمد خواجه عطاءالملک قرار یافت خدمتش در اندک زمانی به معماری عدل و احسان آن بلده را که در غایت ویرانی بود به نهایت معموری رسانید و خاطر سکان آن سرزمین را از نعیم و ناز خرم و شادمان ساخت و در سرزمین نجف اشرف نهری حفر کرده زیاده از صد هزار دینار احمر صرف نمود و آب فرات را در حوالی [۱۰۲الف] مشهد مقدس معلی حضرت اسدالله الغالب امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه جاری فرموده به مسجد کوفه برد و آن مسجد مبارک را تعمیر فرموده سقاخانه و پایاب ساخت .

و چون آب بر روی ملک و ملکیت آورد آبروی سلاطین ما تقدم و خلفای زمان سابق را که درین آرزو خزاین عالم بیاد داده بودند و اموال جهان باین هوس صرف کرده برخاک تأسف و تلهف ریخت .

و قبر مسلم عقیل که در جنب مسجد کوفه است عمارت فرمود و گنبدی نیز بر بالای قبرهانی ابن عروه ساخت و در سر من رای مقام حضرت صاحب الزمان علیه السلام را عمارت نمود و همچنین در عسکرین علیه صلوات الله الملك الکونین^۲ عمارات عالی بنا فرموده به اتمام آنها موفق گردید .

پسران خواجه شمس‌الدین محمد ، خواجه بهاء‌الدین محمد و خواجه شرف‌الدین

هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش می کردند . اما خواجه شرف الدین هارون بر برادر سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون دانش مفتخر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبدالمؤمن تعلیم گرفت و آن جناب «رسالة شرفیه» بنام نامی او تألیف کرد .

ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد در مملکت اصفهان

در زمان اباقاخان خواجه بهاء الدین محمد ولد صاحب دیوان خواجه شمس الدین محمد جوینی والی ولایت اصفهان و حاکم تومانات عراق گردید . چون در آن خطه رایت حکومت برافراشت و طبایع اجلاف آن ولایت را برارتکاب ۱۰ فتنه و آشوب مایل یافت [۱۰۲ ب] بنابر آن ابواب عفو و اغماض به یکبارگی بر بست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلها را به تجمیل بار گران بشکست . اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی تا به جریمه صغیره و کبیره چه رسد خاندانها برباد داده مال و جان مسلمانان را هباء^۱ منشورا^۱ گردانیدی . ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب يك لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام ۱۵ وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان ولرزان بودند که آیا امروز از چنبر قهر او به چه تدبیر نجات توان یافت و باد شرار خشم آتشبارش برروزگار کدام خاکسار ازاهاالی این دیار خواهد تافت . رنود^۲ واو باش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمی توانست نمود در اندک زمان چنان مطیع [و] منقادش گشتند که زیاده از آن متصور نتواند بود . ارباب ۲۰ دهقنت و فلاحات اسباب حرث و زراعت را در صحرا به وکیل بطش و مهابت او می سپردند و اگر عیاری فی المثل چیزی از آن در جوف لیل بخانه در آوردی روز دیگر زرع حیات او بداس امل ممات محصور^۳ گشتی و همچنین محافظت محلات و اسواق را بر رؤسا و ملازمان مفوض گردانیدی و دکانداران به موجب فرمان

شبها ابواب دكا كین را [۱۰۳ الف] باز گذاشته به خانه های خود می رفتند و هیچکس را یارای آن نبود که از مأکولات و ملبوسات چیزی تصرف کند. گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهای آن همانجا بگذاشت. روز دیگر که قرص خورشید از تنور افق بر آمد خباز به دکان خویش معاودت نمود، بهای قرص نافروخته دو درم سیم که بر مبلغ آن زیاده بود دید. و چون یارای اخفا نداشت مانند سیماب در اضطراب آمده بدرگاه شتافت و صورت حال بعرض رسانید، همان ساعت حسب الاشاره عسس از در همان دکان مصلوب گردید.

نقل است که خواجه بهاءالدین محمد غلامی داشت نیکی نام که نیک محرم اسرارش بود. او را فرمود که گرد شهر برو و تفحص احوال محافظان محلات و اسواق نموده چیزی تحقیق نمای. نیکی بعد از شرایط تفحص و احتیاط باز آمده به عرض رسانید که فلان کس از اهل پاس مستعد کار و بیداردل و هوشیار بود و دیده بان عزمش از شرفات حصار حزم اطراف و جوانب اسواق و محلات ملاحظه می نمود، و فلان شخص در مقام حراست تمکن داشت. اما سلطان منام بر شهرستان دماغش غلبه کرده عملۀ حواس [۱۰۳ ب] ظاهری او را از اعمال معهود معزول گردانیده و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود. روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان از عیون اعیان زمان غیبت نمودند شحنة قهر خواجه بهاءالدین محمد اشارت فرمود تا هر يك از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند. شخصی از ندما پرسید که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عذاب شدند این عزیز که کما ینبغی به لوازم مهم خود قیام می نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام یافت؟ خواجه در جواب فرمود که مؤاخذه این شخص به جهت آنست که نیکی را که در تاریکی شب دزدیده بسر وقتش رسید نگرفت و تحقیق نکرد که در این وقت به چه سبب از خانه بیرون آمده ای؟

آورده اند که روزی خواجه بهاءالدین محمد با ابهت و حشمتی که سلاطین

روزگار در آرزوی آن بودند به راهی می گذشت. شخصی در زینت و تجمل او چنانچه عادت عوام است نظر کردن گرفت. خواجه بهاءالدین به جانب آن بیچاره ملتفت شده او را پیش خود طلب کرد و پرسید که در چه نظر می کردی؟ آن بی گناه از غایت دهشت مجال تکلم نداشت. خواجه نازنین [۱۰۴ الف] از سرخشم و کین فرمود تا جهانین او را بسرکارد از حدقه بیرون کشیدند. بالجمله چون سیاست و عقوبت و خونریزش خواجه بهاءالدین محمد از حد اعتدال متجاوز گشت و به عرض خواجه شمس الدین محمد رسید از روی شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته ولد امجد را از کثرت قتل و سیاست منع فرمود [و] وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را باز نمود. اما او اصلاً متنبه نگشت، مصرع:

۱۰ پند پدر مانع نشد رسوای مادر زاد را

آخر الامر زبردستی روزگار در استرداد مواهب خویش سعی در پیوست و عروض امراض متضاده صولت^۱ و قوت غضبی خواجه بهاءالدین را درهم شکست و هنوز سنین اوقات حیاتش به ثلثین نرسیده بود که از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود، **قطعه:**

۱۵ فغان ز آفت این رنج ساز راحت سوز

فغان ز گردش این جان شکار جورپرست

که صورتی که به عمری نگاشت خود بستر

که گوهری که به سی سال سفت خود بشکست

چون خبر وفات خواجه بهاءالدین محمد به سمع صاحب دیوان رسید

[۱۰۴ ب] در فراق قره العین خویش محزون شده این رباعی در سلك نظم کشید، ۲۰
رباعی:

فرزند محمد ای فلك هندویت بازار زمانه را بهایك مویت

توپشت پدر بودی، از آن پشت پدر خم گشت چو ابروی بتان بی رویت

در روضة الصفا مسطورست که خواجه بهاءالدین محمد هر چند در شیوه سیاست و

عقوبت سعی تمام و مبالغه مالا کلام داشت به اضعاف آن در طریق جود و سخاوت اهتمام فرموده هرگز در باب تعظیم فضلا و علما دقیقه‌ای نامرعی نمی گذاشت . اوقات خود را به چند قسم منقسم ساخته بود : از صبح تا چاشت گاه در صفه بار نشستی، آنگاه با طایفه‌ای از اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی، و بعد از پیشین ساعتی با افاضل ندما به تجرع اقداح ارغوانی مستأنس بودی ، و در هیچوقت از سرانجام مهمات ملك و مال و استكشاف احوال رعایا و برایا تغافل نمودی .

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجدالملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوكب دولت خواجه شمس الدین محمد بجدود و بال

[۱۰۵ الف] در گلشن سپهر بد مهر گل دولت بدست که افتاد که از عقب خار ناکامی در پایش نشکست ، و در عشرتخانه عالم پر بهانه پیمانه اقبال بکام که رسید که از درد سر خمار دلش نخست ، مثنوی :

سر سبز نگشت بوستانی	کازار نیافت از خزانی
سروی بچمن نخاست ^۱ از جای	کاخر تبری نخورد بر پای
هر ناز زمانه را نیازست	هر شمع مراد را گدازست
در دهر کجاست صبحگاهی	کشر نیست زپی شب سیاهی

مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکوخان و اباقاخان چند سال در کمال استقلال به سرانجام امور ملك و مال ممالك ایلخانی قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجدالملک یزدی نقصانی تمام بجاء و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب تعب بر روی روزگار برادرش خواجه عطاءالملک بر گشود .

تفصیل این اجمال آنکه خواجه مجدالملک ولد خواجه صفی الدین

ابوالمکارم بود و در سلك وزیرزادگان یزد انتظام داشت. بعد از پدر وزیر به استقلال اتابك یوسف شاه والی ولایت [۱۰۵ب] یزد گردید. بعد از روزی چند به سببی از اسباب اتابك یوسف شاه رنجیده متوجه اصفهان گشت و ملازمت خواجه

- بهاءالدین محمد اختیار کرد و چون او را نازك مزاج و تند خوی یافت به خدمت ۵ صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحبی شغلی از اشغال دیوانی در عهده او کرد. مجدالملک کمابغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد. اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدد علت شده نقد اعتماد و خلوص اعتماد وزیر نیکونهاد نسبت به مجدالملک مغشوش گشت و به فساد انجامید. مجدالملک شفا انگیخته عرضه داشتهای ۱۰ نیازمندان ارسال داشت تا بار دیگر خواجه عالی گهر او را منظور نظر اشفاق گرداند، لیکن بجایی نرسید و قربن یأس و حرمان روزگار می گذرانید و نزد امرا تردد نموده اساس معرفت مستحکم می ساخت.

در اثنای آن اوقات روزی مجدالدین اثیر که نایب خواجه عطاءالملک بود

- به تقریبی شمه ای از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن دیار به بعضی [۱۰۶الف] ۱۵ از منشیان خود می گفت. مجدالملک آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرد و به وسیله یکی از معتبران به عرض اباقاخان رسانید که مجدالدین اثیر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوان است بنابر اشارت واستصواب اخوین با مصریان زبان بکی دارد و پیوسته در مجالس زبان به مدح سلطان مصر می گشاید. از استماع این حدیث نایره خشم اباقاخان اشتعال یافته فرمان داد تا مجدالدین اثیر را گرفته در شکنجه ۲۰ کشیدند و او را ایذاء بسیار نمودند تا به مدعای مجدالملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح بود مجدالدین مقرر نیامد. پادشاه او را به صاحب سعید سپرد و آن قضیه را مهمل گذاشت. جناب صاحبی چون لجاج و عناد مجدالملک را به این مثابه مشاهده فرمود در استمالت خاطر او کوشیده منشور حکومت سیواس

بنام او نوشت و چند بالش زر و براتی مبلغ دو هزار دینار به اسم او انعام فرمود .
 مجدالملک چون برچنان حرکتی اقدام نموده بود به مجرد تملق و اکرام صاحب
 سعید خاطرش قرار نمی گرفت و بر جانب صاحب اعتماد نمی فرمود و انتظار فرصت
 کشیده با دشمنان جناب صاحبی دوستی [۱۰۶ ب] و محبت می ورزید تا در زمانی
 ۵ که اباقاخان متوجه خراسان گشته به قزوین رسید و پسرش ارغون خان به
 سعادت ملازمت پدر فایز^۱ گردید . مجدالملک به توسط یکی از مقربان در مجلس
 شاهزاده راه یافته به عرض رسانید که هر ساله آن مقدار مال که از مجموع ممالک
 محروسه به خزانه عامره می رسد حاصل املاک خاصه صاحب دیوانست که بر سبیل
 خیانت از اموال پادشاه به اسم خود خریده، معذک در کفران نعمت می کوشد و با
 ۱۰ ملوک مصر و شام شراب اتحاد می نوشد و برادرش عطاءالملک ملک بغداد را ملک
 خود تصور کرده و بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش مرتب
 داشته که در خزاین سلاطین مثل آن موجود نیست . اگر خان گیتی ستان بنده
 را برتبت تربیت سرافراز فرماید بر صاحب دیوان موجه و ثابت می سازم که قریب
 چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک به نام خود خریده و از نقود و جواهر و
 ۱۵ گله و رمه قرب دوهزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنا بر آنکه دانسته که
 من بر معایبش اطلاع یافته ام اینک منشور حکومت سیواس بنام من نوشته و چند
 [۱۰۷ الف] بالش زر و یک قطعه لعل و براتی به مبلغ دو هزار دینار حق السکوت
 به جهت من فرستاده و هر چند که سعی می کنم که این مقدمات به عرض پادشاه رسانم
 صورت نمی یابد و چون وسیله امرا و خواص این معنی میسر نمیشود هر گاه بر
 ۲۰ سر حرف می آیم صاحب دیوان رشوت فراوان از مال پادشاه به آن جماعت می دهد
 تا در کتمان آن بکوشند ، بنا بر آنکه شاهزاده بخلاف امرا مصلحت ولی نعمت را
 به رشوت نمی فروشد بخدمت توسل جسته عرض نمودم . و ارغون خان این سخنان
 پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی به عرض پدر رسانید . اباقاخان فرمود که

حالا به افشای این سر مبادرت منمای تا به هنگام فرصت شرط پرسش به جای آوریم.

- در روضة الصفا مسطورست که چون مجدالملک از علم استیفا و سیاق و قوفی تمام داشت بر احوال ملک و مال مطلع گشته در شهر سنه ثمان و سبعین و ستمائه بوساطت بعضی از امرا بمجلس اعلی در آمد و نخستین تقریر که به عرض رسانید این بود که صاحب دیوان درین مدت که به شغل وزارت سرافراز است هرگز محصولات ممالک را [۱۰۷ ب] به راستی باز ننموده و تمامت ملک پادشاه را املاک خاصه خود ساخته و در هر طرفی دیوانی پرداخته و همچنین داستانی در معایب خواجه عطاءالملک باز راندو گفت که خواجه بهاءالدین محمد پسر صاحب دیوان در مدت حکومت عراق بیرون از حقوق و واجبات مبلغ سیصد تومان مال از اعمال استخراج کرده و دیناری از آن واصل خزانه نشده و در ترتیب و تجهیز عسکر نصرت انما مصروف نگشته. هر چند گوهر تقریر مجدالملک در نظر عقل نقدی خریف می نمود چون تعلق به زر گرفته بود پادشاه آنرا بگوش هوش اصغانمود و از گلزار سعادت نسیم عاطفت در وزیدن آمده ابا قاخان او را نواخت و عاطفت زیاده از مطموع مجدالملک ارزانی داشت و بدست خود کاسه داشت و بدن او را ۱۵ به خلعت خاص اختصاص داد. و هم در آن مجلس پادشاه سخن ممالک می پرسید و مجدالملک به تقریر دلپذیر آنچه مسؤول [و] بود بادا رسانید و یرلیغ صادر شد که مشرف ممالک محروسه باشد و محاسبات چند ساله مفروغ گرداند و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس درمهم اومدخل ننماید. بالجمله مجدالملک [۱۰۸ الف] در یک لحظه که پر تو عنایت ایلخانی بر روی روزگار شافتاد رتبه اواز ۲۰ ثری به ثریا رسید، نظم:

مهرت به کدام ذره پیوست دمی

کان ذره به از هزار خورشید نشد

مجدالملک غلامان پریوش با جامه های زرکش بر اسپان تازی و باد پایان شامی و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا ذروه

آسمان و ایوان کیوان برافراخت ، بیت :

ز روزگار همین حالتی پسند آمد

که خوب وزشت و بدونیک در گذردیدم

برین صحیفه مینا به خامه خورشید

نگاشته سخنی خوش به آب زر دیدم

که ای به دولت ده روزه گشته مستظهر

مباش غره که از تو بزرگتر دیدم

کسی که تاج مرصع صباح برسر داشت

نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم

و همچنین مجدالملک جهت استحضار و کلا و نواب صاحبی که در

تبریز و سایر ممالک بودند تعیین نمود و این رباعی در سلك نظم کشیده نزد آن

جناب روان فرمود ، رباعی :

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن

یا غرقه شدن یا گهری آوردن

خصمی تو بس قویست خواهم کردن

یا سرخ کنم روی بدان یا گردن

[۱۰۸ب] چون رقعہ بنظر صاحب سعید رسید این رباعی در جواب گفته

نزد اوفرستاد ، رباعی :

یرغو بر شاه چون نشاید بردن

بس غصه روزگار باید خوردن

این کار که پای در میانش داری

هم سرخ کنی روی بدان هم گردن

القصه چون صاحب دیوان بعد از چند روز قرین وحشت و دهشت به بارگاه

درآمد پادشاه بر زبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت بر میان بسته پدر ما را

کوچ دادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت به وجود ما تزیین یافت بیشتر از پیشتر درباره تو عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالک محروسه را برآی و رؤیت تو منوط گردانیدم و حالا مجدالملك تقریر می کند که تصرف و تقصیر تو بسیارست و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بشمار .

- ضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر ۵
 صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب محال دانسته به تلقین مله سعادت و تأیید مرشد عقل و هدایت گفت که سر و مال و جان و خان و مان فدای جان [۱۰۹ الف] خان باد . وفور نعم و ایادی پادشاه را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیا گستر را نابود که تواند انگاشت . هر آینه از دولت ابد پیوند من و برادرم و فرزند ستدیم و داریم و برداشتیم و خوردیم و بردیم ۱۰
 و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف است از ضیاع و عتار و املاک و اسباب و نقود و دواب و عبید نواله ای از خان انعام پادشاه است و هر چه خاطر خواه بندگان درگاه عالی پناه باشد بنده عن صمیم القلب به آن همراه است . هر گاه فرمان شود و هر وقت مصلحت باشد بهر که اشاره نافذ گردد تسلیم رود و به هیچ وجه و در هیچ ۱۵
 حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره ای در جام زندگانی باقی باشد پیک قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاید ، شهر :

تا جام اجل در ندهد ساقی عمر

دست من و دامن تو ای باقی عمر

- [۱۰۹ ب] اباقاخان سخندان این سخن دل نشان استماع فرمود . نسیم عنایت ۲۰
 از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار از خاطر دریا آثار محو نمود و اصناف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدهات شکر بجای آورد و رسولان به اطراف و جوانب فرستاده از تجدید

عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعہ را کہ درین باب بہ برادر خود خواجہ عطاءالملک نوشت مصدر بہ این آیت ساخت کہ « یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین » و این بیت را ردیف آیہ شریف گردانید ، بیت :

امروز بحمدلله فارغ دلم از دشمن

کاندر دل تنگ من جز دوست نمی گنجد

۵

در روضۃ الصفا مسطورست کہ صاحب سعید ہر چند از سخط پادشاہ ایمن شدو نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت، امامجدالملک بنابر کمال اعتبار و اختیار [۱۱۰ الف] در قصد آن جناب همچنان مجد بود و صاحب بہ قوت نفس و علو ہمت از ملازمت پادشاہ لحظہای تقاعد نمی نمود. و روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجدالملک یزدی را احضار فرمودہ فرمود کہ بالمشافہہ با یکدیگر سخن گویند و چنانچہ رسم است ہر دو پہلوی یکدیگر زانو زدند . پادشاہ اجازه فرمود کہ خواجہ شمس الدین محمد پس تر زانو زدند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست حکم عنایتی پادشاہ آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را بر نہج صواب جواب فرمود .

و همچنین روایت کنند کہ روزی در اثنای طوی کہ مجلس بزمش چون ۱۵ عرصہ بہشت غمزدای و شراب نابش مانند حیات جان افزای بود صاحب سہ نوبت زانو زدہ اباقاخان را کاسہ داشت و ہر بار پادشاہ کامکار از قبول آن کاسہ اعراض فرمود. و صاحب مرتبہ چہارم بدان امر اقدام نمودہ پادشاہ از گوشتی کہ بنا بر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشتہ بسر کرد لقمہای بہ صاحب داد . ۲۰ صاحب سعید آن لقمہ را خوردہ زمین خدمت ببوسید. [۱۱۰ ب] بعد از آن ایلخان جام شراب از دست جناب صاحبی گرفتہ در کشید و بہ امیر گفت کہ این تازیک عجب جرأتی دارد. چون چند نوبت از قبول کاسہ او اعراض کردم و او همچنان در کاسہ داشتن مبالغہ نمود. در خاطر چنان بود کہ اگر آن لقمہ را رد کند دیدہ او را ہم بسراین کارد از چشم خانہ بیرون آورم . القصہ چون مجدالملک دید کہ مکاید

اودرشان صاحب آصف نشان چندان تأثیری نکرد، در غمز وسعایت برادرش خواجه عطاءالملک سعی نمود نگرفت و نایب او مجدالدین اثیر را بفریفت تا در برابر عطاءالملک آمده آغاز تقریر کرد و فرمان پادشاه باخذ و قید عطاءالملک صادر گشت.

- ۵ چون خواجه شمس الدین محمد ناز کی آن مهم را مشاهده نمود به برادر پیغام داد که هر چه مقرران گویند قبول کن و به هیچ وجه بر سخنان ایشان انکار مکن و بعد از گفت و گوی بسیار خواجه عطاءالملک مبلغ سیصد تومان قبول کرد که مهم سازی کند، معذک معاندان [۱۱۱ الف] خرسند نگشتند و مهم به جایی رسید که محصلان خواجه نیکو خصال را به سلاسل و اغلال گرد بغداد می گردانیدند و به انواع شکنجه و عذاب معذب می داشتند تا هر چه داشت ۱۰ وقاید جان خود ساخته و فرزندان گرامی خود را که هر یک چشم و چراغ عالمی بودند به بیع در آورده بفروخت و بها تسلیم نمود و اعدا به مجرد مطالبه اکتفا نکردند و آن صاحب عزیز را به مصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم می داشتند تا به یکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در آن اوان که پادشاه در همدان بود مجدالملک از غایت اقتدار و اختیار کس به بغداد فرستاد تا صاحب ۱۵ عطاءالملک را به بند گران بارو آوردند و بفرموده او محصلان آن حاکم عصر را به سلاسل و اغلال همراه داشته متوجه گشتند.

- مقارن آن در چهارشنبه ششم ذی [۱۱۱] حجة الحرام سنه ۶۸۰ ابا قحان در همدان بر بستر ناتوانی افتاده در عشرين ذی الحجة سال مذکور مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و سریر خانی و مسند جهانبانی را از وجود خویش عاری و خالی ۲۰ گذاشت و همچنان او را مقید می داشتند تا باری سبحانه و تعالی فرج و مخلص [۱۱۱ ب] ارزانی داشت. و تفصیل بلا و محن عطاءالملک در رساله «تسلية الاخوان» که از مصنفات اوست مذکور و مسطور است.

گفتار در بیان نجات یافتن خواجه عطاءالملک و کشته شدن مجدالملک به حکم پادشاه عدالت آیین

در روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنهٔ احدى وثمانین و ستمایه که فراش ربیع
اطراف کوه ودشت را به دیبای هفت رنگ بیاراست سلطان احمد به تأیید بخت سرمد
قبای سلطنت بردوش گرفته و تاج مبارک بر تارک نهاده بر تخت بخت قرار گرفت
و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت . اول حکمی که
فرمود آن بود که ایلچیان به همدان فرستاد تا خواجه عطاءالملک را به اردو آورده
مطلق العنان ساخت و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت
خواجه شمس الدین محمد گذاشت . بنابراین نوبت دیگر بندگان عداوت شعار
خواجه مجدالملک نایرهٔ بغض و حسد در کانون درونش اشتعال یافته به ارغون خان
بن اباقاخان که در خراسان فرمانروا بود عرضه داشت نمود که [۱۱۲ الف]
صاحب دیوان پدر بزرگوار شما را به زهر هلاک ساخت و چون می داند که من بر
آن سر اطلاع دارم قصد سرمن دارد . سعدالملک برادرزادهٔ مجدالملک بر مضمون
این عریضه واقف گشت و بنابر آنکه عم او را از منصب خزینه داری عزل کرده بود
به خدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث به عرض
سلطان احمد رسید . حکم فرمود تا مجدالملک را مقید و مغلول گردانیدند و ایضاً
یرلیغ صادر گشت که آنچه در زمان اباقاخان به زجر از خواجه عطاءالملک گرفته
بودند باز دادند . خواجه نیکو خصال به عرض پادشاه رسانید که هر نعمت که ما
برادران در مدت ملازمت یافته ایم از فواضل صدقات حضرت سلطانیست و من بنده
همه را درین قریلتای ایثار می کنم و اشارت نمود تا آن اموال بی قیاس را حضار
در گاه پادشاه از یکدیگر بر بودند . آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور
بافت که امرای عظام به پرسش مهم مجدالملک اشتغال نمایند و ایشان به موجب فرموده
عمل نمودند . در آن اثنا از میان اقمشه و امتههٔ مجدالملک مقداری از پوست شیر
پیرون آمد که به زعفران و شنجرف سطری چند [۱۱۲ ب] مغشوش و نا مقرر

- بر آن نوشته بودند و چون اترک منکر سحر می باشند از آن نوشته خایف گشتند، و در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد. آخر الامر به استصواب قامان [و] بخشیان مقرر گشت که آن تعویذ را به آب آغشته، غسله آنرا مجد الملک بیاشامد تا نتیجه سحر به او عاید گردد. مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود، چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبدالرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکید تیست. فی الجمله گناه بر مجد الملک ثابت شد. اما سونجاق نویان به کشتن او راضی نگردید. مقارن این حال سونجاق پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده شیخ عبدالرحمن به عیادت او رفت و چندان مبالغه نمود که آن امیر به کشتن مجد الملک راضی شد. آنگاه حسب الحکم جهان مطاع مجد الملک را به ملازمان صاحب عطاء الملک سپردند. صاحب از غایت سلامت نفس و کمال حسن خلق می خواست ۱۰ که به موجب کلمه «العفو عند الاقتدار من علو الاقدار» عمل نموده و در زمان قدرت قامت مجد الملک را به خلعت عفو بیاراید. اما جمعی مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی زبان سرزنش دراز کردند که بر همگنان روشن است که در ازاء اصطناع و احسان این آستان دولت آشیان جوهر نفس این مدبر چگونه ظهور یافت، و او در آن حال [۱۱۳ الف] حق و خلق را سرمویی مرعی نداشت. امروز که به جزای ۱۵ افعال سیئه و سزای اعمال دنیّه خود گرفتار آمده عقل سلیم و طبع مستقیم کی روا دارد که بر خصلت حلم معتاد این ظالم مظلوم صورت را خلاص دهی و باز عالمی را بدست ظلم و عدوان او گرفتار کنی. فرصت از دست نباید داد و روی زمین و ساحت خاطر از جوهر ظلم پاک باید ساخت و عدم شخصی چنین بی باک را نوید صبح شادمانی و سرمایه فتوح زندگانی باید شمرد، شهر :
- ۲۰

یکی شربت آب از پی بد سکال

به از عمر هفتاد و هشتاد سال

و نیز اکابر سلف فرموده‌اند ، **نظم** :

سنگ در دست و مار بر سر سنگ

نه ز دانش بود فسوس و درنگ

و در آن حال خلائق بسیار از مغول و مسلم تیغ تیز و خنجر در دست مترقب و

۵ مترصد ایستاده بودند . ناگاه اعوان صاحبی اورا بیرون آوردند و دریک چشم‌زدن

مانند ذبایح که خلق بر تفریق اعضا و اجزاء او راغب باشند بدنش را پاره پاره

کردند و هر عضو از اعضا او را به مملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را

که از دست ظلم او به جان آمده بودند تسلی دادند . سرش به بغداد رسیده مدتی

بردار اعتبار بود و پای [۱۱۳ب] آن شوم قدم به شیراز و دستش را به عراق بردند .

۱۰ یکی از فضلا این بیت نظم فرموده ، **شعر** :

می خواست که او دست رساند به عراق

دستش نرسید لیک دستش برسد

در حبیب السیر مسطورست که شخصی زبان مجدالملک را به صد دینار از

جلاد خریده به تبریز برد و یکی از اهل طبع این رباعی را در باب قضیه آن مدبر

۵۱ فرموده ، **رباعی** :

روزی دوسه سر دفتر تزویر شدی

جوینده ملک و مال و توقیر شدی

اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی

فی الجمله به یک هفته جهانگیر شدی

۲۰ چون مجدالملک رخت هستی به باد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر

صاحب علاءالدین عطاءالملک را به حکومت بغداد تعیین فرمود . هر چند که آن

جناب با خود مقرر ساخته بود که بقیه عمر در گوشه نشسته پیرامون امور سلطنت

نگردد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی

شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خصم

معاند و دشمن حاسد را با هر چه از اموال او گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده به او عنایت فرموده از بنیاد بر انداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت ردامر پادشاهی [۱۱۴ الف] جایز نبود. بنابراین روی توجه بدارالسلام بغداد نهاد. بعد از ورود بدان حدود روزی چند به تمهید معونات. پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمینگاه بیرون تاخته آن خواجه فاضل عادل را از تخت بخت بر تخته هلاک ۵ انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی [۱۱] حجه سنه احدی و ثمانین و ستمایه روی نمود.

ذکر بعضی حالات که در ایام وزارت خواجه شمس الدین

روی داد

- ۱۰ در آن ایام که به حسن سعی و اهتمام صاحب دیوان و بیمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت دین احمدی قوت گرفت و مجدالملک یزدی به جزای اعمال و افعال خود گرفتار شد و عریضه مجدالملک به نظر و این خبر به عرض ارغون خان ولد ابا قاخان رسید قاصد جان صاحب دیوان گشته شخصی را به خدمت عم عالی مقدار سلطان احمد فرستاد و قصه تقریر مجدالملک و اشتعال نایره غضب ابا قاخان و رجعت کوکب صاحب دیوان یاد آورد و نیز پیغام فرمود که در آن ۱۵
- اوان خواجه مشارالیه اقرار کرده بود [۱۱۴ ب] که از نقد و جنس و ضیاع و عقار هر چه در قبضه تملک و اقتدار اوست همه تعلق به ایلخان دارد و هر وقت فرمان شود و هر گاه مصلحت باشد و به هر که اشاره نافذ گردد بی مجال تأخیر و اهمال سپارد. اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب را ۲۰
- مصاحب ملازمی بدین جانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده شود. سلطان از استماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد. در جواب فرمود که امهات مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطة کفایت می آورد، هر گاه او از درگاه عالم پناه غیبت نماید

- مصالح ملك و مال در محل اهمال و صدد اختلال می آید و به رسول و نامه مطلقاً التفات نفرمود . ایلچی که به آستان ارغون مراجعت نمود این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پرده پوشی در گذشت و نشانها به اطراف ممالك فرستاد که اسباب خواجه شمس الدین محمد را به تصرف و کلای این جانب گذارند [۱۱۵ الف] و گماشتگان او را از شروع در مهمات و معاملات بازدارند ، و بنا بر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان هراسان گشته هر کس از و کلای صاحب دیوان آنچه در قبضه اختیار او بود به تصرف گماشته شاهزاده باز گذاشت و ارغون به جانب دارالسلام بغداد خرامید و عمال و متصدیان آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه ای چشانید و بعد از آن عازم دیار شرقی شد . سلطان احمد که از جرأت برادرزاده اطلاع یافت یکی از امرا [را] باجنود نامعدود به دفع او نامزد فرمود . بعد از تقارب فریقین شکست بر سپاه شاهزاده افتاده به قلعه کلاته پناه برد . سلطان احمد الیناق را با ده هزار سوار به پای آن حصار فرستاد . شاهزاده به غیر از تسلیم راهی و به جز توکل پناهی نیافت . از قلعه بیرون آمد . الیناق شاهزاده را در اوجان به آستان سلطنت آشیان رسانید . سلطان احمد مدت دیر باز ارغون را در آفتاب بازداشت . آنگاه بار داد و او را در آغوش مهربانی کشیده [۱۱۵ ب] به تفویض حکومت مملکت خراسان امیدوار ساخت و جهت سکنا ی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود . و چهار هزار کس به محافظت امر نمود . و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق به طرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد به صحبت حرم خود که در اردوی بزرگ گذاشته بود مایل شده الیناق را به مصلحت کوچ دادن اردوی شاهزاده ارغون معین ساخت ، بیت :

بی خبرزانکه نقشبند قضا در پس پرده نقشها دارد

و چون سلطان روان گشت بوقاو بعضی دیگر از امرا را هوس مخالفت بر خاطر گذشت و در ظلمت لیل نزدیک به خوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را

چون حجاب شرم و نقاب آزر بر داشتند . ارغون از بستر استراحت به اضطراب بی نهایت برجست ، چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی ست . بوقا دست او را گرفته به پادشاهی نوید داد و از خرگاه بیرون آورده به جانب اردوی الیناق تاختند و او را و اکثر مقربان سلطان احمد را به تیغ تیز از میان برداشتند . [۱۱۶ الف] یکی از آن جماعت به مرکب فرار سوار شد و از عقب سلطان شتافت . در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود به سلطان رسید و از خروج ارغون خان و حادثه شیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه ای به عرض رسانید . سلطان ازین خبر مو حش مضطرب و مشوش خاطر شده روی به جانب اردوی مادر خود که در سراب بود نهاد . امرا و سرداران و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدایی اختیار می نمودند ، **نظم :**

۱۰ به هر گامی ز گامی دور می ماند

ز محنت آیتی مسطور می خواند

و صاحب دیوان چون به جاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان گردید و بعد از آنکه ارغون خان از عون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب را به خدمت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا به ملازمت ارغون رسیده زبان به تهنیت گشودند ، و چون سلطان احمد [۱۱۶ ب] به اردوی والده رسید و او را از حادثه آگاه گردانید خاتون گفت انسب آنست در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینم که از پرده غیب کدام صورت روی می نماید . و دوسه روزی حقیقت حال بر مردم اردوی خاتون پوشیده بود تا آنکه سپاه قراوناس که از امرای ارغون خان بود در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دوسه روز ارغون بدانجا رسید . سلطان احمد را دست بسته به استقبال بردند ، **نظم :**

۲۰

چنین عجایب جا به سالهای دراز

نه گوش دهر شنید و نه چشم دولت دید

و چون ارغون خان به تجربه معلوم نموده بود که بر ابقای دشمن فایده‌ای
غیر ندامت مترتب نمیگردد بی توقف و تأخیر سلطان احمد را به قتل رسانید .

گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد

صاحب دیوان و بیان مجمعی از سایر وفایع ایام سلطنت

ارغون خان

چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده به اصفهان رسید بعد از

اندک زمانی خبر استیلاي ارغون خان و کشته شدن سلطان استماع نمود. لاجرم بر خاطرش

گذشت که از اصفهان [۱۱۷ الف] به شیراز رود و از شیراز متوجه هرموز شده به راه

دریا خود را به دیار هند رساند و اگر چند روزی از حیات باقی باشد در آن مملکت

به فراغت بگذراند . باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که

اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا به ساحل نجات نتوان انداخت ، فرزندان و

متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوته عذاب نتوان گذاشت .

مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط و ایام شباب به شام

غم انجام شیب رسانیده ، اگر سپهر بد مهر به موجب عادت خویش آغاز بی وفایی و

میل جفاکاری نماید پیداست که از متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بندد و چه

گشاید . انسب آنست که دست امید در دامن توکل استوار داشته بر کرم پادشاه

حقیقی اعتماد نمایم و التجا به درگاه شاه جهان پناه برده از اندیشه انواع اندوه

و ملال و نزول و ارتحال باز آیم . اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد

و ارغون خان از سر جریمه نا کرده بنده‌ای در گذرد ، مصراع :

ز مشک بوی وز خورشید نور نیست بدیع

والا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب [۱۱۷ ب] خلاص داده

باشم. آنگاه کلمه شریفه «وافوض امری الی الله» بر زبان گذرانیده به صوب اردوی

ارغون خان روان گشت. در اثنای راه امیر خماری و اتابک یوسف شاه یزدی و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جناب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان می گوید که چون خدای جاوید مرا بردشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی برفرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشید و رقم عفو و اغماض بر جراید خطایای همگنان کشیدم. اگر صاحب دیوان به خدمت آید هر آینه به اصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته به سرعت برق و باد قطع مسافت می نمود، تادر روز دهم رجب المرجب سنه ثلاث و ثمانین و ستمایه به اردو رسیده در وثاق بوقا که امیرالامرا بود نزول فرمود، و روز دیگر بوقا که دوست صاحب دیوان بود آن جناب را به پایه سریر اعلی برد. [۱۱۸ الف] ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و به تفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده و دعای دوام دولت به ادا رسانیده به منزل خود باز گشت. و چون چند روز برین قضیه بگذشت و نزد اهل حسد به وضوح پیوست که خواجه شمس الدین محمد به دستور معهود مباشر سرانجام مهم وزارت خواهد بود فخرالدین مستوفی و حسام الدین حاجب با بوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب ریاض حکومت تو صفت نصارت نخواهد گرفت، و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوك دارد هر گاه متمکن گردد ترا نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت، و باعی :

دشمن چو بدست آمد و فرصت داری

۲۰ زنهار که از دست خودش نگذاری

و ر بگذاری و دست یابد بر تو

سودی نکند ندامت و غمخواری

بناء علی هذا بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت

کسی که درباره پدر نیک نهاد پادشاه بد اندیشد و به کفران نعمت اقدام نماید از خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت. [۱۱۸ب] ثبات دولت صاحب تاج و سریر و فنای وزیر پر مکر و تزویر قرین یکدیگرست. او را زنده نمی باید گذاشت، شهر :

چو قدرت یافتی بر خصم غدار

مکن تقصیر و مغزش را برون آر

بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را به موقف یرغو آرند و امرا و نویینان همت بر تحقیق آن مهم گمارند. آنگاه جناب صاحبی را به موجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان به اوج آسمان رسانیدند که دراززاق خلائق را چرا بسته اند و خاطر بی نوایان و مسکینان را چون دل هنرمندان بچه جهت شکسته اند. خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کرده اند یکی را صد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشه غدر و خیانت نسبت با ولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم، بیت :

نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر

نه در عقیده من بنده هرگز آن بوده

بر عقلای روشن ضمیر روشن و هویدا خواهد بود که نسبت غدیری که به جناب صاحبی اثبات می کردند آن بود که مجدالملک [۱۱۹الف] یزدی بخدمت ارغون خان عرض کرده بود که خواجه شمس الدین محمد پدر بزرگوار شما اباقاخان را زهر داده سلطان احمد را پادشاه کرد و چون می داند که من بر آن مقدمه اطلاع دارم قصد سرمن دارد، و آخر الامر تهمت و عداوت مجدالملک بعد از فوت او در حق خواجه عالی مقدار کارگر افتاد. بالجمله طلاق لسان و فصاحت بیان خواجه عالی مقدار فایده نداد، مصرع :

با حکم قضا دم مسیحا چه کند

و چون مهلت ایام صاحبی بسر آمده بود فرمان نافذ گشت که مبانی فضایل

و معانی را خراب کنند و سرچشمه جود و احسان را سراب گردانند. خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات از جمله محالات است غسلی بجای آورده دو گانه‌ای از برای یگانه حقیقی بگزارد^۱ و مصحفی را که همراه داشت به رسم تفأل عاقبت کار بگشاد، این آیت بر آمد: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون». لاجرم ۵ خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم گفت، مصرع:

هر چه از تو آید خوش بود [۱۹ب] خواهی شفا خواهی الم

و نماز دیگر روز دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر از سر پنجه جلاد صاحب سعید شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد امجاد آن وزیر صافی ضمیر، یحیی و فرج الله مسعود و اتابك را نیز از همان شربت چشانید، نظم: ۱۰

تیغی کشیده بر همه این چرخ گوژ پشت

کو صد هزار شاه و گدا را به قهر کشت

چون عاقبت فناست جهان دورنگ را

سهلست خوب و زشت اگر نرم یا درشت

بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب ۱۵ اورا که در ممالک عراق و آذربایجان و سایر ممالک بود به تحت تصرف در آوردند و اساس خیرات و بنای مبرات اورا مندرس و منهدم کردند. در روضه الصفا و حبیب السیر مذکور و مسطورست که حاصل املاک و رقبات و مستغلات^۲ خاصه صاحب دیوان هر ساله به مبلغ سیصد و شصت تومان می رسید و آن جناب اکثر آن وجه را در امور خیر مصروف می گردانید. بررای محاسبان علم حساب مخفی نماناد که در باب ۲۰ هر يك تومان آن زمان که چه مبلغ برای حال می شود [۱۲۰ الف] فیما بین اهل حساب گفتگوی بی حساب شده اما بر جایی قرار نیافته، چنانچه گفته اند که، مصرع:

قرار در کف آزادگان نگیرد مال

اما آنچه بر ذره بی مقدار ظاهر گردیده بر طبق عرض می گذارد ، چنانچه در مخزن سینه به ودیعت سپارند مختارند . بدان که مراد از دینار يك مثقال طلا است که در سنوات ماضی معمول و در ممالك ایران رایج بوده و قیمت يك مثقال ۵ طلا آن زمان يك هزار دینار این اوانست ، به جهت آنکه مثقال آنوقت نیم مثقال و طسوج حال است که از این قرارا اگر موافق حساب باشد هر مال حاصل املاک و مستغلات^۱ خاصه^۲ خواجه شمس الدین محمد سیصد و شصت هزار تومان تبریزی رایج حال می شود .

مشهورست که یکی از شعرا در حینی که خواجه شمس الدین محمد اراده سواری داشت این قطعه را نوشته بدستش داد ، **قطعه:**

دریا چو محیطست و کف خواجه نقط

پیوسته به گرد نقطه می گردد خط

پرورده تو که [و] مه و پیر و جوان

دولت ندهد خدای کس را به غلط

۱۵ خواجه صاحب دیوان همچنان ایستاده و در بدیهه در همان رقعہ نوشته باو داد ، **قطعه:**

سیصد بره سفید چون بیضه بط کورا ز سیاهی نبود هیچ نقط

از گله خاصی نه از جای غلط چوپان بدهد بدست دارنده خط

یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانیده ،

۲۰ رباعی:

از رفتن شمس از شفق خون بچکید

مه روی بکند و ز هره گیسو ببرید

شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح

بر زد نفسی سرد و گریبان بدید
و دیگری در وفات آن خواجه پسندیده صفات این قطعه در سلك نظم کشیده،

قطعه: [۱۲۰ب]

•

نظام عرصه آفاق و صاحب دیوان

محمد بن جوینی در یگانه دهر

به سال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار

به وقت عصر دوشنبه به رودخانه اهر

ز دست ظلم نه از روی اختیار به جبر

۱۰ ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر

و یکی از دوستان مجدالملک در آن واقعه به نظم آورده، شهر:

چو مجدالملک از تقدیر ایزد

شهادت یافت در صحرای نوشهر

به قصد صاحب دیوان محمد

۱۵ که دستور ممالک بود در دهر

پس از دو سال و دو ماه و دو هفته

چشید او هم ز دوران شربت قهر

تو در دنیا مشو بد را معامل

که دارد در ترازو نوش با زهر

۲۰ فکر عمارت خواجه سعید خواجه شمس الدین محمد

در دارالعباده یزد

بر رای عالم آرای سالکان مسالك توفیق و ضمیر منیر عارفان معارف تحقیق

پوشیده نخواهد بود که در آن ایام که صاحب دیوان در مسند رفیع وزارت دیوان

هلا کوخان و ابا قباخان تکیه داده آن مقدار بقاع نفاع و عمارات فلك ارتفاع معمار

همت عالی نهمتش در اطراف جهان از مدارس و خوانق و مساجد و دارالشفای و غیرها ساخته و پرداخته که هرگز هیچ پادشاهی ذو شوکت [۱۲۱ الف] صاحب حشمت به عمارت عشر آن موفق نگشته ، شهر :

ساخت عمارات بسی در جهان

پی نبرد وهم به تعداد آن

۵

و یکی از آنجمله دارالشفای صاحبی واقعه دردارالعباده یزد است. و بنا بر

آنکه حکیم علی الاطلاق از دارالشفای «و یشف صدور قوم مؤمنین» کلیات شفای

مرضی خسته دلان را به حذاقت طبیب لیبب مرحمت آن جناب حواله نموده و آن

جناب به خواجه شمس الدین محمد تازیکو که در خطه یزد وزیر و در سرانجام

امور مهم صاحب و کیل بود رجوع نمود که عمارتی موسوم به دارالشفای بسازد و او ۱۰

حسب فرمان عمارتی که در میان دودرگاه دارالشفای و به بازار متصل است ساخت.

چون طرح آن به نظر خواجه صاحب دیوان در آمد فرمود که در خور همت خود

ساخته ای نه موافق همت ما. **خواجه شمس الدین محمد تازیکو** ازین سرزنش ازتاب

عرق انفعال بی تاب گشته موازی ده جریب زمین طرح عمارت دارالشفای و مدرسه و مسجد

بیت الادویه و محبس مجانین و حوضخانه وطنبی و بادگیر انداخته اساس همگی از ۱۵

آجر و سنگ نمود و تمامی را به کاشی تراشیده الوان و طلا و لاجورد [۱۲۱ ب] منقش

گردانید و باغی در جنب آن به انواع درختان ثابت ساخت و یخدانی نیز پرداخت

و آب تفت در میان مدرسه باغ جاری فرمود. بعد از اتمام طرح آن را کشیده به خدمت

صاحب دیوان فرستاد. صاحب فرمود که نه بدین افراط و نه بدان تقریط. چون

این سخن به خواجه شمس الدین محمد تازیکو رسید عرض نمود که هرگاه ۲۰

اخراجات آن بر ملازمان صاحبی کرا نباشد امر فرمایند تا القاب صاحب از کتابه

محو و تازیکو ثبت نمایند، تا آنچه صرف اخراجات شده از سرکار به خزانه ارسال

دارد. اما همین سخن در زبانها ماند. بالجمله در سنه ستین و ستمایه که عمارت به

اتمام رسید خواجه شمس الدین محمد تازیکو مجلسی عالی ترتیب داده به احضار

اکابر و اهالی فرمان داد. افصح المتکلمین امامی هر وی که در آن وقت در یزد می بود در وصف آن عمارت قصیده ای گفته به عرض رسانید. خزاندهار همت عالی خواجه شمس الدین محمد تازی کو مبلغ یک هزار دینار که مراد هزار مثقال طلا است به سبیل صله به وی تسلیم نمود. و به موجب اشاره آن قهید به کاشی تراشیده بر کتابه نقش یافت. بعضی از آن ابیات که به خاطر بود درین اوراق ثبت گردید، [۱۲۲ الف] ۵
قصیده:

ای صفای صفهات ترکیب عالم را روان

صحت عقل [و] فضای روحی و جان جهان

سده گردون مآب تست رفعت را پناه

۱۰ ساحت عزت جناب تست دولت را مکان
شذر شک صحن و سقفت چرخ و جنت را مقیم

اشک و انجم در کنار و آب کوثر در دهان

کی به گردون سرفرو د آر د جنابت را که هست

ز اطلس گردون زمینت وز کواکب آسمان

سقف مرفوعت سپهر عاشر است آن بر زمین

۱۵ صحن دلخواهت بهشت تاسع^۱ است اندر جهان

صاحبیت آنکس که از دست و دلش عاجز شود

هر نفس صد حاتم و هر لحظه صد نوشیروان

خواجه دیوان هفت اقلیم شمس ملک و دین

۲۰ مبدع امن و امان مقصود ابداع زمان

اکابر و اعیان و رؤسا و کدخدایان از هر قصبه و قرا موازی پانصد جرّه آب

به رسم تکلف به تصرف و کلای خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان دادند و آن

خواجه بلند جناب تمامی را داخل موقوفات دارالشفای فرمود با بسیاری از املاک و

مستغلات^۲ سرکار خاصه خود. و الحال از موقوفات نامی و از دارالشفای نشانی مانده.

ذکر احوال خواجه شمس الدین محمد تازیکو

- مجملی از احوال خیر مآل خواجه نیکو خصال در ضمن [۱۲۲ ب] حکایت صاحب دیوان به دستکاری بنان بیان گردید . و آن خواجه مشارالیه در زمان اختیار و اعتبار بلکه به میامن توفیقات الهی بنا بر خوابی که دیده بود در حوالی زندان سکندر واقع در «محلّه شهرستان» مسجدی ساخته چهل محراب ترتیب نمود و موسوم ساخت به «چهل محراب» و چهار دانگ قریه شیر قهستان را بر آنجا وقف فرمود و آن مسجد در کمال فیض است و هر کس به جهت مطالب عظیمه در مسجد مزبور نماز گزارد و دعا کند حضرت مجیب الدعوات آن دعا را به شرف اجابت مقرون می گرداند ، انشاء الله تعالی وحده العزیز . و چون موقوفات سرکار مسجد به تصرف مباشرین موقوفات در آمده آن عمارت رو به خرابی نهاده .
- و نیز خواجه شمس الدین محمد مذکور در برابر مزار منور شیخ جمال الاسلام نور الله مرقدہ عمارتی ساخته موسوم نمود به مصلی و به جهت امتداد ایام خراب گشته بود . در زمان دولت نواب خاقان گیتی ستان میرزا اسحق بیگ که از اولاد خواجه مغفور و از اعیان و اشراف آن ولایت است آن را عمارت نموده [۱۲۳ الف]
- انشاء الله تعالی احوال آن جناب و بیان عمارت مصلی در محل خود سمت گزارش^۲ خواهد یافت .

گفتار در بیان شمه‌ای از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آن جناب به سعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید

- جناب فضایل پناه خواجه رشید الدین فضل الله به فطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و به تکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بود و پیوسته نقش تألیف و تصنیف بر لوح خاطر می نگاشت . از مشخصات خامه گوهر بارش ریاض فضل و فصاحت ناضروریان بود و از قطرات خامه در نشر حدایق انشاء و بلاغت و زواهر ازهار پر می نمود ، بیت :

نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی

خامه او چون گهر افشان شدی

- از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات «جامع التواریخ رشیدی» و «توضیحات» در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر منقوش و مسطور، و آن جناب در زمان [۱۲۳ب] ۵
- غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مدبر امور جمهور بنی آدم شد و تا آخر ایام حیات غازی در غایت اقبال و کمرانی بسر برده چون اولجایتو سلطان زمام مهمان کشورستانی به قبضه اقتدار در آورد بیشتر از برادر درباره آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشت و درجه او را از ابنای جنس بلندتر کرد و آن وزیر نصف نهاد به انامل ۱۰
- مکرمات ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهت ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات^۱ نفع بر آن بقاع وقف نموده پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد می بارید، و هر گز هیچ آفریده از خوان نعمت رانعام بیکرانش مأیوس و محروم نمی گردید. آثار خیرات آن مظهر الطاف و اهب العایا هنوز ۱۵
- در ولایت عراق و آذربایجان باقی و پایدار است. و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان [۱۲۴ الف] خواجه علیشاه جیلانی به غایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل می داد و از این جهت حزن و ملال به خاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان شکایت بگشاد و به عرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر تمشیت ۲۰
- این امور بدو مقرر است بنده را روی به سرانجام مهم دیگر باید آورد، و حالا خواجه علیشاه هر یک ازین صورت اختیار نماید بنده به قدم اتفاق پیش آید.
- اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من به جواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم.

دویم آنکه تمامی مهماتی که تعلق به وزرا می باشد به بنده باز گذارد تا من به عنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده آن امر بیرون آیم .

سیوم آنکه بلاد وممالك محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هریک در سر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت به حیّز ظهور رسانیم .

- ۵ اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند ، رشید مردی پیرو دانشمند است و علیشاه جوانی [۱۲۴ ب] کاردان و بی مانند . و صلاح مملکت در آنست که هر دو به اتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند، و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون نهند. و بر حسب فرمان، آن دو وزیر عالی شأن به مصالحه راضی گشته گرگ آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی به سرانجام مهم مملکت آوردند. اما چون سلطان محمد خدا بنده رخت به عالم بقا کشید و سلطان ابوسعید خان مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاده و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد. ۱۵ درین اثنا جمعی از نویسندگان عملة دیوان چنانچه عادت ایشان است نزد خواجه رشید رفته به عرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایند ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنیدیم تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت گردد . خواجه رشید [۱۲۵ الف] از غایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشد و گفت من خواجه علی- شاه را سفارش کنم تا در مقام استرضای شما آید . آن جماعت از خواجه رشید مأیوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و به اتفاق روی به تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند و در خدمت پادشاه آن خواجه افاضل پناه را به عیوب منسوب ساختند، و در اواخر شهر رجب المرجب سنه سبع و عشرو سبعمائه رقم عزل^۱ بر ناصیه^۲ حال او کشیده شد و سلطان ابوسعید در آن زمستان علم عزیمت به صوب دارالسلام بغداد برافراشت و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار بیرج حمل سلطان عالی محل

به صوب سلطانیة نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذر بایجان برسم شکار پرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت نزد خود طلب داشت و گفت وجود تو در ملک مانند نمک در طعام مطلوبست، البته کثرت دیگر ملازمت در گاه اختیار می باید کرد و روی به فیصل مهمات مملکت آورد. خواجه در جواب گفت که عمری در ملازمت گذرانیده ام و شام اوقات [۱۲۵ ب] شباب را به صبح ایام شیب رسانیده، روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کمرانی است نهایت پذیرفته و نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انحنا گرفته، **قطعه:**

بسان پشت کمان گشته پشت من زان روی

۱۰ که تیر عمر گرانمایه در گذشت از شست^۱
به پای خاستنم^۲ مشکل است و می گوید

زمانه، خیز که این خانه نیست جای نشست

و آنچه مرا در ایام وزارت دست داده هرگز هیچ وزیری را اتفاق نیفتاده، اکنون سیزده نفر از اولاد رشید [برشد] رسیده اند، اولی آنست که حال ایشان در عوض من در خدمت باشند و بنده به تدارك مافات قیام نموده مخادیم رقم نسیان ۱۵ برورق حال من کشند، **نظم:**

رسم است که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر

خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در تکلیف قبول منصب وزارت افزود. آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر به خواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب ۲۰ کرده بندگان ابوبکر آقا را که نفس ناطقه [۱۲۶ الف] امیر چوپان بود به ایشار درم و دینار بفریفتند تا مزاج امیر را بروزیر صافی ضمیر متغیر گردانید. و چوپان بیک اگرچه با خواجه نیک بود اما لوحی ساده داشت و هر کس می خواست مطلوب

خود را بر آن می‌نگاشت. و کار به جایی رسید که اعدای خواجه رشید به عرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود به اغوای پدر خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد خدا بنده روی به عالم مخلص نهاد و امیر چوپان این حدیث را به عرض سلطان ابوسعید رسانید و دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل کردند، و به تاریخ هفتم جمادی الاولی^۱ سنه ثمان و عشر و سبعمائه نخست جلاد خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زده آنگاه متوجه خواجه رشید شد. خواجه به او گفت علیشاه را بگو که بی جریمه قصد جان من کردی، روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو نو خواهد بود. [۱۲۶ب] بعد از آن جلاد خواجه نیک نفس را از میان بدو نیم زد و لشکریان «رع رشیدی» [را] که متعلق بدان جناب بود غارت و تاراج نمودند و امرا املاک خواجه و اولاد عظامش را دیوانی ساختند. مولانا جلال الدین عقیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلك نظم کشید، نظم :

۱۵ رشید ملت و دین چون رحیل کرد به عقبی

نوشت منشی تاریخ او که «طاب ثراه»

بیان عمارات مرحوم شهید خواجه رشید در خطه یزد

بر خواطر فیض مظاهر ارباب اولوالابصار پوشیده نماناد که دستور عدالت شعار در آن وقت که پشت بر مسند وزارت دیوان اعلیٰ نهاد و کلای او حسب فرمان در دارالعباده یزد متصل به «میدان وقت ساعت» طرح مدرسه و خانقاه انداخته مابین این دو عمارت دو منار رفیع برافراختند و القاب آن جناب در کتابه بکاشی ثبت نمودند و تمامی به طلا و لاجورد تزیین دادند و بازاری مشتمل بر حوانیت ساختند و در در مدرسه عبدالقادر نیز بازاری مشهور به «بازار کاغذیان» به اتمام رسانیده دایر

گردانیدند. بعد از آن خواجه حمیده خصال این دو بازار با حوانیت بشمار و قنوت و مزارع بسیار بر خانقاه و مدرسه وقف فرمود [۱۲۷ الف] و اکنون که دو مرحله از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته اوقاف آن سرکار معدوم و عمارات خیر خراب گردیده. و همچنین مقرر فرمود که در قریه «سریزد» بقعه‌ای در کمال تکلف ساختند و بسیاری از حقه‌ها و اراضی محل مزبور و سایر محال بر آن وقف فرمود. بنای خیر آن بانی بر واحسان بشمار است و عرصه این اوراق گنجایش بیان آنها ندارد، لاجرم بهمین قدر اختصار نمود.

گفتار در بیان شمه [ای] از حال جناب سعید خواجه غیاث الدین

محمد بن خواجه رشید

- ۱۰ خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله بود مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است به اکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود تا اندک زمانی حقایق اکثر علوم منقول و دقایق بیشتر فنون معقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش به حلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت. به طلاق لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس مشهور گشت و هم در ایام شباب به گزاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام مشرف شده از ارتکاب منهیات در گذشت.
- ۱۵ بعد از شهادت خواجه رشید در اندک روزی سلطان سعید سلطان ابوسعید مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط ملک و مال را در قبضه اقتدار خواجه غیاث الدین محمد نهاد و آن وزیر صافی ضمیر به حسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته به احیای مراسم عدل و احسان و استمالت سپاهی و رعیت قیام و اقدام نمود.
- ۲۰ و ریاض امانی علمای ربانی از قطرات سحاب مرحمت بی پایانش صفت طراوت گرفت.

گفتار در ذکر احوال سید غیاث الدین علی یزدی و بیان بنای مدرسه غیاثیه چهار منار

اورنگ نشینان مسند سخنوری و پیرایه بندگان مجلس عبارت آرائی صحایف و اوراق را به ذکر سید غیاث الدین الحسینی بدین نقوش آرایش داده اند که سید مشارالیه در عنفوان اوان جوانی از خطه دلگشای یزد به تختگاه سلیمان علیه التحیه والغفران شتافت و در اندک زمان به امداد بخت سرمد بر مسند وزارت شیخ ابواسحق که در بلاد فارس و عراق لوای سلطنت افراخته بود عروج نمود و در ایام اعتبار و اقتدار در سنه اربعین و سبعمائه مقرر فرمود که و کلاهی دیانت شعار در بلده جنت نشان یزد در «محلّه چهار منار» متصل به رودخانه طرح مدرسه مسدس [۱۲۷ ب] مروح انداختند و استادان ماهر بکار پرداخته در اتمام آن کمال سعی مبذول^۱ نموده سقف و جدار به طلا و لاجورد و کاشی تزیین دادند و دو منار بلند بر سر درگاه برافراختند و حسب-
الاشاره بانی خواجه عبدالله صیرفی کتابه بر سر درگاه تحریر نموده به کاشی مثبت ساختند. همت عالی نهمت آصف جم اقتدار مبلغ ده هزار دینار برسم اجرت و انعام به خواجه صیرفی نام عنایت نمود و تا این ایام بر زبان خاص و عام جاریست که خواجه عبدالله سرعینی در حین تحریر موقوف داشته- تحریر نمود، و بعد از اخذ انعام آن وجه را در کیسه کرده در میان دو منار به نظر ارباب حقد و حسد بلند گردانید و آوازه انداخت که هر گاه یکی از جوانان خوش خط سرعین را بخوبی و نیکوی آن خط نویسد عین آن وجه تعلق باو داشته باشد. مدتی ارباب قلم قدم به ولایت یزد گذاشته نظر بر آن گماشتند، و چون زیاده از حوصله و قدرت خود یافتند دندان طمع کنده چشم از آن برداشتند.

در بعضی از تواریخ [۱۲۸ الف] مسطورست که در مبادی حال میانه شیخ ابواسحق و امیر مبارزالدین محمد مظفر مبانی عهد و پیمان به غلاظ ایمان تأکید یافته بود. در وقتی که امیر محمد در ولایت کرمان به محاربه هزاره و اوغانی مشغول بود امیر شیخ ابواسحاق فرست غنیمت دانسته همت بر استیصال جناب مبارزی

مصرف داشت و با لشکری از قطرات امطار بیش به طرف یزد در حرکت آمد و بنا بر آنکه حاکم یزد شاه مظفر در ملازمت پدر بود شیخ ابواسحاق آن خطه را به تحت تصرف درآورد شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت محافظت عیال و اطفال خود که در قصبه میبید گذاشته بود بر جناح استعجال از کرمان بدان جانب شتافت شیخ ابواسحاق با موازی بیست هزار سوار به ظاهر آن قلعه استوار شتافت. ۵ و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کشش و کوشش به تقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابواسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست که مشاهده پیکر فتح و ظفر میسر نیست لابد یکسواره بدر قلعه رفته از اسب پیاده شده و گفت، بیت :

۱۰ [۱۲۸ب] بیا که نوبت صلحست و دوستی و عنایت

به شرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

و شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هریک به منزل خود باز گشتند. بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت به جانب شیراز تافت و امیر محمد بعد از فراغ از محاربه هزاره و جرما علم عزیمت به جانب دارالعباده یزدان عطا فرمود. بعد از وصول موکب همایون بدان خطه بهشت نشان ۱۵ به مسامع جلال رسانیدند که شیخ ابواسحق به تحریک و اغوای سید غیاث الدین علی یزدی نقض عهد و پیمان نموده، لاجرم شعله غضب جناب مبارزی در التهاب آمده به انهدام مدرسه غیاثیه فرمان داد. فرمانبران حسب فرمان شروع در خرابی کرده نخست سابط و درگاه را با خاک برابر ساختند. سادات و فضلا به خدمت شتافته زبان به استشفاع گشوده عرض نمودند که خرابی مدارس و مساجد سبب ۲۰ انهدام امروزند گانی است. جناب مبارزی از آن اراده گذشته به دستور علما و فضلا به افاده و استفاده اشتغال نمودند، و بعد از آنکه حاصل موقوفات آن سرکار موقوف شد طلبه علم متفرق شدند و آن مکان شریف از مجالست آن طایفه ناجیه محروم گشته [۱۲۹ الف] خراب حال گردید.

ذکره جملی از احوال سید عضد یزدی

مورخین بلاغت شعار بر صفحه بیان نگاشته اند که سید عضد در زمان سلطنت خاقان سعید سلطان ابوسعید چنگیزی بر مدارج عالی ترقی نموده در سنه سبع و ثلاثین و سبعمائه به حکومت خطه فردوس نمای یزد رایت مفاخرت افراخته متوجه آنجا گردید. یکروز قبل از آنکه داخل شهر شود خبر وفات سلطان ابوسعیدخان به امیر مبارزالدین محمد مظفر که به فرمان سلطان به محافظت طرق یزد و داروغگی قیام داشت رسید. خیال سلطنت و پادشاهی در خاطر عالیش خطور نموده بالشکری آراسته به استقبال سید شتافت. سید را مجال مقاومت نبود، به مقابله در نیامده به جانب دارالملک شیراز رفت. امیر محمد خزانه پادشاهی که در یزد بود در حیطه تصرف و ضبط در آورده در آن خطه و سایر بلاد و امصار رایت سلطنت برافراخت و به قوت بازوی مردی و مردانگی در فارس و عراق و کرمان فرمانروا گردید. آورده اند که بعد از آنکه تخت سلطنت عراق و فارس بوجود امیر محمد مظفر آرایش یافت و دارالعباده یزد محل جلوس آن جناب گردید امر وزارت به سید عضد قرار گرفت. وقتی از اوقات امیر محمد با عظمتی تمام گرد محلات یزد طوف می نمود، ناگاه به مکتب خانه رسید. از اسب پیاده گشته اندرون رفت و بنشست. در آن حین نظرش بر طفلی افتاد که ماه چهارده از تابش رخسار رخشان او رشک می برد و مهر جهان افروز از عکس عارضش در عرق خجلت می نشست. آثار سعادت در ناصیه او پیدا و علامات دولت در حرکات و سکناتش هویدا، شهر :

چشم گردون صورت و معنی ندیدست اینچنین

۲۰

بر چنین معنی و صورت آفرین باد آفرین
پادشاه از روی توجه از معلم پرسید که از شاگردان تو کدام يك نیکوتر
می نویسند و این جوان پسر کیست. معلم زبان به ثنای شهنشاهی بر گشاده گفت، شهر :
شاهها دوام قاعده عالم از تو باد
اطراف بوستان جهان خرم از تو باد

خط را آن بهتر می نویسد که قلمتراش خوب دارد و قلم را نیکو می تراشد،
و آن شخصی می تواند بود که پدرش رزیر سلطان باشد و این پسر سید عضد وزیر
پادشاه است و سید جلال نام دارد . سلطان سید زاده را طلب فرمود و گفت سطر-ری
بنویس تا خط ترا خوب تماشا کنم. سید جلال در بدیهه این قطعه را گفته و نوشته
بدست سلطان داد ، **قطعه:**

۵

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارایی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت کردن مهر از فلک مینایی

۱۰

با من این هر سه صفت هست چه در می باید

تربیت از تو که خورشید جهان آرای
امیر محمد از حسن خط و زیبائی شعر و قابلیت سید جلال حیران بماند و
معلم را انعام و اکرام فرموده گفت این پسر صاحب ادراك عالی است و مراداعیه
آن بهم رسیده که او را ملازم نموده به مرتبه عالی رسانم . اما چون ساده روی است
از زبان مردم اندیشنا کم . در تربیت او تقصیر جایز مدارتا بزرگ گردد و خدمت
سلطنت را سزاوار شود . و مبلغ دو هزار دینار به سید انعام فرمود که در کسب
کمالات صرف کن . چون سید جلال به حد کمال رسید ملازمت سلطان اختیار
نمود و قصاید در مدح آل مظفر دارد و این دوبیت از جمله یکی از قصاید است ،
قصیده :

۲۰

باز از شکوفه گشت فضای چمن سفید

اطراف دشت گشت ز برگ سمن سفید

در جنب رنگ ژاله و سرخی لاله هست

در معدن سیاه عقیق یمن سفید

سید عضد را در دارالعباده یزد و توابع عمارات و باغات بسیار بوده و در

«محلّه نرسوباد» به جهت مدفن خود عمارت عالی ساخته و در آنجا مدفونست و قنّاء عضدآباد بفرویه به سعی آن جناب جاری گردیده .

ذکر خواجه ضیاءالدین دادیان و بیان عمارت مدرسه ضیائیّه سرپلوك

از مؤلفات اصحاب تواریخ چنان به وضوح پیوسته که خواجه ضیاءالدین در زمان سلاطین آل مظفر در خطّه جنت فزای یزد علم وزارت افراشته بود و در شهر سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه معمار همت عالی نهمتش در «محلّه سرپلوك» مدرسه طرح انداخته میاه جدیده جاری ساخت ، و بازاری متصل مشتمل بر هجده دکان ساخت و طنبی در جنب مدرسه به جهت مدفن خود ترتیب داد و هنوز آن عمارت سمت اتمام نیافته بود که بنای زندگانی او انهدام یافته در طنبی مزبور مدفون گردید و بسبب ورود سیل بعضی از مدرسه و بازار با زمین یکسان گشت .

گفتار در ذکر خواجه رکن الدین صاعد و بیان مدرسه بسحاقیه مشهور به بقعه صاعديه و مریمیه

بر ضمائر آفتاب آثار وافغان اخبار بلاد و امصار مخفی نماناد که خواجه رکن الدین صاعد از جمله اعیان و اشراف خطّه فردوس مانند یزد بوده و به مکارم اخلاق و حسن کردار و صدق گفتار از سایر اقران و اکفاء ممتاز و مستثنی می بود و در زمان جهانبانی پادشاهان مظفری بامر وزارت قیام می نمود و در ایام اختیار و اقتدار [۱۲۹ب] بلکه به توفیق ملک متعال در محلّه مخزن مدرسه ای در غایت تکلف و صفا منقش به لاجورد و طلا و در گاهی عالی رفیع مزین به کاشی الوان ساخت و میاه اشکذر در پایاب جاری فرمود و بعضی از مزرعه بدرآباد مورتی (کذا) با بسیاری از باغات و صحاری بر آن وقف نمود. و اتمام آن بنای سپهر اساس در سنه اثنی و ستین و سبعمائه اتفاق افتاد و تولیت را با آباء عظام جالینوس الزمان حکیم سالک الدین محمد حموی تفویض فرمود. و حال تحریر که دو مرحله از سنه ثمانین و الف هجریه هجرت نموده مدرسه روی به خرابی نهاده و موقوفات از تصرف متولی شرعی

بیرون رفته و اصحاب ثروت و تجمل حاصل اوقاف را به قبضه تصرف در آورده
نوش جان می نمایند .

گفتار در ذکر خواجه غیاث الدین محمد حافظ رازی و ساختن آن جناب مدرسه حافظیه واقعه در اهرستان

- ۵ مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران موفور الاستحقاق صحایف اوراق را به
این نقوش آراسته اند که چون بعد از انتقال خاقان صاحبقران امیر تیمور انارالله
برهانه از دنیای فانی به سرای باقی تخت سلطنت عراق و فارس و کرمان به وجود
شریف شاهزاده نامور میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر صاحبقران [۱۳۰
الف] آرایش یافت ، آن حضرت زمام امور دیوانی و سرانجام مهم سلطانی را به کف
کفایت خواجه غیاث الدین محمد گذاشت . و خواجه صاحب وقار به اعلی مدارج
اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم بر مسند وزارت دیوان اعلی نهاد و دست تصدی او
در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک اسکندری قوی گردید . و بی
شائبه تکلف خواجه ستوده خصال به صنت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت به
مشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر می نمود . و آن جناب به جهت رفاهیت
احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات پیوسته همت می گماشت . چنانچه در
۱۵ سنه سبع و عشرو ثمانمائمه خالصاً لله تعالی به احداث مدرسه در جنت آباد یزد راغب
گشت و حسب الاشارة او مولانا امام الدین علی ندوشنی که قاضی آن ولایت و در
امر و کالت وزارت پناهی عمل اعتماد بود در «محلّه اهرستان» طرح مدرسه عالی رفیع
انداخت و سقوف و جدار به کاشی تراشیده الوان و طلا و لاجورد فراوان منقش نمود
و دریاچه ای مانند فکر عقلا عمیق و بسان همت ارباب همت وسیع در میان مدرسه
۲۰ ساخت [۱۳۰ ب] و میاه تق و نصیری جاری گردانید و باغی بیست بیست جریب
در جنب مدرسه مشجر ساخت و حمامی نیکو با مسلخ و حیاض و خلوات نمانمود .
و خواجه موفق قری و مزارع و مستغلات^۱ و خانات و باغات و اراضی بر آن وقف
فرموده بر کتابه مثبت ساخت . و هنوز آن عمارت سمت اتمام نیافته بود که آفتاب

- ۵ اقبال میرزا اسکندر از اوج کمال بحضیض و بال انتقال کرد و تند باد اجل دوحه زندگانی آن ثمره گلشن کامرانی را از پای در آورد و ماهچه لوای جهانگشای خاقان عالی مکان میرزا شاهرخ سلطان به برج شرف رسید و تمامی ممالک ماوراءالنهر و خراسان و کرمان و آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان تا سرحد روم آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید ، چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است و این نسخه حقیر احتمال گنجایش آن ندارد .
- بنابر مقدمات مذکوره خواجه غیاث الدین محمد منصب وزارت کل راوداع نموده در خطه دلگشای یزد رحل اقامت انداخت . خاقان منصور بعد از فراغ از جدال از راه عراق عنان عزیمت به دارالعباده یزد انعطاف فرموده در قلعه مبارکه نزول اجلال نمود [۱۳۱ الف] و روز جمعه به مسجد جامع آمده به اقامت نماز جمعه اقدام نمود و از آنجا به مدرسه رکنیه تشریف داده شرف زیارت سید حسینی نسب سیدرکن الدین محمد دریافت . در آنجا خواجه ضیاءالدین محمد به تقبیل انامل خاقان عالیشان سرافراز گردیده مورد شققت و مرحمت گشت و حسب الالتماس خواجه با حشمت پادشاه رفیع منزلت روز دیگر مدرسه حافظیه را به نور حضور منور ساخت . خواجه غیاث الدین به خدمات لایقه قیام نموده طوی پادشاهانه ترتیب داد و پنج طبق فلوری و نقره به رسم پیشکش و نثار ایثار نمود . خاقان منصور چون نذر نموده بود که خانه کعبه معظمه زاده الله تعظیما را جامه پوشاند مقرر فرمود که خواجه مشارالیه به بافتن و اتمام آن سعی نماید و خود ماهچه علم ستاره حشم به مستقر سریر جاه و جلال برافراخت . بعد از آنکه جامه سمت اتمام یافت ۲۰ خواجه به دارالسلطنه هرات برد و حسب فرمان به اتفاق امرای کرام عازم بیت الله الحرام گردید و پس از وصول به مکه معظمه بدسعادت طواف کن و مقام استسعاد یافته به اهتمام شرفا و خدام آن مطاف انام خانه [۱۳۱ ب] حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و به اتفاق رفقا عنان عزیمت به صوب سریر خلافت تافته در دارالسلطنه هرات به ملازمت خاقان سرافراز گردید . و بتاریخ دوازدهم شهر جمادی الاولی سنه

خمس و عشرين و ثمانمائے در آن ولایت عازم سفر آخرت گشت. نعلش او را به یزد آورده در گنبد مدرسه به خاک سپردند. بعد از اندک زمان موقوفات از تصرف متولی بیرون رفته بدان سبب عمارت مدرسه خراب گردید و اکنون بغیر از علامت صفه چیزی دیگر بر جای خود قرار ندارد.

۵ گفتار در بیان شمه [ای] از احوال شاه نظام کرمانی و ذکر وزارت او در جنت آباد یزد بفرمان حضرت شاهرخی

- فضای سخنور به اقلام صحت اثر بر صحایف اوراق لیل و نهار نگاشته اند که میرزا بایقرا ولد میرزا عمر شیخ بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور حسب فرمان خاقان منصور میرزا شاه رخ سلطان در همدان و نهاوند به امر ایالت لوای ابهت افراشته بود. در اواخر ربیع الاول سنه ثمان و عشر و ثمانمائے علم مخالفت برپای کرده ۱۰ خیال تسخیر دارالملک شیراز نمود. و چنانچه در «حبيب السیر» مذکورست شیراز را فتح نموده در آنجا لوای عیش و عشرت مرتفع گردانید. چون خاقان سعید قضایای فارس شنید [۱۳۲ الف] رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا به مزید قوت و قدرت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید. بنا بر آن به تاریخ هفتم جمادی الآخر [ه] سنه مزبور نهضت لوای ۱۵ کشور گشا به جانب فارس اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچید. میرزا بایقرا چون قوت محاربت در حیطة قدرت خود ندید به پای عجز و انکسار بدرگاه خاقان کامیاب شتافت و بار دیگر به محض عنایت پادشاه حقیقی ولایات فارس و عراق در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفت و آن حضرت جناح امن و امان به مفارق متوطنان بلاد و امصار انداخت و زمام ۲۰ رتق و فتق حکومت دارالعباده یزد را در قبضه اقتدار شاه نظام کرمانی نهاد. مشارالیه در شهر سنه تسع و عشر و ثمانمائے به خطه فردوس نشان یزد خرامید و بساط عدالت و نصفت بر وجنات احوال اهالی و رعیت گسترد. و در ایام اختیار به ساختن عمارات خیر جازم گردید و نخست مسجد جامع کبیر را که از جمله احداث مرتضی اعظم

امجد سید رکن الدین محمد بود و به گنج سفید بود به کاشی تراشیده الوان تزیین نمود [۱۳۲ب] و در کتابه سوره «انافتحننا» ثبت فرمود و در شاه نشین گنبد مقصوره محرابی از مرمر بکار گذاشت و در پیش طاق صفه «دوازده امام» به کاشی مثبت ساخت و بر بالای شرفه طاق آیه کریمه «واذیرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم» به کاشی نیز بنوشت .

در زبان خاص و عام آن دیار مذکور است که چون شاه نظام اراده نمود که گنبد مقصوره و صفه را به کاشی منقش سازد و در کتابه سوره «انافتحننا» ثبت نماید بجهت نوشتن کتابه از مولانا بهاء الدین هزاراسب که سرآمد خوشنویسان آن زمان بود التماس نمود . مولانا که در آن وقت سن شریفش از هشتاد متجاوز شده بود تعهد آن اثر نمود . در همان شب در عالم رؤیا به خدمت سرخیل انبیا و اشرف اصفیا اعنی حضرت با رفعت خاتم المرسلین صلوٰة الله و سلامه علیه و آله مشرف گشته آن حضرت او را به نوشتن کتابه امر فرمودند . او ضعف باصره و رعشه دست را عرض نمود . [۱۳۳الف] حضرت قلمی تراشیده باو شفقت فرمودند . چون از خواب درآمد قلم را در دست خود یافت و به خدمتی که مأمور شده بود قیام نمود ، و الحق چنان نوشته که خوشنویسان از مشاهده آن انگشت تحیر به دندان دارند .

و بریمین صفه و گنبد مقصوره جماعتخانه عالی بنا فرمود که از رفعت فلك فرسایش خیمه مینا فام سپهر خجل گردیده و [از] لطافت ابنیه رفیعش قصر خورنق پرده احتجاب بر رخسار کشیده ، شعر :

قبة افلاك پیش طارمش نا مرتفع

روضه فردوس پیش ساختش نا دلپذیر

آسمان را از فروز سقف مرفوعش مدار

اختران را بر حریم صحن میهنش مسیر

پر عجایب چون سپهر و پر بدایع چون بهشت

بلکه آمد این و آن بانسبت قصرش قصیر

واضع تقدیر اساسش را مگر ترتیب داد

ورنه وضعی اینچنین هر گز که آرد در ضمیر

- ۵ و در صحن مسجد پایابی حفر کرد و به خشت پخته و کاشی مزین گردانید ،
و آب محمود آباد جاری ساخت . و پنجره آهنین بر سر پایاب در صحن مسجد گذاشت و
فراشخانه بر در مسجد ساخت و بیرون در اصل مسجد کاروانسرای بود که ریسمان -
فروشان در آنجامی بودند ، [۱۳۳ ب] خراب نموده ساحت در مسجد کرد و ده دکان
از یمین و یسار آن ساز داد و در میان ساحت حوضی ساخته آب تفت در آن جاری
نمود و در کتابه در گاه مسجد القاب خاقان سعید میرزا شاهرخ سلطان به کاشی تراشیده
ثبت نمود . و نیز در مسجد چاه آب سرد کننده چاهخانه بساخت و منقش کرد و
اشرف علمای ایران و افضل فضلالی دوران مولانا شرف الدین علی مخدوم حسب -
الالتماس شاه نظام طوطی طبع شکر افشانش به نظم این ابیات لطافت آیات زبان
بیان بگشاد ، **نظم :**

- | | |
|--|--|
| <p>۱۵ یوسف ما نمود جلوه ز چاه
ساغر کام پر ز گوهر شد
آب رفته به جوی باز آمد
ملك را داد عدل شاه نظام
صورت زمزم است و بیت الله
۲۰ کز صفا نیست مروه را ثانی
سلسبیل مراد کرد سبیل
[۱۳۴ الف] : رنه عالم پرازلال عطاست
گفت ازین رمز نکته وافی^۱</p> | <p>شکر کز دور چرخ و گردش ماه
یمن اقبال شاه یاور شد
گردش چرخ سازگار آمد
فسحتی یافت عرصه اسلام
در چنین موضعی شریف این چاه
در کش از صدق صاف ریحانی
ساقی بزم عیش نیست بخیل
غافل از تشنه ماند جرم اوراست
عارف پاک مشرب صافی</p> |
|--|--|

ما چنین تشنه و زلال وصال همه عالم گرفت مالا مال
 سال تاریخش ای ستوده صفات «چاه خیرست» و «نوشم آب حیات»
 گر نگشتی ز سر کار آگاه در شمار آر «گنج دولت شاه»
 کین سه فال نکو ز روی حساب هشتصد و نوزده بود دریاب

جولان کردن جواد خوش رفتار بنان در فضای احوال

دستور عدالت بنیان خواجه عمادالدین مسعود

بر ضمیر منیر صدرنشینان مسند وزارت و مجلس آرایان بزم عمارت که به
 حقیقت جام جهان نما عبارت از آنست، پوشیده نماناد که عالی جناب اعظم سعید
 دستور اعلی اقدم حمید، قدوة وزرای عاقبت محمود خواجه عمادالدین مسعود
 ۱۰ اباعن جد در سلك اشرف و اعیان انتظام و بامر وزارت خطه جنت فضای یزد قیام
 داشته‌اند و پیوسته دوحه آمل اهل فضل و کمال از پرتو آفتاب عنایت ایشان مثمر
 و بارور و درخت بخت ارباب [۱۳۴ب] اشرف و اعیان از قطرات غمام التفاتشان
 سرسبز و سایه گستر بوده‌اند و نسبت نسب گرامی ایشان به چند واسطه به تمیم
 صاحب رایت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب و مظهر العجایب
 ۱۵ علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه می‌رسد. و آن جناب به نهایت دین داری
 و پرهیز گاری معروف به اصناف سیر سنی و شیم مرضیه و اخلاق حمیده و اطوار
 پسندیده موصوف بود، و در تکمیل اسباب حشمت و بزرگی از وزرای زمان خود
 ممتاز و مستثنی می‌نمود و به اشاعة خیرات و ساختن عمارات به غایت مایل و رغب
 بود. در ایام اختیار بلکه در زمان اقتدار بقاع خیر مانند مسجد و مدرسه و مصنعه
 ۲۰ و حمام و غیر ذلک بنا فرمود. لاجرم عنایت سبحانی اشعه قصر اقبالش را مانند نور
 آفتاب به اوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه مبانی روزگار باقی
 و پایدار ماند، بیت :

در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار

[۱۳۵الف] باقی به ذکر خیر بودن نام آدمی

وفات دستور خجسته صفات درشهور سنه ثمان و ستین و ثمانمائیه اتفاق افتاده، مصراع:

روح پاکش غرقه انوار باد

ذکر عمارتی که معمار همت وزیر خجسته صفات عاقبت محمود

خواجه عماد المله والدين مسعود در دارالعباده يزد ساخته

- معماران مهندس و هنرمندان مؤسس حسب الاشارة وزير صافی ضمير نخست
- در «محلّه در مدرسه عبدالقادریه» محاذی خانه سیداعظم سید غیاث الدین علی طرح
- خانه مشتمل بر چند خرگاه وطنی و ایوان و سرابستان از دیوان خانه و حرمرسا
- انداخته در جنب آن مسجدی مروح منقش بساخت و امام ومؤذن و حافظ به جهت
- سرکار مسجد تعیین نموده و در رونق آن مساعی جمیله بجای آورد. بنا بر تقدیر
- ایزدی به تاریخ بیست و سوم فروردین ماه جلالی سنه ستین و ثمانمائیه به سبب ورود
- سیل بنای آن عمارات از هم فرو ریخت، بیت:
- عمارت دل ویران دردمندان است عمارتی که بدان تکیه می توان کردن
- و نیز در جنب خانه گنبدی عالی منقش تمام به کاشی تراشیده هفت رنگ
- مانند گنبد گردون مرتفع و سقف مقرنسش بسان طاق فلک فیروزه فام به جهت
- مدفن خود و پدر عالی مقامش ساخته [۱۳۵ب] که تا غایت از تزلزل نوایب زمان
- مصون و بنای خجسته صفاتش از تخیل حوادث دوران مأمون مانده و اتمام آن
- در شهر سنه اربع و اربعین و ثمانمائیه اتفاق افتاد. و در همان سال در سر چهارمنار
- به موضع سرکوچه بهرک پایایی ساخته که آب «گردفرامرز» درو جاریست و تمام
- را به آجر کرده. و مسجدی نیز در آنجا ساخته و کتابه به کاشی تراشیده بر درگاه
- پایاب نصب نموده، اگر تشنه لبان بادیّه غفلت به سرچشمه خیرات ره نبرده باشند
- قدم همت در راه گذاشته در جنب بقعه ملک تیه به دیده بصیرت نظاره نمایند.
- برالواح خاطر فیض الجود واقفان انساب و محققان سلسله اکابر و اشراف به
- دستیاری کلمک بلاغت ایاب می نگارد که لله الحمد والمنة که در سنه اثنی و ثمانین و الف
- هجریه که این بی بضاعت به تألیف این نسخه قیام داشت چند نفر از اعظام اولاد امجاد
- دستور عدالت شعار که به سبب وفور حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان در خطه

بهشت نشان یزد علم مفاخرت افراخته برمسند عزت تمکن دارند [۱۳۶ الف] از اولاد اناث مهر سپهر سیادت و احسان، آفتاب آسمان نقابت و ایقان سلاله دودمان سید المرسلین صلوات الله الملك المبین **میرزا محمد کاظم دادایی** که سیدی عظیم الشان و فاضلی متعالی مکانست و زبان خنص و عام به مضمون این بیت که در شان او آیتی است گویا، **بیت :**

ای نور سیادت از جبینت روشن

از طور تو ظاهرست اخلاق حسن

و از اولاد ذکور عالی جناب نجانب پناه تولیت دستگاه جامع الکملات **شهابا مولانا عبدالله** متولی است که به زیور شرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته، و دیگری حکمت و فضیلت دستگاه خلف الحکما و النجباء **میرزا سالك الدین محمد** است که در میدان حذاقت گوی مسابقت از اطبای زمان ر بوده .

ذکر سردفتر و زرای آفاق فهرست مکارم اخلاق

خواجه ضیاء الدین محمد

۱۵ خلف صدق خواجه عماد الدین مسعودست و به حسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوف و به جمع نفایس اموال و افزائی ابطال رجال در میان وزرای عالی مقدار مشهور و معروف بود . بعد از فوت والد عالی شان حسب الحکم فرمانروای ایران خلف وزارت پوشیده قدم بر مسند جلالت نهاد [۱۳۶ ب] و بی شایبه تکلف و سخنوری آن دوحه چمن سروری در رعایت رعیت کما ینبغی قیام نموده دقیقه ای از لوازم عدالت و نصفت فرو گذاشت نمی کرد، و به دلالت هادی ارشاد در زمان اقتدار به ساختن عمارات راغب گردید و نخست در «محلّه شهرستان» داخل شهر که منزل والد بزرگوارش بود عمارات عالی از حرم سرا و دیوانخانه در نهایت تکلف و صفا [ی] تمام به طلا و لاجورد منقش بساخت و آن منازل در حال تحریر این نسخه که دو مرحله از سنه اثنی و ثمانین و الف گذشته در تصرف و

محل سکنی عالی جناب تولیت دستگاه **شهاب‌امولانا عبداللہ** متولی است که در سلك اولاد آن جناب انتظام دارد. و دیگر آن وزارت پناه در حوالی خانه مزبور مصنعہ [ای] چون حوصله ارباب سخا وسیع ساخته و مشهور گشته به «مصنعہ خواجہ» و در جنب منزل مذکور حمامی بنا فرموده به اتمام رسانید و اکنون از آن جز نام و نشان نمانده. و همچنین در مقابل حمام خواجہ جمال الدین خواری به تاریخ سنہ خمس و اربعین و ثمانمائہ مصنعہ وسیع ساخته [۱۳۷ الف] که از آب تفت مملو گشته مردمان مستفید می گردند. اما این لب تشنہ وادی سرگردانی به سرچشمه آن پی نبرده که به دوستان نشان دهد.

و نیز در «محلہ در مدرسه» به قرب مدرسه امیر آخوریہ دیوانخانہ [ای] به غایت مرغوب مشتمل بر طنبی و ایوان و شاه نشین ساخته منقش ساخت و بادگیری به بادبانی بداشت و اشعار اشرف العلما مولانا شرف الدین علی مخدوم بر سبیل تبرک در کتابہ ثبت فرمود، **مثنوی:**

وقت صبحم خرد نامور	کرد خطابی که زهی بی خبر
چند بہر آرزویی رو کنی	روی هوس این سو و آن سو کنی
دست تصرف ز جهان باز گیر	کین نہ خرابیست عمارت پذیر
روح «نظامی» بہ دعا شاد کن	وین سخن از گفته او یاد کن:
«صحبت گیتی کہ تمئی کند	با کہ وفا کرد کہ با ما کند»

چون بہار عمر و زندگانی آن وزیر آصف صفاتی از آفت صرصر خزانہ پژمردگی یافت تزلزل بہ قواعد آن عمارات افتاده در اندک زمانی از ہم فرو ریخت. و از جمله عمارات [۱۳۷ ب] خواجہ ستودہ خصال دیگری «میدان خواجہ» و «بازار مسگران» و «کاروانسرای خواجہ» و «کا کین و چهارسوق در کاروانسراست کہ بین - الجمهور مشہور و در نظر بینندگان ظاہرو ہویدا است. و دیگری «باغ خواجہ» واقعہ در قصبہ مہریجرد کہ در لطافت و خوبی نمونہ ای از باغ جنت است.

خلف وزیر عاقبت محمود خواجہ عماد الدین مسعود

ولدارشد خواجہ ضیاء الدین محمد است و بہ صفت سلامت نفس و لطف طبع و حسن

خلق و مکارم اخلاق معروف و به اکتساب کمالات [و] فضایل انسانی معروف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات و عبادات صرف می نمود. چون والد بزرگوارش از جهان گذران به فضای جنان انتقال نمود پادشاه زمان و فرمانفرمای ایران آن جناب را منظور عنایت و رعایت فرموده منصب جلیل القدر وزارت دارالعباده یزدرا بهر ای صواب نمایش مفوض فرمود. خواجه ستوده خصال به واسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر از امر وزارت استعفا نموده دست از آن کار بازداشت و مضمون این بیت را که ، بیت :

[۱۳۸ الف] ز منصب روی در بی منصبی نه

که از هر منصبی بی منصبی به

۱۰ مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر اذخار مثوبات اخروی گماشت و در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دارالعباده یزد به وظایف طاعات قیام می نمود و چون اجل موعود در رسیدن در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از مهمان روح باز پرداخت .

ذکر احوال صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد طاهر وزیر

۱۵

در بعضی از تواریخ به نظر رسیده که در سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه حسب فرمان قضا جریان خاقان سعید سلطان شاه رخ میرزا وزارت خطه یزد به دستور حمید خواجه شمس الدین محمد طاهر مرجوع گردید . مشارالیه بدان ملک آمده بنای کار بر عدالت نهاد و خاص و عام را به درم و دینار خشنود ساخت. و در سرریگ در جنب مدرسه کیا شجاع الدین بازاری ساخت مشتمل بر پنجاه دکان و در حوالی « خان امیرسام » کاروانسرائی بنا نهاده به اتمام رسانید و بعد از چند وقت دست از شغل و عمل کوتاه نموده در زاویه عقبی منزل گزید .

۲۰

گفتار در بیان مجملی [۱۳۸ب] از احوال عالی جناب

غفران پناه صاحب اعظم خواجه معین الدین علی میبدی

آن حاوی فضایل و کمالات از عظمای اشراف و اعیان خطه یزد بود و به-
فضیلت و دانش ممتاز و مستثنی، و جمال حال خجسته صفاتش به حلیه عدل و راستی
مزین و محلی، ذات فایض البرکاتش به ادای وظایف طاعات و عبادات موصوف و
اوقات فرخنده ساعاتش در تقویت ارکان ملت بیضا و ترفیه حال برایامصروف. در
آن اوان که آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده زمام سلطنت
آذربایجان و عراقین و فارس به کف کفایت و فرمانروایی خاقان اعظم میرزا جهان شاه
قرار گرفت و خلعت وزارت خطه بهشت رتبه یزد به قامت قابلیت آن جناب راست
آمده بر وساده حکومت و وزارت و استقلال تمکن یافت و پرتو انوار عدالت و
مرحمت بر و جنات روزگار اهای آن دیار تافت و چون زبان زمانه ندای این
ترانه که، شعر :

داد مظلومان بده مقصود محرومان بدار

دین و دنیا را بدین راه و روش معمور دار

به گوش هوشش رسانیده بود لاجرم در مدت وزارت یکسرموی از مضمون آن تجاوز
نمود [۱۳۹ الف] و چون همت والانهمتش به ترفیه حال کافه برایا مقصور
بود خوانق پاکیزه با صفا از برای صافی دلان ولایت پناه و صوفیان صفة صفوت
اتصاف «الان اولیا الله» ترتیب داده تا طالبان حقایق و قاصدان دقایق به میامن انقباس
شریفه ایشان به مقاصد و به مطالب می رسند و آثار انوار و احوال و اوقات ایشان
ضمیمه سعادات صوری و معنوی می گردد و وظایف و ادراکات^۱ ارباب مدرسه و خانقاه
نیز مرتب ساخته تا طلبه از مطالعه علوم و درویشان از اوراد و اذکار خود باز نمایند.

ذکر عمارات صاحب الخیرات والمبرات الموفق بتأیید

الملك الولی خواجه معین الدین علی

- در تاریخ جدید یزد مذکور و مسطورست که قریه «بفرویه» که از دیهات مشهوره یزد است مدتی بود که به سبب ورود سیل خراب و مجاورین آنجا متفرق گشته بودند. در سنه تسع و خمسين و ثمانمائه عالی جناب وزارت قباب همت به-
 ۵ تعمیر آن گذاشت و چون مکان سابق و عمارات آن قابل عمارت و تعمیر نبود بريك طرف قریه که متصل صحرا بود طرح دیه انداخته خیابانی ترتیب داد و آب جاری نمود و بر دو طرف نهر آب بیوتات و مساجد و بساتین [۱۳۹ب] و حوانیت و حمام ساخت، و رعایا که تفرقه به حال ایشان راه یافته به اطراف و جوانب رفته بودند طلب نموده به زراعت و عمارت مأمور فرمود و آن محل را به معین آباد موسوم ساخت
 ۱۰ و الحال به دستور پیش به «بفرویه» اشتها دارد. و در قریه فیروز آباد میبید حمامی نیکو به اتمام رسانید. و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه در مقابل مزار منور سلاله آل طه و یس امامزاده واجب التعظیم امامزاده ابو جعفر محمد علیه التحیه و التسلیم مدرسه عالی اساس طرح انداخته موسوم نمود به مدرسه معینی و حجرات تحتانی و فوقانی به ترتیب
 ۱۵ نموده گنبدی رفیع برافراخت و دری مقابل مزار منور مفتوح کرده و پایابی در میان مدرسه حفر نموده آب جدید جاری نمود و بسیاری رقبات و املاک وقف سرکار مزبور نمود. و در همین سال در قریه فیروز آباد میبید خانقاه عالی ساخت و چندان از قری و مزارع بر آن وقف نمود که محاسب و هم از تعداد آن به عجز اعتراف نمود.
 و پادشاه زمان میرزا جهانشاه هر ساله مبلغ ده هزار دینار کپکی به سیورغال متولی خانقاه انعام و مقرر فرمود که صرف اخراجات اطعام فقرا و مساکین شود. و نیز
 ۲۰ دستور مکرم «مزار زنگیان» و مدرسه جنب آن عمارت نمود.
 برواقان سلسله انساب مخفی نماناد که عالی جناب خواجه معین الدین علی جد اعلاى نتیجه الاکابر و الاهالی میرزا عبدالرشید منجم بوده.

ذکر احوال [۱۴۰ الف] خواجه محمد شریف طهرانی

- در «تاریخ جهانگیری» که به «اقبالنامه» اشتباه دارد مذکور و مسطورست که خواجه محمد شریف طهرانی در مبادی حال وزیر محمد خان تکلوحا کم خراسان بود و بعد از فوت محمد خان به خدمت پادشاه^۵ جم جاه شاه طهماسب صفوی بهادر خان پیوست و خاقان کامیاب وزارت یزدرا باو تفویض فرمود. بعد از مدتی از وزارت یزد، معزول گشته حسب فرمان قضا جریان وزارت دارالسلطنه اصفهان باو رجوع گردید و چون از آن شغل ملول گردید عازم سفر آخرت شد.
- از مشارالیه دو پسر ماند: نخستین **آقا طاهر** و ثانی **میرزا غیاث بیک**، و صبیۀ میرزا علاءالدوله پسر آقا ملا در حباله نکاح میرزا غیاث بیک بود. بعد از فوت پدر میرزا غیاث بیک با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قندهار صبیۀ دیگر حق تعالی به وی ارزانی داشت و در فتح پیور به سعادت زمین بوس پادشاه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه ناصیه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت به دوام خدمت و جوهر رشد [۱۴۰ ب] به والامنصب دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت. و در لاهور علیقلی بیک استاجلو که در بلاد ایران به امر سفره چی گری شاه اسمعیل ثانی سربلندی داشت از جانب عراق آمده در سلك ملازمان پادشاه جهان ۱۵ انتظام یافت و به حسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیک را که در قندهار به وجود آمده بود به وی نسبت دادند. و در آخر به خدمت جهانگیر پادشاه پیوسته به خطاب «شیرافکن» و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود. بعد از جلوس جهانگیر پادشاه در صوبه بنگاله جاگیر یافته بدان صوب رفت و به خیالات باطل قطب الدین صاحب صوبه بنگاله را کشته در آخر به جزای عمل خویش گرفتار آمده آواره ۲۰ بادیۀ عدم گردید. و به موجب حکم پادشاهی صبیۀ میرزا غیاث بیک [را] که در حباله نکاح شیرافکن بود روانه درگاه والا ساختند و در آن حین میرزا غیاث بیک به خطاب اعتماد الدولگی سربلندی یافته بود و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال به استقبال شتافت، طالع از کران خواب بیدار شد، سعادت

روی آورد، دولت حجله آراست، زمانه به مشاطگی پرداخت، هوس گل کرده امید بر خود بالید، [۱۴۱ الف] آرزو هر سو هجوم آورد [ه] درهای بسته را کلید آمد [و] دل‌های خسته را دوا شد. بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز به نظر دور بین آن حضرت مقبول آمده در سلك پرستاران حرمسرای پادشاهی انتظام یافت، آنآ فآنآ پایه عزت و قبول و ارتفاع و اعتلا پذیرفت. نخست «نورمحل» نام کردند و پس از روزی چند خطاب نور جهان بیگم عنایت شد. جمیع خویشان و منتسبان او به انواع مراحم و نوازش اختصاص یافتند و برادر بیگم به خطاب «آصفخانی» مخاطب گردید به غیر از خطبه، دیگر آنچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود همه به فعل آمد و جمیع امرا به کورنش آمده گوش به فرمان داشتند، سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود، شهر:

به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور

به نام نور جهان پادشاه بیگم زر

و طغرای فرامین چنین نقش کردند: «حکم علیه‌عالیه مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه»، و رفته رفته کار به جایی کشید که از پادشاه به جز نامی باقی نماند. از خوبی و نیک ذاتی بیگم چه نویسم؟ هر جا درمانده بیچاره را عقده پیش آمد و به خدمت او ملتجی گشت گره از کار او گشوده کامیاب مراد ساخت [۱۴۱ ب] و هر کس که به درگاه او پناه برد از آسیب و ظلم و ستم محفوظ ماند و هر جا دختری بود بیگم به قصد ثواب عروسی کرده در خور حالت او جهاز لطف فرمود و می‌کن که در عهد دولت خویش پانصد دختر را به ثواب عروس کرده باشد.

و بنا بر توجهات پادشاهان والاشان هندوستان بهشت نشان برادران و اقوام بیگم به مناصب بلندارجمندی یافتند، خصوصاً قدوة خوانین بلند مکان آصف خان برادر نواب بیگم در زمان سلطنت و فرمانروایی پادشاه صاحبقران شهاب الدین محمد شاه جهان غازی به منصب نه هزاری ذات و نه هزار سوار دو اسبه و سه اسبه

سرافرازی بافت و مداخل و یافت او هر ساله چهل و دولک و پنجاه هزار روپیه می شده که به حساب رایج ایران مبلغ صد و سی و سه هزار و سیصد و پنجاه تومان شاهی بوده باشد .

ذکر مجملی از احوال مقرب الخاقانی سلمان الزمانی

آقا جمال الدین محمد المشتهر به مهتر جمال

۵

آن جناب وزیری بود به متانت عقل مشهور و به اصابت رای موسوم و مذکور .
دلایل کیاست و کاردانی و شواهد فراست و مهربانی بر چهره افعال و ناصیه احوالش
لایح و مآثر اخلاص و هواداری و میامن اختصاص و رضا جوئی در مساعی جمیله
و اجتهادات جلیله اش ظاهر و واضح . زبان زمان در وصف مقالش بدین کلام ترنم
نمودی [۱۴۲ الف] و در ادای شمه ای از اوصاف قدر و جلالش به این ابیات توسل
جستی ، شهر :

ای آصفی که صاحب دیوان چرخ را
در مجلس تو منصب بالا نمی رسد
آنجا که کاتبان تو تحریر می کنند

۱۵ حکم قضا به صاحب جوزا نمی رسد

آقا جمال الدین محمد در زمان سلطنت خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه
طهماسب بهادر خان در اردوی معلی به منصب مشعلچی باشی گری سرافراز بود و
چون خاقان کامران نقد اخلاص و دولتخواهی و قابلیت او را در امر مملکت داری
بر محك امتحان زده بود رای جهان آرا که هنگام تدبیر در سرانجام ملك داری گوئیا
نسخه لوح تقدیر بود به فحوای این مضمون که ، بیت :

۲۰

خدا ترس را بر رعیت گمار

که معمار ملك است و پرهیزگار

آن جناب را به منصب جلیل المرتبه وزارت خطه بهشت رتبت یزد سر بلند
گردانید . وزیر عاقبت محمود چون بدان بلاد شتافت به دلجویی سادات و اکابر

و اهالی و دهاقین و رعایا و مستحقین همت گماشت . و چون می دانست که هر تخمی که در مزرعه عمل بکارند بسی بر نیاید که بر آن بردارند به جز نیکویی [۱۴۲ب] کاری نمی کرد ، شعر :

خواهی که ترا هیچ بدی ناید پیش

تا بتوانی مکن بدی از کم و بیش

چون نیک و بد تو با تو می گردد باز

بنگر که چکار می کنی در حق خویش

لاجرم در مدت حکومت خاطری ازو آزرده نشد و از بام تا شام در مسند وزارت نشسته اوقات را به کارسازی خلاق صرف می نمود و به قدر مقدور به احوال رعیت و زیردستان باخبر می بود. در آن حین همت والانهمتش به ساختن عمارات جاریه بر تو شعور انداخت و به عمارت مسجد جامع کبیر راغب گردید . در افواه خاص و عام مشهور و به زبان اهالی آن دیار مذکور که وزیر عدالت آیین در جمعه ای از جمعاعات به مسجد جامع آمده بعد از ادای وظایف طاعات و عبادات بر در مسجد نشست و در ساختن عمارت متأمل بود . ناگاه شخصی - که مشهور بود به خواب دیدن و از مافی الضمیر مردم خبر کردن - حاضر گشت . وزیر موفق باو گفت که ما را اراده امریست ، در خواب دیده صورت آن بیان نمای. آن شخص در همان مکان تکیه داده بعد از زمانی برخواست و گفت در عالم مثال دیدم که دوشمع سبز در دست داشتی و در دو گوشه در گاه [۱۴۳الف] گذاشتی . وزیر او را انعام فرموده شروع در عمارت مسجد جامع نمود . از همت عالی نهمتش بر دو رکن طاق سر در گاه اصل که ، مصرع :

طاق بودی طاق اگر جفتش نبودی کهکشان

دو منار بر سوی آسمان کشیده نداء «ان آثارنا تدل علینا » به چهار رکن عالم

رسانید و قبه ای بالای قبه گنبد مقصوره به اتمام رسانید ، مصرع :

فرد بودی قبه گر گردون نبودی ثانیث

و زیلوهای به تکلف به جهت فروش مسجد مزبور ترتیب داد و بعد از فراغ از آنها در حوالی مصلی عتیق کاروانسرای ساخته و تا غایت آباد و به «سرای مهتر جمال» اشتها دارد و در افواه مذکورست که قناته جمالاباد عز آباد در محله مشهور به کمالاباد نیز از آثار وزیر عدالت شعارست. و در اهرستان به قرب باغ شاهی باغی ۵۰ احداث نمود موسوم به جمالاباد و در وسط آن عمارتی که رشك قصور بود بنا فرمود و در گاهی عالی ترتیب داده قطعه‌ای که مشتمل بر تاریخ اتمام بود به کاشی مثبت ساخت، این دویست که در حین تحریر به خاطر بود زینت این اوراق گشت،

قطعه:

۱۰ جمال‌الدین محمد بنده شاه

چو کرد اتمام این زیبا عمارت

پی اتمام تاریخش خرد گفت

جمالاباد بادا رشك جنت

چون مدتی در امر وزارت و حکومت قیام نمود روزگار رقم عزلیت بر صفحه عملش کشیده به اردوی معلی شتافت و در مهمی که سابقاً به او تعلق داشت استقلال ۱۵ یافت. مشهورست که روزی در بارگاه عرش اشتباه شاهی ایستاده بود. شخصی عریضه داد. پادشاه کامیاب باو اشاره نمود که گرفته بعد از مطالعه مضمون به عرض اقدس رساند. مهتر جمال [۱۳۴ ب] چون امی بود عرضه داشت که چیزی نخوانده‌ام. خاقان منصور فرمود که تو با بی‌سوادی بلده دلگشای یزد که عروس جهان و رشك روضه رضوان است خراب ساختی. بی تأمل در جواب گفت که اینهم گناه منست. ۲۰ پادشاه شکفته گشت و او را به وزارت مشهد مقدس معلی سرافراز ساخت. مشارالیه مدتی در بلده طیبیه به امر وزارت قیام داشت و مدرسه پایین پا حوالی مسجد جامع ساخت و املاک بسیار بر آن وقف نمود و تا کنون دایرو محل توطن طلبه علوم است.

جولان کردن کمیت واسطی نژاد در عرصه صحایف احوال
زبدۃ الاکابر والاهالی میرزا عبدالله ولد
میرزا سلمان جابری

زمزمه این ندا بگوش هوش ارباب جاه و جلال می‌رساند که آن جناب
وزیری بود با رای پیرو بخت جوان. دیده گردون تیز گرد در مدت سیاحت مانند
او دستوری بر مسند وزارت ندیده و گوش هوش عطارد صفت نصفت نهادی مثل او
در عرصه زمان نشنیده، شعر :

چشم گردون صورت و معنی ندیدست این چنین

بر چنین معنی و صورت [۱۴۴ الف] آفرین باد آفرین

میرزا عبدالله ولد اکبر میرزا سلمان اعتماد الدوله بود که نسبت نسب به
عبدالله جابر انصاری درست می‌نماید. میرزا سلمان در زمان سلطنت پادشاه مغفور
شاه اسمعیل ثانی به امداد بخت با سعادت و به دستگیری استعداد و قابلیت
نخست به منصب نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه سرافرازی یافت و بعد از اندک
زمانی کو کب طالعش از اوج اقبال طلوع نموده قدم بر مسند وزارت اعظم نهاده
اعتماد الدوله لقب یافت و حکم شهریار جهان نفاذ یافت که آن عالی مقام در مجلس
دیوان به جهت تعظیم امرای عالی‌شان قیام نماید. و در زمان خاقان سکندرشان به
همان دستور بر متکای وزارت تکیه داده به مرتبه ایالت رسید و صاحب طبل و علم
گردیده وزارت با ایالت جمع نمود و صبیّه اودر حباله نکاح نواب جهانبانی سلطان
حمزه در آمده بدین جهات پایه قدر و منزلتش ارتقاع یافت.

میرزا عبدالله که پسر بزرگتر آن وزیر عطارد نظیر بود و به زیور قابلیت و کمال
آراسته، مستغنی از ذکر اوصافست. در ابتدای دولت والد [۱۴۴ ب] به منصب
جلیل‌القدر وزارت یزد معزز گردید. بعد از ورود بدان ملک لوای عدالت افراشته
در فیصل مهمات رعایا و عجزه و مساکین غایت سعی زعایت می‌نمود، تا آنکه معمار
همتش به ساختن عمارات دلالت نمود. در حوالی «چهارسوق» به جنب «دارالفتح» باغی

بود مشجر و مکروم با بسیاری از خانه‌های یهودان که در حوالی آن بود مالک گردیده طرح کاروانسرای عالی انداخت و حجرات تحتانی و فوقانی به ترتیب داده دو دروازه گشود: یکی مقابل حمام وزیر و دیگری به جنب چهارسوق کهنه، و موسوم نمود به «خان دولت» و بازاری بر در سرا ساخته به «بازار علاقه بندان» شهرت یافت. و از سرای سلطان محمد تا حوالی «حصار» شارع را عریض و پهناور^۱ گردانیده برجی عالی ساخته دروازه شهر قرار داد و «درب دولت» نام نهاد. و چون در همان سال از شغل وزارت ملول گشته بلکه زمانه رقم عزل بر صفحه عملش کشیده به اردوی معلی رفت، اهالی شهر آن دروازه را مبارک ندانسته مسدود نمودند. و در همان ایام کاروانسرا به عنوان تصرف شرعی به سرکار نواب مستطاب خورشید احتجاب ناموس العالمین [۱۴۵ الف] علیه عالیّه زینب بیگم صبیّه خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب ۱۰ بهادر خان متعلق گشت. و در سنه خمسین و الف هجری نواب علیه عالیّه خان مزبور را به خاقان فردوس مکان علیین آشیان سلطان شاه صفی انارالله برهانه پیشکش نمود. و الحال داخل خالصجات سرکار خاصه شریفه است. و همچنین آن وزیر با تمکین در اهرستان به قرب «محلّه بیوک» (کذا) به جهت آرامش این جهان خانه عالی اساس طرح انداخته در عمارات تکلف بیشمار نمود و الحال خرابی تمام به حال ۱۵ آن راه یافته.

القصة بعد آنکه دستور عالی قدر به اردوی معلی رسید به وزارت شاهزاده عالم و عالمیان حمزه میرزا ارجمندی یافت و برادر کهترش **میرزا نظام الملک** مقرب الحضرت و انیس الدوله گشته پایه قدر و منزلتشان از ایوان کیوان در گذشت. میرزا سلمان اعتماد الدوله و والد ایشان وجود بعضی از امرای عالیشان را ۲۰ خار گلزار دولت خود می دانست، با امرا سلوک پسندیده نمی کرد و در فکر دفع آن جماعت ساعی گردید. قورچی باشی و سایر امرا از اطوار او بی طاقت گشته به جهت دفع او فرصت می جستند. تا آنکه در شهر سنه تسع و ثمانین و تسعمائه که به سعی علی قلی خان شاملو بیگلر بیگی [۱۴۵ ب] خراسان خاقان و افراتشام گیتی ستان بر تخت

سلطنت آن مملکت جلوس نمود ، شعر :

یافته در خطه صاحب‌دلی سکه نامش رقم عادل

رایان جاه و جلال خاقان سکندرشان به جهت برهم خوردگی بلاد خراسان
متوجه آن طرف گردید و از فرّ و صول و نزول موکب کواکب شعار ظاهر بلده
فاخره هرات از رتبت بر سقف طارم فیروزه حصار تفاخر نمود . بعد از روزی چند
میرزا سلمان اراده سیر گازرگاه کرده با کوکبه [ای] که چشم روزگار شبیه آن
ندیده بود سوار شده متوجه گردید . امر او خوانین پسران و اقوام و ملازمان خود را
با گروه انبوه از راه دیگر به جهت قتل میرزا سلمان به آن محل روانه ساختند . پرتو
این خبر بر پیشگاه شعور او تافته در کمال اضطراب خود را به دولته خانه همیون
انداخته حقیقت حال به عرض پادشاه بی مثال رسانید . جماعتی که به قصد او کمر
بسته بودند از مراجعت مشارالیه آگاه گشته کس به خدمت پادشاه فرستاده عرضه
داشتند که عصیان و طغیان امرای خراسان به سبب تحکّمات اعتمادالدوله است و
حالا قزلباش پرده از روی کار برداشته اند ، اولی آنست که او نیز دامن از منصب وزارت
فراهم آورده در گوشه نشیند ، [۱۴۶ الف] حسب الاستدعای امرای میرزا سلمان و
میرزا عبدالله و میرزا نظام‌الملک مقید و محبوس گشته اسباب و مایعرف ایشان به
تصرف دیوان درآمد ، و بعد از دوسه روز وزیر آصف مقام از لباس حیات عاری گشته
از دست ساقی اجل جام هلاکت نوشید .

بعد از واقعه شهادت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا میرزا عبدالله از
حبس خلاصی یافته به شیراز رفت و با فساد او ذوالقدران فارسی جمعیت نموده
امرای آن حوالی با میرزا اتفاق نموده رقم عزل بر صفحه حال علی خان حاکم
آنجا کشیده مهدیقلی خان شادی تکلو را در میانه خود به ایالت و خانی
برگزیده اسباب و جهات علی خان حاکم سابق را به تصرف درآوردند . علی خان
در آنوقت در اردوی معلی بود ، ازین اخبار بی آرام گشته متوجه شیراز شد .
چون به حوالی شهر رسید مهدیقلی خان و آقایان ذوالقدر به اشاره میرزا عبدالله

به عزم رزم او به استقبال شتافتند. در حمله اول ملازمان علیخان منهزم گردیده مشارالیه به قتل آمد.

بعد ازین حرکت میرزا عبدالله و مهدیقلی خان از ارکان دولت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزاخایف و هراسان گشته کس به خراسان به خدمت خاقان گیتی ستان و مرشد قلیخان فرستاده خود را منسوب به ملازمان [۱۴۶ب] عتبه شاه‌ی ساختند. از جانب خاقان گیتی ستان و مرشد قلی خان رقم وزارت دیوان اعلی به اسم میرزا عبدالله و ایالت شیراز به اسم مهدیقلی خان عز صدور یافت. اما ایشان ملاحظه جانب نواب سکندرشان نموده در فارس تغییر خطبه نکردند و رعایت طریقین منظور نمودند.

۱۰. گفتار در خاتمه احوال میرزا عبدالله

از رشحات سحاب بنان در ضمن وقایع زمان خاقان گیتی ستان تحریر یافته که چون حضرت اعلی شاهی به یمن توفیق باری از ولایت خراسان به جانب عراق آمده در دارالسلطنه قزوین بر تخت سلطنت ایران قرار گرفت میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان وزارت دیوان اعلی در دست داشت، روی امید به آستان ملایک آشیان نهاد. مرشد قلی خان درباره او التفات نموده به خاطر داشت که وزارت اعظم را به میرزا شاهولی ولد میرزا احمد که در سلك وزرای او انتظام داشت رجوع نماید. مقارن آن فیما بین امرای عظام و مرشد قلی خان غبارنقاری ارتفاع یافت و به سعی میرزا عبدالله شعله آتش خشم و کین افروخته گردید. امرا و مقربان در گاه بامیرزا عبدالله در باب دفع مرشد قلی خان [۱۴۷الف] عهد و پیمان در میان آوردند. اما چنانچه در صحایف سابق اشعاری به آن شده کاری از پیش نبردند. امرا و مقربان در گاه ۲۰ به تیغ سیاست خسرو بهرام انتقام مقتول گردیده میرزا عبدالله با میرزا نظام‌الملک برادرش مورد غضب پادشاهی گشته گرفتار شدند و اسباب وجهات ایشان به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. ایشان مدتی در زوایای ناکمی به سر برده تا آنگاه که به سرای باقی شتافتند.

ذکر مجملی از احوال غازی یک و بیان وصول کوکب طالع
او به درجه شرف و اقبال و تغیر مزاج خاقان گیتی ستان
نسبت به وزیر نادان و سوختن خرمن عمر او به آتش
خشم جهان سوز

راویان عجایب حکایات و گویندگان غرایب روایات آورده اند که مشارالیه
وزیری بود به افروختن آتش ظلم و بیداد معروف و به انگیختن غبار فتنه و فساد
موصوف، دوست و دشمن ازو هراسان و خویش و بیگانه نزداو یکسان، بردوستی او
اصلا اعتماد نبودی و به اندک چیزی مردم بزرگ را خفیف و بی اعتبار ساختی،

شعر:

بر افروخت نیران شرّ و فساد

۱۰

بر افراخت اعلام جور و عناد

و هر چند که به این اوصاف اتصاف داشت [۱۴۷ب] لیکن به اصابت رای و
تدبیر و غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور ملک و مال رأیت بی مثلی می افراشت.
در بدایت حال در اردوی معلی به خدمات سرکار خاصه شریفه قیام و اقدام می نمود،
و بعد از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطلع احوالش به پیشگاه ضمیر منیر
خاقانی پر توانداخته منصب وزارت خطه یزد را به وی مفوض ساخت و کما یحب
و ینبغی به تربیت و رعایتش پرداخت و کوکب اقبال آن جناب به اوج اقبال آن جناب
به اوج استعلاء و استقلال صعود نمود سرافرازی رأیت حکومتش بر فراز ملک فرق
فرقد شکست و کمین گشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا و دبور راه

۱۵

آمد شد بر بست، بیت : ۲۰

جهان، وزارت او را به طوع داده عنان

فلک، سعادت او را به فتح گشته ضمان

حقیقت حال آنکه در زمان وزارت او تمامت مملکت خطه یزد در غایت
معموری و آبادانی بود و هیچکس به غیر از او بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم

و تعدی نمی توانست کرد، شعر :

نکردی هیچ آب از باد فریاد

قبای گل نگشتی پاره از باد

آخر الامر به کمال دولت و اقبال مغرور گشت و نخوت و جبروت و ابهت و

باد بروت او از حدّ در گذشت و به نقیر و قطمیر با رعایا و برایا مضایقه نموده
شیوه ظلم و عدوان او رواج یافت. چون حرکات ناشایست و افعال نابایست او
[۱۴۸ الف] از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته متوجه
جان او گشت.

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در وقتی که سپاه سبزه و لاله متوجه

دشت و کوه گردید، شعر :

۱۰

بر خواست به عزم گشت لاله

شد عازم کوه و دشت لاله

زیبنده تاج و سریر از مقر سلطنت روزافزون به جانب مازندران بهشت نشان

نهیضت فرمود، مقارن آن شخصی از اهل اعتبار که قابلیت جلوس مجلس خسرو

سکندر آیین داشت از جانب یزد آمده به عز تقبیل بساط جلالت سرافراز گردید. ۱۵

پس از روزی چند در خلوتی پادشاه عدالت دستگاه حکایتی که دافع ملالت تواند

بود ازو استنطاق نمود و چون او میل خاطر پادشاه را به جانب عجزه و مساکین و

رفع ظلم و زیادتیی ظلم از بیچارگان معلوم داشت صورت احوال نواب و کتّاب هر

بلاد و دیار خصوصاً یزد را به تقریر دلپذیر بر لوح ضمیر همیون نگاشت و گفت

که تمامت اموال آن ملک را وزیر به قبضه تصرف در آورده و ملازمان او ابواب ۲۰

ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده، شعر :

گشاده بر خلائق دست بیداد

ز دست ظلم او عالم به فریاد

به چرخ از ناله بیدادش آهنگ

ز بارش قامت مظلوم چون چنگ

و در آن ولایت صورت عدل و رفاہیت مانند رونق مهم اهل هنر [۱۴۸ ب]

در کم و کاست افتاده و این قطعه که از نتایج طبع عندلیب گلستان سخنوری خواجه

۵ غیاث الدین علی نقشبند یزدی بود بر خواند ، قطعه:

ایا شاه بخشندہ دادگر

مبخشای بر هر کجا ظالمیست

خصوصاً به غازی که در شهر یزد

به هر خانه از ظلم او ماتمیست

بود رحم نیکو نه با او ولی

۱۰

که رحمت برو ظلم بر عالمیست

و در همان ایام غازی بیک به جهت تنقیح محاسبه به اردوی معلی آمده در

فرح آباد بهشت بنیاد به عز تقبیل بساط خلافت مشرف گردید و در دفتر خانہ همیون

محاسبہ ایام عمل خود را با مستوفیان عظام چنانچه باید و شاید مفتوح نموده یک

۱۵ دینار از وجوہات سرکار خاصہ شریفہ در نزد او باقی نیامد و حقیقت آن به عرض

اقدس رسید . چون خاطر خطیر پادشاه هفت کشور از جانب او غبار آلود بود به

جایزه و جلد و سرافرازی نیافت . بعد ازان روزی پادشاه ستوده مآثر بر زبان گوهر-

بار فرمود که وزیر عدالت شعار ما را به جهت اخراجات عمارات فرح آباد مبلغی

در کار است، باید که از بابت وجوہات تحویل خود مبلغ دوازده هزار تومان فرود

۲۰ آوری . غازی بیک زبان به ثنای شاه جهان بخت گشوده گفت ، بیت :

شہا بخت و جاہ تو پایندہ باد

مہ و سال میمون و فرخندہ باد

چیزی از وجوہات دیوان متوجہ من نیست [۱۴۹ الف] و از بابت سال آینده

دسترس نی ، خاقان گیتی ستان فرمود که به سر عزیز ما که زر موجود و همراه

نداری؟ غازی بیک بنابر آنکه، شعر :

کسی را که دولت بگردد ز راه

به راهی شتابد که افتد به چاه

قسم به خاک پای خسرو آفاق یسار نمود و در آن باب مبالغه بسر حد افراط رسانید. در همان شب خواجه سرایی که محرم حریم خاص وزیر بود به عرض اشرف رسانید که مبلغ دوازده هزار تومان تبریزی در صنادیق گذاشته با خود دارد. خسرو فریدون فردیگر از آن ممر چیزی نفرمود، لیکن او را طلب داشته سخن بدگویان و حقیقت سلوک او با درویشان یزد اظهار فرمود، بیت :

بر آورد سر مرد بسیار دان

۱۰ چنین گفت با خسرو کردان

مرا چون بود دامن از جرم پاک

ندارم ز خبث بدانندیش باک

هر چند خاطر انور خسرو سکندر تمکین از رهگذر او غبار آلود بود در آن

وقت مصلحت در اظهار غبار نقار و سیاست او ندیده بهمان مهم او را به جانب یزد

۱۵ روانه فرمودند و متعاقب از ملازمان سرکار خاصه غضنفر بیک نام جوانی را که

اگر مردم دیده در شب تار روی او بدیدی گمان بردی که مگر صبح صادق از افق

شرق طالع گشته و اگر دیده مردم در پرده ظلام نظر بر عارض زیبای او افکندی

پنداشتی که آفتاب جهانتاب [۱۴۹ب] ازورای حجاب ظاهر و لامع شدی، رخساری

چون گل سیراب و خطی چون سنبل تر پر پیچ و تاب، گوئی نقاش حکمت پرده

۲۰ ابداع دایره ای از عنبر تر بر صفحه عذارش کشیده یا به نزهت دهقان قدرت

سبزه دلگشای از نواحی چشمه حیاتش دمیده، شعر :

چو گان ز مشک بر مه تابان کشیده ای

مه را چو گوی درخم چو گان کشیده ای

آن خط سبز فام که خضر است نام او

خوش بر کنار چشمه حیوان کشیده‌ای

به جانب یزد فرستادند که غازی بیک را از فضای عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر مستملکاتش را واصل دیوان گرداند. بیچاره غضنفر بیک چون بدان خطه رسید به زرو گوهر غازی بیک فریفته به صحبت و عشرت مشغول گردید و با جوانی زیبا روی مشکین موی، سرو بالای ماه سیمای شیرین زبان باریک میان که ترك خطایی از چین زلفش چون سنبل درپیچ و تاب بود تعشق آغاز نهاد، سلطان محبت ملک دلش را به استیلای عشق فرو گرفت، و عقل که کدخدای خانه بدنست رخت رحمت بر بست. و از وقتی که جمشید خورشید به شبستان خانه مغرب می خرامید و مشاطه قدرت عروسان کواکب را بر منظره سپهر گوهرنگار به جلوه [۱۵۰ الف] در می آورد تا محلی که فراش صبح صادق دامن خیمه افق را چون حجاب شرم و نقاب آزر بر می داشت بساط عیش گسترده جامهای شراب ارغوانی در می کشید و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر گرفته کام دل ازو حاصل می کرد، شهر :

چو جان و تن پیوستند ازان سان ۱۵

که جان از تن نشد فرق و تن از جان

از هبوب صرصر این خبر شعله خشم خسرو آفاق اشتعال پذیرفت و یکی از قوریساوان را که به غایت سفاک و خونریز و بسیار بی باک و فتنه انگیز بود و به قساوت قلب و قلت رحم موصوف و به شدت مهر و عدم حلم معروف، مثنوی :

ز خونریز هرگز نمی داشت بیم

ز بیمش دل چرخ بودی دو نیم

روانه فرمود که به دهرة قهر سراستان مملکت بدن وزیر را باغبان آسا از نهال وجود بپردازد.

ذکر انهدام بنای زندگانی غازی بیک و غضنفر بیک به تقدیر ملک اکبر

گویندگان این قصه عبرت بخش چنان بر زبان آورده اند که بعد از ورود قوریساول به خطه یزد غضنفر بیک را که میوه عنفوان شبانش نورسیده و سبزه گلستان جمالش تازه دمیده و هنوز از باغ زندگانی بر نخورده و از جویبار جوانی تمتعی نیافته بود [۱۵۰ب] به خنجر بی رحمی دست و پا برید و آن جوان سه روز در چهار سوق شهر زنده افتاده آنگاه وداع جان نازنین نمود ، و غازی بیک را به - سلاسل و اغلال کشیده هر روز از وقتی که غراب سیاه بال شب روی به آشیانه غروب نهاده خیل ستارگان بنات النعش می کشتند تاهنگامی که زمانه درء صیبت کشتگان کسوت سو کواری می پوشید در چهار سوق شهر سرنگون آویخته با سگ شکنجه می نمود . غازی بیک چون نزدیک به آن رسید که به زخم چنگال عقاب عقوبت در پنجه هلاکت افتد با خود خطاب نمود که عمری در بزرگی و تنعم و راحت گذرانیده و شام اوقات شباب را به صبح ایام شیب رسانیدی و روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کمرانی است نهایت پذیرفت و نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انحنا گرفت ، قطعه:

۱۵

بسان پشت کمان گشته پشت من زان روی

که تیر عمر گرانمایه در گذشت ازشت

به پای خاستنم^۱ مشکل است و می گوید

زمانه خیز که این خانه نیست جای نشست

و مدت چند سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده صبح نشاط و ایام

شباب در خدمت فرمانفرمای جهان بشام غم انجام شیب رسانیدی . آخر الامر [۱۵۱الف] سپهر بد مهر به موجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نموده اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا به ساحل نجات نتوان انداخت باری نواب و گماشتگان و صاحب جمعان سرکار پادشاهی و فرزندان و متعلقان و تحویلداران

خود را از آتش خطاب و عتاب و بوته عذاب می توان رهانید، اولی و انسب آنست که دفاتر مظالم به آب شفقت و مرحمت شسته گردد و آنچه در نزد هر کس هست احدی بر آن اطلاع نیابد تا آن بیچاره با فرزندان به رفاه حال روزگار گذراند و تو نیز از ثواب بهره مند بوده باشی، چنانچه شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی فرمود، شعر:

کسی خسبد آسوده در زیر گل

۵

که خسبد ازو مردم آسوده دل

زرو نعمت اکنون به دوکان تست

که بعد از تو بیرون زفرمان تست

و به دانه درم و دینار مرغ دل قور یساول را صید نموده آنقدر مهلت خواست که فرزندان و متعلقان را در خلوتی طلب داشته رسم وداع و طلب رضا حاصل نماید. چون این معنی دست داد از ایشان التماس نمود که تمامی دفاتر سابق و لاحق چه از سرکار خاصه شریفه و از سرکار خود با تمامی اسناد و تمسکات باب [۱۵۲ب] مرحمت شست و شوی دهید و این راز سر بسته پیش احدی لب مگشایید. ایشان همان روز حسب الفرموده عمل نمودند. چون پرتو شعور قوریساول بر آن تافت آتش در نهادش افتاده فرمود تا غازی بیک را پوست کنند و پوستش پر گاه کرده به خانه چشمهایش دو مهره نصب کردند، و به دستور اقتدار آن آصف بی اختیار رارخت پوشانیده بر مرکب باد رفتار سوار نموده به خدمت فرمانفرمای جهان برد. از غرایب اتفاقات «پوستش پر گاه باید» (۱۰۱۳) سال تاریخ این واقعه عبرت بخش است.

۲۰

ذکر اقتدار محمد زمان بیک در خطه یزد و بیان وزارت

اودر آن ملک

چون نهال دولت غازی بیک از تند باد قهر شاهی بیک زمان منطقی گردید و نسیم دولت خسروی بهار زندگانی آن سالک طریق ظلم و عدوان را به خزان مرگ مبدل گردانید محمد زمان بیک برادر او را که دران اوان به وزارت خطه کاشان

قیام داشت منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده عنان اهتمام به سوی انتظام احوالش تافت و وزارت و حکومت بلاد یزد را علاوه [۱۵۳ الف] منصب کاشان گردانیده مقرر داشت که وزیر عدالت کیش در سالی شش شهر در شهر کاشان و تتمه در یزد به خدمت سرکار پادشاهی و فیصل قضایای کافه برایا قیام داشته باشد ، و آن جناب حسب الامر موده به ضبط امور ملک و مال و سرانجام کلیات و جزئیات^۵ مهمات پرداخته در آبادانی الکا و ترفیه حال رعایا و تمهید بساط عدل و احسان سعی تمام می نمود .

- در شهر سنه خمس و عشر بعد الف در اوایل فصل بهار که خسر و ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت عنان عزیمت به منازل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین و ازهار روی توجه به بساتین و مرغزار نهاد پادشاه سعادتمند به اراده^{۱۰} سیر و شکار مازندران بهشت توأمان از مقر سلطنت در حرکت آمده چون رایات جاه و جلال به حوالی کاشان رسید گل تمنای ساکنان آن خطه در چمن امیدشکفته گشت و شجره مقصود همگنان به ثمره بهبود بارور شده نوای فرح و سرور از طرب- خانه ناهید در گذشت . اشراف و اعیان به لوازم استقبال استعجال فرمودند و رعایا [۱۵۳ ب] و بازاریان به بستن آیین و تزیین آن خطه جنت قرین قیام و اقدام^{۱۵} نمودند و تمامی اسواق و دکانین را به دیبای هفت رنگ و اجناس روم و فرنگ آرایش دادند و زینت شهر را غیرت کارخانه چین ساخته جواهر اخلاص و دعا بر طبق عرض نهادند. مواکب کواکب مراتب شاهی محفوف به عواطف نامتناهی الهی به آن بلده طیبه در آمده فضای آن ملک مانند فردوس اعلی نصارت یافت . و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلچی به آستان سلطنت آشیان آمده به سعادت تقبیل قوایم^{۲۰} سریر سپهر سلطنت مستمع گشت. آیین ابتهاج در مزاج همیون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته به سرانجام اسباب طوی و چراغان اشاره فرمود . و کلای عظام با امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق نماید به تقدیم رسانیدند .

در شبی که مجلس عیش و کمرانی انعقاد یافته پادشاه صاحب تأیید بر تخت
بخت و سرافرازی برآمد و جام راح ریحانی و ساغر بادۀ ارغوانی از کف ساقیان
زهره جبین دایر گردید و مغنیان خوش آواز به الحان بهجت افزای نقش غم از
لوح خواطر می ستردند و سازندگان [۱۵۴ الف] نغمه پرداز به نوای چنگ و قانون
۵ علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون می بردند، مثنوی :

مغنی در مقام دل نوازی به آهنگ دعای شاه غازی
کشید از دل نوای روح پرور برقص آمدز صوتش چرخ اخضر
ز لحن دلگشای عود و قانون نشاط می پرستان گشت افزون

در چنان وقتی محمد زمان بیک وزیر به گفتن سخنی که قابل آن مجلس نبود
۱۰ دلیری نمود. از شنیدن آن نایب غضب قیامت لهب پادشاه غضنفر صولت اشتعال
یافته به شکستن دندانهای او امر فرمود. فرمانبران همان زمان به ضرب پتک
آهنگران تمامی دندان طمع وزیر نادان را شکستند. اگرچه در آن وقت رقم
عزل بر صفحه عمل وزیر کشیده نگشت، لیکن از نظر اعتبار افتاده پس از انقضای
اندک زمانی نامش از جریده ارباب اعتبار ساقط گردید.

بیان عمل خواجه ابراهیم خلیل

۱۵

بعد از آنکه دست تقدیر بساط حکومت محمد زمان بیک را برچید خواجه
ابراهیم خلیل به منصب جلیل القدر وزارت خطه یزد مقرر گشته بدان ملک شتافت و
از روی راستی در امر مزبور [۱۵۴ ب] قیام نموده آن ملک را معمور گردانید و کار
به جائی رسانید در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی شهر و ولایت که عقل
۲۰ خرده دان انگشت تعجب به دندان گرفته حیران ماند. بی شایبه تکلف شیوه وزارت
قبایی بود بر بالای او زینبده و شیمه حکومت خلعتی بود قامت قابلیتش را برآزنده .
اما چون بر ساقه دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن وزیر عدالت شعار را امان
نداد و بعد از چندی رقم عزل بر صفحه عملش کشیده اختلال به احوال ملک و مالش
راه یافت .

ذکر مجملی از احوال خواجه محمد امین شوره ییز خراسانی و کیفیت سلوک او با اکابر و اهالی

مولد و منشأ خواجه محمد امین بجستان است که داخل قصبات ولایت خراسان است و در اوقات شباب و اوان جوانی، بیت :

به دور شاه عباس جوان بخت

که زبید آسمانش پایه تخت

چند گاهی در دفترخانه [۱۵۵ الف] همیون به تحصیل علم سیاق مشغولی کرده فی الجمله مهارتی در آن بهم رسانید و به خدمت آستان سلطنت آشیان خاقان گیتی ستان رسیده منظور نظر عنایت و مرحمت گردید و وزیر خطه یزد گشته پایه قدر و منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خاقانی نسبت به او بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی آن بلده دخل کردن گرفت. بدان ای طالب احوال هر کس که خواجه محمد امین شخصی بود بغایت منقلب الاحوال و مختلف الاقوال ، علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا ، و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناش هویدا،

شعر :

۱۵

دماغی داشت از افیون مشوش

از آنرو قول و فعلش بود ناخوش

[۱۵۵ ب] زطور عقل فعلش دوربودی

ز قولش راستی مهجور بودی

گاهی برمسند حکومت و ابهت نشسته اصحاب علم و فضیلت را تعظیم ننمودی و احیاناً جهت اندک نفعی کمال تملق به رئیس دیهی کردی. در مجلس شریف اکابر و اهالی بی دهشت تکیه نمودی و بجز اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان گذرانیدی. اما در منع از ارتکاب منہیات لوازم سعی به جای آوردی .

۲۰

مشکلتترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت آن جناب به مثابه ای غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب او را ملازمت کردی و هر روز تحفه ای لایق و تبرّکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است . چون چند سال بدین حال گذشت او نیز حسب فرمان [۱۵۶ الف] خاقان وافر احتشام از آن عمل معزول گردید و مدتی در اردوی معلی بجهت تنقیح ایام عمل سابق گرفتار بود و بواسطه غلبه الم فراوان مریض شده پهلوی بر بستر ناتوانی گذاشت . اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدنش استیلا یافت و در آن حین ناگاه ابویحیی به خدمتش رسید و روح او را نیز مانند دیگران مقبوض گردانید ، **منتهوی :**

۱۰ درین ره خواه سلطان خواه درویش

به آخر عقبه مرگ آیدش پیش

درین بستان که جای خرمی نیست

گیاهی بی بقا تر ز آدمی نیست

۱۵ **نورا محمد** که در اوایل ایام وزارت غفران پناه میرزا محمد شفیع در خطه جنت صفات یزد به امر وزارت آن جناب اشتغال می نمود و لدا رشد خواجه محمد امین بود . بعد از چندی که در کمال عیش و طرب و در نهایت فرح و سرور به آن شغل اقدام داشت فی شهر سنه سبع و خمسين و الف علم عزیمت به جانب دیار آخرت برافراشت .

[۱۵۶ ب] خواجه شهابی کرمانی

۲۰ از آده یزادگان دارالامان کرمان بود و آباء و اجداد او در آن ولایت فی الجملة اعتباری داشته اند و پیوسته از جانب حکام و وزرا به امر تصدی و ممیزی علم اعتبار جولان می داده اند .

چون خواجه شهابا به سرحد رشد و تمیز رسید به کسب علم سیاق اشتغال

نموده مهارت تمام بهم رسانیده کمر ملازمت خوانین آن ملک بر میان بست، و بعد از آنکه چند سال به خدمات مناسب قیام نموده مالک ملک و مال شد پای در وادی غربت نهاده به اردوی معلی شتافت و به دستیاری طالع و خدمات پسندیده پرتو آفتاب عنایت خاقان فریدون حشمت سکندر شوکت دارامکان، **نظم** :

۵ خسرو جمشید جام و داور دارا علم

شاه کیخسرو حشم سلطان اسکندر بقا

[۱۵۷ الف] سرور عالی نسب دین پرور والی حسب

آفتاب اوج شاهی سایه لطف خدا

- اعنی سلطان اعظم و خاقان اعظم پادشاه گیتی پناه سمی عم حبیب الله المؤید من عند الله ابوالمظفر ابوالمنصور شاه عباس ماضی بهادر خان از مطلع مرحمت نامتناهی ۱۰ طالع شده بر وجنات احوالش تافت و به منصب جلیل المرتبه [وزارت] خطه فردوس نمای یزد معزز و مفتخر گردیده پای بر مدارج اعتبار و اقتدار نهاده بدان ملک شتافت و در کمال استقلال بامر مزبور قیام و اقدام نمود. چون چندی بر آن گذشت و زمانه بسی اوراق لیل و نهار در نوشت چون استحقاق آن منازات در آن عزیز نبود نسبت به رعایا و زیردستان سلوک ناپسند پیش گرفت و با عجزه و ۱۵ دهقانان به نقیر و قطمیر [۵۷ ب] مضایقه نمود و مع هذا کماینبغی از عهده ضبط مال سرکار خاصه شریفه بیرون نمی توانست آمد، لهذا خلل فاحش به احوال ملک و مال راه یافت. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر خاقان عدالت گستر رسید رقم عزل بر صفحه عمل وزیر کشیده اختر جاه و جلال دستور نادان به سبب بی مایگی^۱ دانش روی به مغرب زوال آورد و مدتی در اردوی معلی به جهت تنقیح ۲۰ محاسبات توقف داشت تا آنگاه که رخت بر راحله فنا بسته روانه بلاد عقبی گشت.

گفتار در ذکر احوال مرحمت پناه میرزا حسن علی
اصفهان‌ی و بیان وزارت او در بلدة یزد
فردوس نشان

بر صحیفه خاطر ارباب ستوده مآثر روشن و مبرهن خواهد بود که آن جناب
وزیری بود به متانت عقل مشهور و به اصابت رای معروف و مذکور، رقم کلاک
دلپذیرش فتح نامه روزگار و اثر فکر شهر آرایش کارساز ارباب دین و دولت، از
خامه خضر خاصیتش اصحاب عز و شرف را ماده حیات افزا، نظم :

کلاک تو بارک الله بر ملک دین گشاده

[۱۵۸ الف] صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی

مشارالیه از اشراف و اعیان قریه نصر آباد من اعمال دارالسلطنه اصفهان
جنت نشان بود و به وفور قابلیت از مستعدان امصار و بلدان گوی مفاخرت می ربود.
چون در جامه خانه غیب لباس دولت بر بالای والای او دوخته شده و از دیوان
موهبت الهی رقم وزارت خطه یزد به اسم او صورت ثبت یافته بود در زمان خجسته
فرجام خاقان گیتی ستان، شعر :

سروری کز فرّ عدلش بست آیینها زمین

قیصری کز نور رایش داشت آیتها زمان

بدان منصب ارجمند معزز گردیده و مدتی متمادی در کمال نصفت و عدالت در آن
ملك استقلال داشت و یکسر موی پای از جاده عدل و انصاف بیرون نگذاشته در فیصل
مهمات عجزه و رعایا دقیقه [ای] فوت و فرو گذاشت نمی کرد و با چنان شغل و عملی
اوقات صبح و شام به عبادت ملك علام جل ذکره صرف می نمود، و بعضی از اوقات
خجسته ساعات را صرف نوشتن کلام الله مجید می کرد و بعد از اتمام خالصاً مخلصاً
بر مساجد و اماکن [۱۵۹ ب] متبر که وقف می نمود و حال تحریر که دو سنین از سنه
ثمانین و الف گذشته قرآنی بخط آن جناب در « مسجد جامع میر چقماق » هست
که عباد الله از تلاوت و قراءت آن بهره مند می گردند .

هر چند که ابتدای ایام وزارت دستور عدالت آیین بر مسود اوراق پوشیده بود اما انتهای عمل او که سنهٔ احدی و ثلثین و الف هجریه بود ظاهر گردید.

شهرورست که در زمانی که جناب میرزا حسن علی در خطهٔ یزد بر مسند وزارت تمکن داشت حسب فرمان خاقان گیتی ستان یکی از یوزباشیان عظام به امر داروغگی آن مملکت مقرر گردید و چنانچه شیوهٔ بعضی از ارباب اقتدارست دست ه تجاوز به مال رعایا و عجزه دراز کرده در عرض اندک زمان مبلغی خطیر به سبب اندک جریمه به علت ترجمان گرفت، و بنا بر آنکه حسب الحکم قضا جریان و استمرار مبلغ یکصد تومان در وجه داروغگان مقرر است وزیر عدالت تمکین این رباعی در رشتهٔ نظم در آورده به عرض خاقان و افراحتشام رسانید، شهر :

۱۰ شاهان احوال یزد بد می گذرد

ظلم ظالم بسی ز حد می گذرد

در ششمه اول از دوصد هم بگذشت

در مجلس شاه حرف صد می گذرد

چون حقیقت حال بر خدام آستان جاه و جلال ظاهر گشت رقم عزل بر

۱۵ صفحهٔ عمل حاکم کشیده مؤاخذه گردید. متوطنین و کافهٔ برابرا در سایهٔ عدالت

شاهنشاهی آرامش یافته زبان بادای این مقال گشودند، شهر :

یارب این پادشاه کشور گیر

خسرو تاج بخش چرخ سریر

تا ابد باد در جهان منصور

۲۰ چشم بد از جمال جاهش دور

ذکر وزارت میرزا عنایت الله اصفهانی

مشارالیه نوادهٔ مرحوم خواجه نعمت الله مال میری اصفهانی بود و مدت ها به

امر وزارت مهرداد قیام داشت. در شهرورسنهٔ اثنی و ثلثین و الف موافق تنگوزئیل

به منصب وزارت خطهٔ یزد سربلند گردیده بدان ملک شتافت و در همان چند روز

اول فیما بین او و داروغه آنجا مناقشه و گفتگو بهم رسیده به جنگ و جدال انجامید . وزیر به اراده شکوه داروغه به اردوی معلی رفته خود معزول گردید و در اواخر همان سال که خسرو گردون احتشام عراق عرب را فتح فرموده رایات جاه و جلال متوجه نجف اشرف بود میرزا عنایت الله در عرض راه مریض گشته متوجه سفر عقبی گشت . نعش او را به کربلای معلی برده در حایر مقدس دفن نمودند .

گفتار در ذکر مجملی از احوال [۱۵۹ الف] مرحمت پناه الواصل الی رحمة الله میرزا خلیل الله

الحق جمال حال آن دستور پسندیده افعال به حلیه انواع مکارم اخلاق و اصناف محاسن شیم مانند وفور کرم و سخاوت و اصابت رای و تدبیر و انشراح صدر محلی و آراسته بود و در تمشیت مهم وزارت [و] رواج و رونق ملک چون آصف برخیا آثار ید بیضا می نمود و در محافظت دین مبین و تقویت شرع سید المرسلین کمر سعی و اجتهاد بر میان جان بسته بود . آباء و اجداد آن آصف مقام در ملک اشراف و اعیان «بهباد» من اعمال قصبه بافق انتظام داشته اند . در زمانی که ایالت خطه یزد به علی قلی خان شاملو متعلق بود به بلده یزد آمده از جمله منشیان مومی- الیه گردید ، رفته رفته به دستیاری استعداد و قابلیت بلکه به محض عنایت حضرت احدیت جل عظمت بر مدارج اعتبار ترقی نموده تصدی **مجوسیان** حسب الرقم خاقان گیتی ستان باو رجوع گردید . و در سنه اربع و ثلثین و الف هجرية النبوية علیه الف الف الثنا والتحية که طوطی نطق مولانا حسن علی یزدی در این باب گویا گردیده بر صفحات روزگار به یادگار گذاشت که : « کعبه یزد را خلیل آمد » (۱۰۳۴) . پادشاه زمان اختیار ملک و مال خصوصاً منصب جلیل المرتبة وزارت و کر کراقی [۱۵۹ ب] و تصدی خالصه و حکومت **مجوسیان** و مهم استیفای دارالعباده یزد بر رای صواب : مای و فکر مشکل گشایش باز گذاشت ، و آن جناب با وجود جلالت قدر و نفاذ حکم نسبت به ارباب علم و فضیلت در غایت تواضع و تملق بود ، و در تعظیم و اجلال سادات و اصحاب کمال بسیار مبالغه می فرمود ، و در رفاه حال رعایا و

زیردستان غایت سعی می نمود و مضمون این ابیات مطرح نظر داشته در آزار خلائق
اجتناب تمام لازم می دانست ، مثنوی :

عمر به خشنودی دلها گذار

تا ز تو خشنود شود کردگار

۵

راحت مردم طلب ، آزار چیست

جز خجلی حاصل این کار چیست

روز قیامت که بود داوری

شرم نداری که چه عذر آوری ؟

لاجرم از رشحات سحاب عدالتش غنچه آمال طبقات اهالی در چمن فرح

بشکفت و از زلال مکرمتش نهال امانی کافه بر ایا در گلزار روزگار نشو و نما پذیرفت ، ۱۰

شهر :

بعد بسی گردش چرخ آزمای

از شده ، آوازه عدلش به جای

مشهورست که در ایام وزارت آن جناب گبری بی دین دست خیانت به مال

شخصی دراز کرده صاحب آنرا به زخم کاردی مجروح ساخته بود . داوری به خدمت ۱۵

دستور عدالت آیین آوردند . [۱۶۰ الف] چون تقصیر دزد به درجه ثبوت رسید شحنة

سیاست وزیر به تنبیه او امر فرمود . در وقتی که موکلان سیاست به تازیانه تأدیب

گبر صاحب تقصیر را زدن گرفتند و عدد آن از سه به چهار نرسیده بود کلاه خواری^۱

از سر مجرم بر زمین افتاد . دستور مرحمت شعار از روی شفقت که جبلی ذات

ملکی ملکاتش بود به ملازمی امر فرموده گفت که کلاه بر سر آن ملعون بگذار که ۲۰

چون هوادر غایت برودت است مبادا سرما دروی اثر کند و آزار یابد . بالجمله باین

خلق و مرحمت و مردی و مروت قریب هشت نه سال در آن خطه فردوس نما که

سخن سنجان بلاغت انتما در صفت شهر و مجاوران آنجا فرموده اند ، نظم :

شهری چو بهشت از نکوئی

چون باغ ارم به تازه روئی

مردم آن جمله فرشته سرشت

خوش دل و خوش خوی چو اهل بهشت

در کمال عدالت به دلجوئی عجزه و رعایا پرداخت و چون وقت اجل موعود در رسید
مرغ روحش به بودن قفس بدن دلگیر گشته روی تسلیم و رضا به فردوس اعلی
نهاد، شهر :

اگرچه واقعه بس مشکل است و جان فرسای

به صبر کوش که کس نگذرد ز حکم خدای

محل سکنی آن آصف صفات درین دار ملال خانه ایست در «محلۀ گلشن» که
[۱۶۰ ب] معمار همتش به عمارت آن کمال سعی نموده. و از آن جناب عمارات بسیار
مانده، از آن جمله «باغ چشمۀ محلۀ خیر آباد» و «بازار تازیان» است.

ذکر وزارت میرزا شاه طاهر در خطۀ یزد

مشارالیه از اشراف و اعیان ولایت خراسان بوده در زمان دولت و جهان بینی
اعلی حضرت فریدون حشمت خاقان جنت آشیان سلطان شاه صفی بهادر خان به -
وزارت یزد سرافراز گردیده بدان ملک شتافت و چون گوش سخن شنو نداشت به -
غور عجزه و مسا کین و زیردستان نمی رسید و تند خوئی و درشتگوئی پیشنهاد همت
نموده سخنانش به آزار و ایدای مردم موقوف بود، شهر :

راحت مردم طلب آزار چیست

جز خجلی حاصل این کار چیست

تا آنکه حقیق سلوک ناستوده آن وزیر پر خاشجوی^۱ بر پیشگاه ضمیر منیر
پادشاه عدالت آیین روشن گشت و پرتو شعور خاقان جهان بر خصوصیات عمل و
کماهی احوال او تافت، لاجرم رقم عزل بر صفحات احوالش کشید.

گفتار در ذکرو وزارت دستور عدالت آیین میرزا معین [۱۶۰ الف] در بلاد جنت قرین یزد

آن جناب به علو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان
از اکابر و اعیان امتیازی تمام داشت و به امیر ابوالمعالی واقعه نویس و وزیر قورچیان
نسبت قرابت قریبه درست می نمود. بعد از عزل شاه طاهر منظور نظر عنایت خاقان
عالی منزلت کیوان رفعت سلطان شاه صفی بهادر خان شده رایت وزارت خطه خلد آباد
یزد برافراشت و الحق آن وزیر خجسته سیما به وفور خرد و کمال فهم و صفای
ذهن و حسن تدبیر معروف و مشهور و جوهر ملاطفت و مراقت بر صفحات حالش
ظاهر و لایح و روشنی رفق و مدارا از سخنان وی باهر و واضح بود. هر سخن که
از مطلع طبع او سر زدی مقطعش نیز به لطف ادا نمودی و اگر در فاتحه کلام
از سر غیرت بکلمه هیبت افتتاح نمودی خاتمه مقالش از روی توجه و دلجویی بودی.
حاصل که سخن او بر قاعده لطف و خشم و حلم و قهر بود و طریق بستن و گشادن
و گرفتن و دادن مرعی می داشت. لاجرم ناموس ملک داری و شکوه وزارت و
حکومت داشت و مجموع اکابر و اهالی آن ولایت به دیدار وی شادی کردند و به
ملاقاتش منبسط گشته عجزه و زیرستان مرفه و آسوده بودند. [۱۶۱ ب] او نیز در
ایام وزارت در تشیید مبانی و نیکو کاری دادرعیت پروری بداد و بر صفحات
روزگار نام نیک و ذکر جمیل یادگار گذاشت، شهر :

دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو

چو زین دو در گذری «کل من علیها فان»

مباش در پی آزار و کار خلق بر آر

کزین دو کار بیابی سعادت دو جهان

تبیین این مقال را طوطی کلمک وقایع نگار بدین منوال بر صفحه حال
می نگارد که به سببی از اسباب که شرح آن مناسب تحریر سیاق تاریخ نیست در
سنه تسع و خمسين و الف که مرحمت و غفران پناه الواصل الی رحمة الله میرزا محمد

شفیع خلف زبده الاماثل والاقران حاجی محمد تقی از سفر هندوستان به بلده یزد که محل توطن او بود مراجعت نمود فیما بین وزیر و آن جناب غبار نقاری ارتفاع یافت. میرزا محمد شفیع به اردوی معلی رفته دست عمت گشاد و به دانه درمودینار مرغ دل امرا و ارکان دولت را صید نموده متصدی امر وزارت گردید. میرزا معین به صد حسرت دل از حکومت برداشته به اصفهان شتافت و بنا بر غیرت [۱۶۲ الف] و حمیت لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدنش تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات آن خجسته صفات گشته مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد.

ذکر عمارات و زیر نیکو نهاد در ولایت یزد

۱۰ در اوایل وزارت به سرچشمه کثنویه حومه مهندس طبع او طرح باغی انداخته عمارات دلنشین ساخت، و بعد از عزل وزیر باغ مذکور به تصرف شرعی رفعت و معانی پناه زایر بیت الله الحرام میرزا محمد امین در آمد. و نیز در حوالی علیاباد اجرای قناتی نموده طرح باغات انداخت و موسوم ساخت به معیناباد، و بعد از فوت دستور سعادت انتما مزرعه مزبوره که در کمال خرابی بود به بیع لازم به سرکار وکیل عالی حضرت رفیع منزلات و الار تبیت سیادت منقبت میرزا هدایت الله انتقال یافت ۱۵ و بقدر آبادانی به هم رسانیده به هدایت آباد اشتهار یافت.

برضا میر مستمعان احوال سلف مخفی نماناد که هر چند بعد از عزل میرزا معین مرحمت پناه میرزا محمد شفیع بر مسند وزارت یزد تمکن یافته مدتی در آن خطه کامروا بود، لیکن در حین تحریر خصوصیات احوال آن جناب در پرده خفا محجوب بود، لهذا خامه فصاحت بیان [۱۶۲ ب] بند خاموشی بر زبان گذاشته ۲۰ در بیان آن گویا نگردید.

گفتار در ذکر مجملی از آثار وزارت و اقبال بناهی
 نتیجه الاعظام والاهالی صفی قلی بیک خلف ارشد
 مقرب الحضرت الخاقانی شمس محمد علی بیکا ناظر
 بیوتات سرکار خاصه شریفه

- ۵ چون قلم تقدیر بر لوح قضا رقم وزارت به اسم آن حضرت نگاشته گردانیده بود لاجرم به الهامات هاتف غیبی خاقان خلد آشیان صاحب قرانی بر زبان گوهر-
 فشانی فرمود که لایق وزارت و حکومت خطه جنت مرتبت یزد اوست که ذاتی پاک
 و نسبی پاکیزه دارد و بی شک در افتتاح ابواب عدالت و عاطفت نسبت بر رعیت
 اقتدا به والد غفران پناه خود خواهد کرد و تتبع آثار ستوده و رسوم پسندیده او
 نموده عدالت موروثی با مفاخرت مکتسبی جمع ساخته اهالی آن دیار را در سایه
 رعایت آسوده خواهد داشت و لمعه قرّ یزدانی که در جبین مبین او لامع است
 برین معنی دلیلی قاطع و حجتی ساطع است و هیچ صاحب نظر بر آن انکار ندارد ،
 شعر :

بر حشمت سلیمان آن کس که شک نماید

- ۱۵ بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی
 و الحق آن حضرت وزیری بود رعیت پرور و مرحمت گستر که رای عالم-
 آرایش [۱۶۳ الف] شمع شبستان مملکت بودی و فکر صواب اندیشش به یک تأمل
 هزار عقدۀ مشکل بر گشودی و کشتی دریای فتنه را حلم گران سنگ او در گرداب
 اضطراب ساکن ساختی ، نظم :

- ۲۰ ز عدلش چون رخ خوبان مهوش
 به یکجا جمع گشته آب و آتش
 و آن وزیر معدلت آیین که ، شعر :
 صورت او جامه مجد و سعادت را طراز
 معنی او خاتم اقبال و دولت را نگیر

در اول بهار سنهٔ اربع و ستین و الف موافق یوننت ئیل ترکی که جمشید گردون
سریر خورشید از شرف سرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول بر منازل حمل
انداخت و سلطان بهار با لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف حدایق و بساتین را
مخیم نزول ساخت ، شعر :

چهار سوی چمن لشکر بهار گرفت

بنفشه رنگ و سمن بوی و گل نگار گرفت

صبا نقاب ریاحین مشک بیز گشاد

درخت مروحهٔ شاخ سیم بار گرفت

به آن بلدهٔ فردوس مانند خرامید و بساط امن و امان بر روی روزگار صغار و کبار
گشوده به دانهٔ درم و دینار و خلق و احسان مرغ دل همگنان را در دام در آورد ،

بیت :

به روزگار همایون او محقق شد که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق

وزیر نیکو ضمیر همواره خیال هم نشینی و مجالست اهل طبع [۱۶۳ ب] و

اصحاب فضل بر لوح خاطر می نگاشت و چون به شرب شراب روح افزا و مصاحبت

ماهرویان ناهید سیما شعف تمام داشت در باغات روح افزا و قصور بهشت بنا

جشنها می آراست که زهرهٔ رامشگر از نظارهٔ آن ساز حیرت نواخته به ادای این

نوا مترنم می گشت ، شعر :

این چه بزمست مگر گلشن کامست اینجا

خضر در آرزوی جرعهٔ جامست اینجا

نعمهٔ ساز سعادت طرب افزا شب و روز

گردش ساغر انعام مدامست اینجا

نعمت آماده و اسباب طرب جمع شده^۱

مجلس خاص و طربخانهٔ عامست اینجا

۱- نسخهٔ موزهٔ بریتانیا : طرب افزا شب و روز؛ تصحیح از روی نسخهٔ کتابخانهٔ مسجد جامع

و چون مجلس کمرانی و اوقات زندگانی را بی روح ریحانی و باده ارغوانی حرام می‌پنداشت هر صبح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی، و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار به گردش در آمدی از دست خوب رویان دیدار جام باده غمگسار در کشیدی. چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود و حرارت شراب لطیف در مزاج^۵ شریف تصرفی تمام کرد و اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی به انحراف آورد و اطبای حاذق و حکمای مدقق [۱۶۴ الف] هر چند در معالجه سعی نمودند به جایی نرسید و بنابر هدایت الهی لسان حال به فحوای این مقال که،

بیت :

۱۰ سپیده دم که شدم محرم سرای سرور

شنیدم آیه «توبوا الى الله» از لب حور

مترنم گشته آن آصف حشمت آیین به عزمی درست و نیتی صافی صادق از تمامی منکرات و معاصی توبه فرمود و حدت مرض و شدت آن زمان زمان می‌افزود، با وجود این حال از غایت غیرت خود را نمی‌انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف شهر و قصبات سیر می‌فرمود. چون در «بقعه صفویه» که معمار همت آن حضرت ۱۵ در قریه تفت به جهت مدفن خود ساخته بود منزل نمود بر زبان آورد که، **مصراع :**

در منزل خوب جا گرفتیم

به حسب اتفاق شدت مرض در همان روز به مرتبه‌ای انجامید که حرکت از آن مکان متعذر بود. ناچار چند روزی در آنجا گذرانیده در اوایل شهر ذی حجة الحرام سنه ست و ستین بعد الف مطابق پیچی ئیل از عالم محنت انجام طبل رحیل کوفته ۲۰ بدریاض قدس خرامید و در همان بقعه مدفون گردید، **شعر :**

آسمان با سینه پر آتش و پشته دوتاه

شد به‌هایاهای گریان بر سر آصف پناه

از جمله عمارات آن دستور ستوده خصال بقعه مزبورست موسوم به «بقعه

صفویه» واقع در تفت که املاک و رقبات و بازارچه نو مشهور را بر آن وقف نموده و خانه واقع در «محلّه میرچقماق» که در حالت اقتدار و اختیار در آنجا سکنی داشت و کاروانسرای «میدان محلّه میرچقماق» نیز از بناهای آن حضرت است. و این چند بیت در سلك منظوماتش انتظام دارد، نظم :

گذشت از چاره کارم، عقدۀ بس مشکلی دارم

گریبانی به دست نوجوان جاهلی دارم

تغافل برده از حد شوخ چشم من نمی داند

که من هم در تلافیها نگاه غافلی دارم

نوآموز وفا طفلی حریص صید دل شوخی

بدنبال من افتادست پندارد دلی دارم

وله

دشت را از خون مه گلگون سوارم رنگ کرد

بر رم آهو بیابان را ز شوخی تنگ کرد

[۱۶۴ب] گفتار در بیان وصول میرزا جعفر به خطه یزد به امر

وزارت و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث

لیل و نهار که در آن اوان روی داد

[در] زمزمه این احوال طوطی کلك بیان ندای این مقال بگوش هوش ارباب جاه

و جلال می رساند که در اواخر سنه ست و ستین و الف موافق بیچی ئیل طومار اعمال

دستور عالی مقدار و زبده وزرای نیکو شعار صفی قلبی بیک به بند «کل نفس ذائقة -

الموت» رسیده نفس شریف او دعوت «ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» را اجابت نمود

و ازین نشیمن به گلشن عدن انتقال فرمود. میرزا جعفر که در آن وقت به سببی از

اسباب و بد سلوکی از شکوه و شکایت ساکنان لاهیجان از وزارت آنجا معزول

گردیده در کمال ناکامی در اردوی معلی بی سر و سامان می گشت، اما شب و روز

- در خیال منصب و استقلال می بود و گوش هوش به پنبه غنلت مسدود ساخته مرغ
دلش در هوای جاه پرواز می نمود ناگاه به اراده پادشاه بی انباز کو کب طالعه که
روی به حضیض نکبت آورده بود درخشیدن آغاز نهاد و آفتاب اقبالش که به سرحد
ادبار رسیده بود از صیقل توجه وزیر اعظم نورانی گشته به منصب جلیل القدر
وزارت خطه فردوس نمای یزد معزز و منظور عنایت و شفقت خاقان [۱۶۵ الف] ۵
- جهان گردیده قامت او به خلایق فخره آراسته شد، و دروقتی که جمشید خورشید
منازل بروج خریفی می پیمود به آن خطه خرامیده برمسند تمکن و استقلال قرار
گرفت. اگر چه به علوهمت و سمو رتبت اتصاف داشت و در سلك اشرف ولایت
قزوین منتظم و به واسطه انتساب به اولاد **میرجعفر قزوینی** رایت مفاخرت
می افراشت و به جودت طبع و مهارت در نظم و نثر و اشعار فارسی و ترکی معروف ۱۰
و مشهور بود و پیشنهاد همتش آن بود که در فضای خواطر سادات و علما تخم لطف
و احسان بکارد اما از حسن خلق بی بهره بود و جبلتش بر صفت ذمیمه عجب و
نخوت و کبر و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود. اشرف واعیان
که به ملازمتش می رفتند بی شایبه انتظار هیچکس را بار نمی داد و چون رخصت
شدی بعد از آنکه مردم از چند «دربند» در گذشتندی غیر از معدودی که نام بردی ۱۵
کسی را مجال دخول نبود، و اکثر ملاقات نا کرده باز گشتندی. هر چند زمانه
ندای این ترانه به گوشش می رسانید به سمع رضا اصغاء نمی نمود، **نظم** :
- درین دار مکافات آنکه بد کرد
نه با جان کسان، با جان خود کرد
- اگر خواهی نکو باشی نکو باش ۲۰
- همیشه راستگوی و راست خوباش
- [۱۶۵ ب] و هاتف غیبی ندای این معانی در می داد، **شعر** :
- فرستی یافته ای خیز و غنیمت دارش
دولتی رو بتو آورد ز کف مگذارش
در همان روز اول خاطر مردم از او متنفر گشت و اجامره و اوباش پای

جسارت پیش نهاده دست شجاعت گشادند و گردن از فرمان او پیچیده سر به شورش و فساد بر آوردند و هر روز در قریه ای و هر شب در محله ای کوس مخالفت او می نواختند . وزیر ناتدبیر تند خوئی و درشت گوئی با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرده دست ظلم دراز کرد و به حرص مال دهن از گشاد ، **نظم :**

ره مردمی نزد او خوار شد

دلش بنده گنج و دینار شد

و چند آنکه نیک خواهان از راه نصیحت به او عرضه داشت می نمودند که ، **شعر :**
با هیچکس ز خلق جهان دشمنی مکن

تا بر مراد دوست رود روزگار تو

۱۰ نمی شنید ، تا آنکه خاطر خاص و عام به کلی ازو متنفر گشت و روی دلها از راه مودت و موالات او بر گشت و چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که وزیر ناخوش حرکات طبل ظلم در زیر گلیم ستم می زند و تا فرصت یافته مافی-الضمیر خود به عمل می آورد و بر سادات و اکابر و اهالی به حکم و جوب دفع ظلم که به شرع ثابت شده ضرورت گشت [۱۶۶ الف] که در تدبیر کار او سعی نمایند و

۱۵ پیش از آنکه اختیار نماید بدانچه توانند قیام نمایند و چون همت بلند ایشان رخصت نمی داد که بیش از آن از وزیر تعدی کشند چه او بنیاد کار بر حيله و نفاق که منشأ آن ظلم و زیادتی بود نهاده و تمام راهها را به مستحفظان شوارع و ملازمان اعتمادی خود سپرده که احدی نتواند به طرف اردوی معلی رفت ، به حسب اتفاق وقتی بود که خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانه جدی در آمده شدت سرما نصاب کمال داشت و روز بروز می افزود و در آن سال فصل شتا از معهود

دیگر سالیها لشکر برد بر اطراف و اقطار بلاد و امصار دست به غارت بنات نبات گشاده از برودت تقصیر نمی کرد و آفتاب عالمتاب از شرمساری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر با گریه و زاری در گوهر افشانی و کافور باری

سادات و اکابر و اهالی در چنان فصلی تو کل به عون عنایت ربانی قوی داشته پوشیده و پنهان يك يك و دو دو شب هنگامی که جهان از فراق آفتاب و تراکم سحاب که [۱۶۶ب] فلک با چراغ ماه راه نمیدید و سحاب از دیده و دم حسود مایه گرفته برفی عظیم می بارید و هوا چون دل ستمکاران تیره و ابر چون دست دریا نوال کریمان سیم بار، شعر :

هوا پر زمیغ و زمین پر ز برف

ز لب رهبردی سوی گوش حرف

از منازل خود بیرون آمده از راه غیر معهود روی به اردوی معلی می گذاشتند. چون [در] دارالسلطنه اصفهان که محل نزول خسرو آفاق بود اجتماع نمودند و در هنگامی که خاقان عدالت کیش بر سریر شهریاری جلوس فرموده داد مرحمت گستری ۱۰ می داد، شعر :

گشاده حشمت او دست عدل بر عالم

کشیده سطوت او پای ظلم در زنجیر

اهالی یزد عجز حال خود در معرض عرض رسانیدند، بیت :

۱۵ به پاسخ گشادند یکسر زبان

دعا و ثنا کرده زیب بیان

بد اندیش تو هست بی داد گر

به بی حد رعیت ز بیداد سر

قلم در کش آیین بیداد را

۲۰ کفایت کن از خلق فریاد را

و تا رکن شو کت وزیر به شفقت و توجه وزیر اعظم قوی بود هر که اظهار شکایت او کرده زبان تشنیه می گشاد و سرش از ضرب گرزو دگنک ایشک آقاسیان و یساولان شکسته می گشت، و هر مطلب که دستور بیداد گر پیش می گرفت

حسب المدعی^۱ [۱۶۷ الف] ارقام و احکام شرف صدور می یافت و به معاونت امرای عظام مهمات او فیصل پذیر می گشت. و در آن ملک همچنان لوای شوکت او ارتفاع داشت و با عزیزی از اهل اعتبار که نهال کینه آن شخص در فضای خاطر نشانیده باب حسد پرورش می داد بنا بر مصلحت وقت وزیر بدیدن اورفت و مجلس جشن و عیش انعقاد یافت. اتفاقاً دیوان اشعار حافظ شیرین کلام در میان بود. وزیر روی به حضار کرده گفت مردمان زبان طعن بر ما دراز کرده نقل مجالس و محافل ساخته اند که نهال دشمنی این عزیز در مزرعه دل خود نشانیده در مقام کسر اعتبار او شده ایم. بیان واقع و خلاف آن از روح پر فتوح خواجه شمس الدین محمد حافظ التماس کرده می شود. بعد از تفأل در صفحه یمنی که فال می دانند غزلی بر آمد که این ابیات در آن درج بود، بیت:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

چو مهمان خراباتی به عزت باش بارندان

که در دسر کشی جانا گرت مستی خمار آرد

مستمعان از شنیدن این ابیات انگشت تحیر به دندان گزیدند^۲ و وزیر سنان نیزه کینه همچنان به آب ظلم و بیداد به قصد جان مسلمانان آب می داد [۱۶۷ ب] و چندانکه زبان زمان ندای این مقال در می داد که، شهر:

کسی را که روز بد آید به پیش

بیچید سر از راه بهبود خویش

استماع نمی نمود. لاعلاج دیگر باره ارباب و اهالی که در اردوی معلی بودند زبان به ثنای شاه جوانبخت فلك تخت آراسته جواهر این ابیات بر طبق عرض نهاده نثار فرق شهریار گردون اقتدار کردند، نظم:

ایا شاه جم جاه انجم سپاه
 خدیو فلك رتبه عباس شاه
 عدوی ترا افسر از خـاك باد
 گریبانـش از دست غم چاك باد
 ز بیداد ظالم شها داد داد
 که بی عدل و داد تو گیتی مباد

خاقان صاحبقران به نفس نفیس در مقام تفتیش آمده از اخبار منہیان و فریاد
 دادخواهان حقیقت تعدی میرزا جعفر وزیر بر پیشگاه ضمیرانور خسرو فریدون فر
 روشن گشت. به مقتضای عدالت رقم عزل بر صفحه عمل وزیر بی تدبیر کشیده شد.
 ۱۰ اهالی و عجزه که از وهم مشارالیه مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند به‌مکان
 خود قرار گرفتند. و اوبعد از عزل به اصفهان رفته از غایت غصه امراض مختلفه و
 علل متضاده بر وی استیلا یافته پهلوی بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه
 سرد می کشید تا در سنه اربع و سبعین و الف موافق تنگوزئیل به عالم عقبی منزل
 ساخت. میرزا جعفر اگر چه متلون مزاج^۱ و تند خو بود اما قامت قابلیتش
 به زینت استعداد آراسته بود. [۱۶۸ الف] این بیت زاده طبع اوست که در حین
 ۱۵ تحریر به خاطر بود ثبت گردید، شعر :

هر که بر من تکیه کرد او تکیه گاهی شد مرا
 من بیاسودم چو از من خاطری آسوده شد
 و در مرثیه‌ای که در شأن حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به نظم آورده
 ۲۰ این بیت مسطورست :

ای از ازل ز ماتم تو در بسیط خاك
 گیسوی شام باز و گریبان صبح چاك
 چون کو کب اقبال میرزا جعفر از اوج اعتبار روی به وادی ادبار نهاد پرتو
 انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوال وزارت و اقبال پناه دستورالزمانی میرزا

محمد شفیع که سابقاً وزیر یزد بود و تا آنوقت که قریب چهار سال می شد به امر وزارت دارالمؤمنین کاشان اشتغال داشت تافته مجدداً وزارت خطه جنت رتبه یزد به آن جناب تعلق گرفت .

چون کمیت واسطی نژاد قلم که در عرصه میدان عرض حال هر طبقه در تکاپوی بود به این مقام رسید مسود اوراق پریشان در شاهجهاناباد که اعظم ولایات هندوستان است رحل اقامت گسترد و بنا بر آنکه مفصل احوال دستور عدالت شعار در نظر نبود لاجرم عنان توسن بنان را به ذکر بیان آن انعطاف داده در عرصه عمل حاجی محمد باقر بیک به جولان در می آورد .

گفتار در ذکر مجملی از احوال وزارت پناه حاجی

محمد باقر بیک ولد محمد قاسم بیک وزیر چهارم

بر ضمائر آفتاب آثار واقفان جامه جلال و مبصران کارخانه اعتبار و استقلال ظاهر و آشکار خواهد بود که محمد قاسم بیک به حسن خلق و وفور اسباب و تجملات از امثال و اقران امتیاز تمام داشت و مدت چند سال در ولایت چهارم من اعمال فارس در کمال اعتبار به امر وزارت اشتغال داشت و چون دست قضا بساط حیات او را

[۶۸ ب] در نوشت ولد ارشدش حاجی محمد باقر بیک حسب فرمان سلطان صاحب

قران به وزارت آنجا سرافرازی یافته مدتی در آن امر اشتغال داشت و در سنه احدی و سبعین بعد الف موافق بارس ئیل از آن مهم معزول گشته نصف استیفای دارالملک شیراز بدو مرجوع گردید. و چون پایه قدر و منزلت خود را زیاد از آن می دانست در اردوی معلی توقف نموده نایبی به شیراز فرستاد . تا آنکه در اواسط

سنه اربع و سبعین والف مطابق لوی ئیل کو کب طالع مرحمت و غفران پناه میرزا محمد

شفیع وزیر دارالعباده یزد به حضیض و بال انتقال نموده رخت هستی به سرای باقی کشید، حسب فرمان خاقان خلد آشیان صاحبقرانی شاه عباس ثانی اناالله برهانه منصب جلیل القدر وزارت جنت صفات یزد به مشارالیه مفوض گردیده بدان ملک خرامید . اما از روی بی دماغی و استغنا به امور ملکی نمی پرداخت و رعایا و زارعین و سایر متوطنین آن ملک که رجوع به وجود آن جناب می شدند رحل اقامت

بر آستان [۱۶۹ الف] او انداخته شبها به روز و روزها به شب می آوردند و او در پرده خفا محبوب بوده به نامه و پیغام با ایشان سلوک می نمود. و فلوس یزد را که سلاطین ذوی الاقتدار و وزرای عالی مقدار به جهت رفاه حال رعایا و عجزه هر يك عباسی را پانزده دینار صرف مقرر فرموده به هر روز ایام هر عباسی چهل و پنج دینار صرف معمول شده بود، و این معنی باعث آن شده بود که نجار زر عباسی به یزد آورده اقمشه خرید می نمودند، آن جناب فلوس را شکسته صرف را بر طرف نمود و از این حرکت دل‌های اهل حرفه خصوصاً شعر بافان شکسته دست از شغل خو بازداشته پا در وادی غربت نهادند. و آن وزیر عدالت شعار چون پیوسته نقش وزارت جهرم در فضای دل می کاشت در اوایل سنه ثمان و سبعین و الف موافق پیچی ئیل از وزارت جنت آباد یزد معزول گشته به مطلب خود فایض گردیده بدان ملك شتافت . ۱۰

كلك دلبذیر طوطی شکرستان بلاغت و سخن سرائی میر محمد قاسم المتخلص به «نبیره» در تاریخ عزل از مهم یزد و سرافرازشدن به وزارت جهرم این بیت برالواح روزگار نگاشته، نظم :

«عزل یزد» و «نصب جهرم» هر دو تاریخش یکیست

۱۵ «عزل ظالم» سال تاریخ وزیر جهرم است

جناب حاجی محمد باقر بیك گاهی زبان به نظم اشعار می گشاد و این رباعی از جمله منظومات اوست، رباعی :

تقدیر تو ای دوست به ما ارزانی

تدبیر به عقل عقلا ارزانی

۲۰ ما رخت به ساحل توکل بردیم

کشتیبانی به ناخدا ارزانی

و ایضاً این رباعی از نتایج طبع آن جناب است، رباعی :

این نه فلکی که در هوا می گردد

دانی که شب و روز چرامی گردد

از روز ازل ز بهر تعظیم حسین

بر گرد زمین کربلا می گردد

[۶۹ب] گفتار در ذکر شمه‌ای از احوال خیر مآل و بیان حسن

اخلاق و سیرت ستوده وزارت و اقبال پناه دستور الوزراء

فی زمانه نظاما للوزاره و المعالی الله قلی یک وزیر

دارالعباده یزد بر سبیل اجمال و اختصار

آن حضرت به غایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود. از اوایل ایام جوانی تا آخر اوقات زندگانی از روی اخلاص حلقه ملازمت و بندگی سلسله علیه صفویه بر گوش جان جای داده بود و روز به روز به جهت نیکو خدمتی مهم او در اوج رفعت و اقبال بود. تamen حیث الاستقلال زمام مهمات و معاملات و حکومت دارالعباده یزد و توابع به قبضه اقتدار در آورد و وزیر جلیل القدر و متصدی خالصجات و کرکراق سرکار خاصه شریفه و ناظر کل اوقاف دارالعباده مزبور گشت و حکومت و داروغگی مجوسیان که فی الواقع منصبی است عظیم به آن جناب تعلق می داشت و بی شایبه تکلف و سخن آرای آن دوحه چمن سروری در مدت چهل سال که در کمال اعتبار و اقتدار در بلده طیبه یزد علم استقلال برافراشته بود پیوسته سرانجام مهمات سادات و علما و فضلا و مشایخ و ارباب و رعایا و فقرا و غربا را بر ذمه همت خود لازم و واجب می شناخت و به رفاهیت احوال کافه برآیا و اشاعت خیرات و مبرات خالص الله تعالی [۱۷۰ الف] همت عالی نهمت مصروف می ساخت و هر کس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطرب گشته دست امید در دامن عاطقتش زد مانند

گل جیب و دامن او را از زر تمام عیار پر نمود ، شهر :

در ابر اگر ز دست تو یک خاصیت نهند

دست تپی برون ندهد هر گز از چنار

و آن وزیر نصفت نهاد به انامل مکرمت و انصاف موصوف و به وفور فراست و

کیاست معروف و مشهور بود و مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصه اوقات

- زندگانی است به اکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر عاطر نگاشت و کمال حالش به حلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت بر افراشت. به طلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس مشهور و سرآمد گشت و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات و اشعار فارسی و ترکی به خاطر داشت و پیوسته غمّ انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد می بارید. هرگز هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بی کرانش مأیوس و محروم نمی گردید. زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عواطفش مدح گوی و ثنا گستر و به جهت تعظیم و تکریم خواص و عوام اسم شریفش بر زبان آوردن ترك ادب می دانستند، لهذا به «آقا» مشهور و معروف گشت، شعر:
- ۱۰ دولت جاوید یافت هر که نگو نام زیست

- کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
و در ایام وزارت و اقتدار آن آصف صفات جم اقتدار شعرای زمان زبان به مدایح او می گشادند. درین محل به این چند بیت که زاده طبع [۱۷۰ب] نجابت و فضیلت پناه نتیجه النجباسیفا میرزا مظفر که گوی دانش و سخنوری از امثال و اقران ۱۵ ر بوده و استعداد و قابلیت ظاهری با نجابت ذاتی جمع نموده در مدح آن جناب به رشته نظم کشیده به جهت تبرک ثبت می شود، قطعه:

- شکر کز مکرمت شاه ولایت گوهر
آنکه دریای شرف را بود او در صدف
جم کی رتبه فریدون سلیمان حشمت
۲۰ کز غلامیش کند قیصر و فغفور شعف
شاه شاهان جهان شاه سلیمان که بود
تاج شاهان زمان افسر شاهان سلف
خویش را بر در او بنده رومی بیند
گر سکندر نهد آئینه انصاف به کف

- خرم از بند گیش جمله شاهان جهان
شاگر از نسبت فرزندی او شاه نجف
گر نه هر صبح زند مهر دم از دولت او
می کشد چرخ چومه بر رخ اوداغ کلف
صبح اقبال وی از مشرق امید دمید ۵
- آفتاب فلک معدلت از برج شرف
یزد آباد شد از مقدم آصف صفتی
که ندیدست چو او مادر ایام خلف
آصف معدلت افروز رعیت پرور
که نگه داردش اقبال شه از بیم تلف ۱۰
- گردن ظلم به زنجیر عدالت بسته است
جور را رشته بیداد گسسته است ز کف
چون بود صوفی صافی او جاق صفوی
بر درش بهر شرف خیل ملایک زده صف
دولتش را به دعا چون ز خدا می جستم ۱۵
- آمد از شست دعا تیر اجابت به هدف
شد چو از لطف سلیمان زمان آصف یزد
مژده تهنیت آورد به گوشم هاتف
کردم از وی طلب مصرع تاریخی گفت
که بگو شاه سلیمان شد و آقا آصف ۲۰

اشاره به این معنی «که بگو شاه سلیمان شد و آقا آصف» آنست [۱۷۱ الف] که در آن ایام خجسته فرجام که اورنگ سلطنت و جهان بینی ممالک ایران از یمن قدوم بندگان خاقان سلیمان مکان سلطان سلاطین نشان سلطان شاه سلیمان بهادر خان در علو قدر از سپهر برین برتر آمد افسر خلافت و کشورستانی به برکت وصول

بر فرق آن زبینه سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی بر سر آمد و فراز منابر به خطبه امامیه اثنا عشریه و القاب همایون شاهیه زینت پذیر گشت و وجوه دنانیر بنام نامی و اسم سامی آن برگزیده اله سکه و آرایش یافت . اسم مبارک آن حضرت سلطان شاه صفی ثانی بود و در روز نوروز پینچی ٹیل موافق سنه ثمانین و سبعین و الف هجریه به الهام هاتف غیب اسم مبارک آن حضرت سلطان شاه سلیمان بهادر ۵ خان قرار یافت . به اعلام این خبر بهجت اثر رقم عالی مشعر باین معنی به مهر مهر آثار نواب همایون شاهی ظل اللہی به اسم آن آصف ثانی عزورود یافت . بنابر توجهات شاهانه در القاب آن جناب آصفی خطاب فرموده بودند، لاجرم نجابت پناه مشارالیه اشعاری بآن نموده و چون رقم مبارک به عبارتی مرغوب بود لازم نمود که تیمنا ثبت گردد ، وهی هذا :

۱۰

حکیم جهان مطاع شد - آنکه وزارت و رفعت و معالی پناه عزت و عوالی دستگاه آصفی نظاما للوزارة والرفعة الله قلی بیک وزیر دارالعباده یزد و [۱۷۱ب] کر کراق سرکار خاصه شریفه به توجهات شاهانه سرافراز گشته بداند که چون سنت سنیه و طریقه مرضیه سلاطین جم آیین سلسله علیه آن بوده که در حین جلوس بر اورنگ سلطنت والا و اتکاء بر چهاربالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمی و بهار عالم افروز پیر و جوانست لباس نام نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید می فرموده اند و این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان سیما مر کوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب به برج شرف تحویل نموده و ابواب شکفتگی و انبساط بر ۲۰ روی خلوت نشینان اکنان اکمام گشوده زمین و آسمان شکفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست و مع هذا قران سعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند اثمار ازهار که به تدریج قدم به حدایق بروز و ظهور گذارند جلو و وقوع نموده پیرایه نام نامی به طراز سلیمانی

مطرز گردید و رؤوس منابر و وجوه دنانیر باین نام نامی زیب و بها یافت و رسانیدن این نوید جان افزا به عهده اهتمام رفعت و معالی پناه صفی قلی بیك قوم مرحوم میرفتاح شد ، می باید به دعای دوام دولت روزافزون مواظبت نموده در نظم و نسق محال متعلقه خود مساعی جمیله به ظهور رساند و به توجهات شاهانه مستمال باشد . تحریراً
فی شهر شوال المعظم سنه ثمانیر و سبعین بعد الف .

گفتار در ذکر شمه ای از علو نسب و زیر ستوده خصال و بیان
وصول کوکب طالع آباء و اجداد و اعمام آن آصف
صفات ملکی ملکات به درجه شرف و اقبال

۱۰ [۱۷۲ الف] زبیده رفعت و اجلال و وزیر و متصدی به استقلال سعادت مندی
تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع افق و استقلال طلوع نماید
سرگشتگان بوادی نامرادی را در سایه لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب قهر
و اعتساف برهاند، و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته
به فضای راحت فزای بر و امتنان رساند، و به گلزار ریاست و سرافرازی از آن در
درآید که به دست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیده بیرون آرد، و در
جوینار وزارت و کماکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایه مکرمت و دلداری بر
مفارق بر گشته روزگاران گستراند ، بیت :

چو اعلام ریاست بر فرازد رعیت پروری را پیشه سازد
کند تعمیر قصر عدل و احسان پی آسایش اشراف انسان^۱

۲۰ ماصدق این معنی آن حضرت تواند بود که به حسن صورت و سیرت و صفای
طبع و به حلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف
و به صحبت علما و فضلا و درویشان و گوشه نشینان به غایت مایل و همگی همتش
مقصود به دلجوئی عجزه و مساکین و زیردستان بود، و آن جناب ولدارشد ارجمند
علیق بیك است که به کمالات و صفات حسنه آراسته و در میدان عبادت گوی مسابقت

- از زهاد و عباد ر بوده بود و آن جامع اوصاف حمیده خلف صدق علیخان بیک مشهور [۱۷۲ب]
- به قزل علی خان است که در زمان سلطنت و جهانبانی اعلیحضرت خاقان علیین آشیان شاه طهماسب با خیل و حشم در غایت عظمت و ابهت به رسم رسالت از جانب فرمانفرمای بلاد گرجستان بیایه سریر سلطنت مصیر آمد. بعد از تبلیغ رسالت بمیان توفیقات سبحانی شعله انوار اسلام در او تافته از روی اخلاص در مجلس همایون خاقانی زبان بکلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» گویا گردانید و در سلك مقربان و غلامان بارگاه فلك اشتباه انتظام یافت و متعلقان و خدام او نیز به این دولت ابدی سرافرازی یافتند. هر چند که با پادشاه گرجستان قرابت قریبه داشت و در بعضی از ولات آن ولایت لوای ایالت افراشته تعلق به او میداشت قطع تعلق کرده حلقه بندگی سلسله علیه صفویه در گوش جان جای داده بود و از راه نیکو بندگی و حسن اخلاص یوماً فیوماً مرتبه او در ترقی بود تا آنکه به رتبه ایالت ولایت شکی که از اعمال شیروان است سرافرازی یافت و مدتی مدید من حیث الاستقلال والانفراد به آن منصب عالی قیام می نمود. بعد از رحلت خاقان علیین آشیان ازین خاکدان به فرادیس جنان بسبب وقایعی که در تواریخ مبسوطه مسطورست مهمات ولایات ایران مختل ماند و حکام اطراف و سلاطین آفاق دست حیل از آستین جرأت بیرون کرده اطراف ولایات را [۱۷۳الف] به حیطة ضبط و تصرف خود آوردند. گرجیان بی ایمان بر ممالک شیروان مسلط گشته عازم تسخیر ولایت شکی شدند. چون این خبر به قزل علیخان که حاکم آنجا بود رسید به تعبیه لشکر قیام نموده شب دیز عزم به مهمیز ستیز تیز ساخت و روی به میدان رزم آورده اعلام قتال بر افراخت. چون تقارب فریقین به تلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید، باد حمله یلان چراغ زندگانی پر دلان فرو نشانید و شعله سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان را به سرحد احتراق رسانید [و]
- گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت، پیت:

ز خون یلان سنگ شد لعل گون

روان شد به روی زمین جوی خون

بهر سو سر سروری نامجوی

بهمیدان در افتاد مانند گوی

۵ قزل‌علیخان که شیر بیشه شجاعت و مردی بود تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر کفر تاخت و در حمله اول جمعی را قتل گردانیده برخاک خذلان انداخت. اما چون اعداء اضعاف مضاعف سپاه اسلام بود از اطراف وجوانب در آمده آن خان عالی‌شان و سپاه اسلام را بقتل رسانیدند و تمامی جهات و اسباب او را غارت و تاراج نموده ولایت شکی را بتصرف در آوردند.

۱۰ چون قبل از آن متعلقان و فرزندان خان مرحوم بیایه سریر سلطنت مصیر رفته تا آن غایت در [۱۷۳ب] دارالسلطنه قزوین بودند از جور گرجیان مصون و محفوظ ماندند. خان مومی‌الیه را دو خلف نیک اختر بود.

بزرگتر علی قلی بیک است که اسم او رقمزده کلاک بیان گشت و کوچکتر علی بیک که به علی بیک چهاریار مشهور گشته و در زمان دولت و جهان‌بانی خاقان جنت آستان شاه صفی بهادر خان به رتبه بیکلربیگی گری ایروان و حکومت خطه لار سرافراز شده لقب خانی یافت و به کلبعلی خان موسوم گشت. شجاعان روزگار در روز مصاف او را بر افراسیاب تیزچنگ و اسفندبار رویین تن ترجیح میدادند و در جرأت و جلالت از رستم دستان و سام‌نریمان کمتر نمی‌دانستند. لهذا در زمان ایالت ایروان با وجودی که اطراف ممالک ایران مشحون به وجود شیران بیشه شجاعت و خوانین باجرأت و جلالت بود که بهرام کیوان بر اوج آسمان از بیم پیکان خون افشان ایشان سپرزین آفتاب بر سر کشیدی و نهنگ بی‌درنگ در تنک دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوش گردیدی، نظم :

همه تندخوی و همه تیزچنگ

به صحرا چو شیر و به دریا نهنگ

بر خاتم انگشتی نقش نموده بود که، نظم:

آنکه به شیران جهان غالب است

کلب علی بن ابی طالب است

و همگنان از روی انصاف تصدیق شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل آن خان

عالیجاه نموده بودند.

[۱۷۴ الف] ذکر مجملی از صفات و شمه‌ای از اوصاف امیر عالیجاه

عدالت شعار کلبعلی خان بیگلربیگی ایروان و رسیدن کوکب

طالع آن عالی مقام به درجه شرف و اقبال

خان مومی‌الیه به صفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان ممتاز بود و در

میدان رزم و پیکار گوی مسابقت از رستم و اسفندیار می ربود و به قوت دولت ۱۰

پادشاه اسلام در تمامی معارك به استعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و

مردانگی بجای می آورد. بنابر آن روز بروز مرتبه او در ترقی بود تا به رتبه ایالت

سر افراز گشت. در ایام عنفوان جوانی و زمان دولت اعلیحضرت خاقان گیتی -

ستانی سلطان سلاطین شاه عباس ماضی بهادر خان در سلك غلامان آستان سلطنت

آشیان به سمری برد و در اسفار و معارك يك اسبه می تاخت و به غیر از شجاعت کامل ۱۵

چیزی دیگر نداشت و به قلیلی تیول که در قرای دارالعباده یزد داشت می ساخت .

نوبتی به جهت بازیافت وجه تیول به یزد آمده بود و علی الدوام به تجرع شراب یزدی

اشتغال می نمود تا آنکه فیما بین او و حاکم به مخالفت انجامید. داروغه جمعی را

به طلب او فرستاد. از رفتن ابا نمود. [۱۷۴ ب] داروغه که به این معنی اطلاع یافت با

فوجی از ملازمان متوجه مشارالیه شد . ۲۰

مومی‌الیه بقوت و پهلوانی فرداً و وحیداً به آن جمع حمله برده برخی را

زخم دار ساخت . داروغه با ملازمان فرار نمودند . کلبعلی خان که در آنوقت او را

علی بيك می گفتند از پی می تاخت تا به حوالی زندان سکندر رومی رسیده قدم

در درون نهاد و به زیر زمینی که اصل زندان است تنها رفت و کله آدمی بیرون آورده

يك قرا به می ناب که تخمیناً به وزن شاه يك من بود در آن ریخته به يك جرعه در کشید. بعد از آن چند روزی توقف نموده به پایۀ سریر سلطنت مصیر شتافت و در رکاب فلک فرسای پادشاه گیتی ستان به سفر قندهار روان شد و در آن حین دست مکنش به فلسی نمی رسید و در نهایت عسرت روزگار می گذرانید و بان حالش به مضمون این بیت مترنم میبود. بیت:

بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک

چون عنایت‌های شاهنشاه ایران با من است

چون در بعضی از معارك عموماً و در آن سفر خصوصاً اسب جرأت تاخته و به زور قوت و بهادری پهلوانان رستم شکن را انداخته بود برخی از آن [۱۷۵ الف] به مسامع جاه و جلال رسید. لهذا منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشت و به اصناف انعام و احسان محسود امثال و اقران شده مرتبۀ او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و به رتبه بلندایشيك آقاسیگری دیوان اعلی سرافرازی یافت و در اندک زمانی داروغگی دار السلطنۀ قزوین و منصب جلیل القدر عظیم الشان دیوان بیگی گری علاوه خدمت سابق او شده حسب الامر الاعلی به کلبعلی بیک اشتهار یافت. و در زمان دولت با سعادت نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی ماضی بهادر خان به امداد بخت سرمد به اصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه به انعام خلّاع فاخره و حکومت خطۀ لار مفتخر و سرافراز گردیده لقب خانی یافت و مدت دو سال من حیث الاستقلال در آن ولایت لوای ایالت افراشت و بعد از آنکه طهماسب قلی خان حاکم ایروان دفتر حقوق تربیت سلسله علیۀ صفویه را بر طاق نسیان نهاده نقش اطاعت فرمانفرمای روم بر لوح خاطر نگاشت و ولایت چخور سعدرا به تصرف آل عثمان داده متوجه استنبول شد. [۱۷۵ ب] خاقان رضوان مکان فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر آن ولایت تافت و به احضار خوانین ذوی الاقتدار و امرای نامدار فرمان داده متوجه ایروان گردید. کلبعلی خان در

آن سفر کمال جرأت و جلالت نموده مردانگیها نمود که ناسخ داستان سام و اسفندیار گردید. بنابر آن منظور عنایت و تربیت گشت، **مثنوی** :

خسرو کامران عدل طراز

شاه عالی مکان بنده نواز

- بعد از فتح آن ولایت چنانچه در شاهنامه^۱ منظوم و مذکور است. زمام^۲ رتق و فتق^۵ امور مملکت ایروان در قبضه اقتدار او نهاد و مدت چند سال به امر ایالت در آن ولایت استقلال داشت و در آن اوان لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش بر ساکنان چخور سعد می تاخت و بی شایبه تکلف خان عالی شأن شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت. در امر عدالت پادشاه عدالت شعار انوشیروان بر او تحسین کردی و در میدان مضاف و قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلالت و پهلوانی^{۱۰} او آفرین گفتی، **شعر** :

ز شمشیر خون ریز او روز جنگ

همه روی صحرا شدی لاله رنگ

- عاقبة الامر چنانچه عادت قدیم روزگارست هادم اللذات بر شهرستان بدن خان عالی مقدار تاختن آورده مملکت ایروان را وداع نموده متوجه ملک عدم^{۱۵} گردید. از آن جناب سه خلف نیک اختر فریبرز حشمت رستم قدرت زال^۳ فطرت به یادگار ماند.

بزرگتر^۴ [۱۷۶ الف] محمد زمان خان که نخست به رتبه جبار باشی گری

- رسیده بعد از آن علم ایالت بر ولایت قوچان و درون افراخت و رسته اثنی و ثمانین و الف هجریه که تاریخ تحریر این اوراق است در کمال اقتدار حسب فرمان^{۲۰} نواب خاقان سلیمان مکان به بستن بند مرو شاه یجان مأمور گردیده به آن شغل قیام می نماید.

و دیگری رستم خان است که رستم دستان بهم نامی او افتخار می کند و از جمله مقربان بارگاه فلک جاه و صحبت یساول مجلس بهشت اشتباه است و علم ریاضی چنان در لوح خاطر نگاشته که بطلمیوس^۱ اگر در حیات می بود در مجلس افاده او به دو زانو در آمده استفاده می فرمود.

و سیوم زال خان است که زال زر با همه دانش آرزوی مجلس بزمش دارد و در میدان رزم روح رستم بردست و بازوی او «وان یکاد» می خواند و چون به صفت عقل کامل مشهور و به وفور شجاعت شامل معروف و امارات اقبال و اجلال از ناصیه احوالش ظاهر و هویدا است لاجرم در سنه اثنی و ثمانین بعد الف منظور عنایت و الطاف اعلی حضرت خاقان سلیمان مکان شده به منصب والای بیگلربیگی گری و حکومت دارالقراردهار سر بلندی یافته رایت اقتدار برافراخت.

ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت ستوده صفاتی نظام الرفعة والمعالي الله قلبي بیک و بیان شمه ای از وقایع ایام اقبال آن سعادت مند

ولادت خجسته آن جناب روز هفتم شهر ربیع الاول سنه تسع عشر و الف هجرة النبویه علیه الف الف من التحية اتفاق افتاد. و در ایام رضاع و او ان طفولیت در مهد رعایت و حجر تربیت و الدخویش تربیت یافته اوقات خجسته ساعات می گذرانید و هر چند بزرگتر می شد [۱۷۶ ب] آثار سعادت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهر تر می گردید. هر کس از اهل کیاست و فراست در جبین اش می نگریست می دانست که عنقرب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود، و هریک از اصحاب درایت به نور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده می فرمود به خاطر می گذرانید که علی اسرعالحال ابواب دولت بر روی روزگارش خواهد گشود.

بیت

آن را که نشان ضرب اعلی است

بر چهره او چو نور پیدا است

در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نمود منظور نظر کیمیا اثر نواب خاقان گیتی ستانی سلطان شاه عباس ماضی گردیده موجب و مرسوم یافت و در سلك پروانه چیان بارگاه عرش اشتباه انتظام یافت و روز بروز به حسن خدمات پسندیده مرتبه او در ترقی می بود تا آن زمان که آفتاب عنایت بی غایت پادشاه مالک الملک قدیم از مطلع آمال خاقان رضوان مکان شاه صفی ۵ صفوی طالع گشته قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد و ابواب مرحمت بر روی جهانیان گشاد، بیت:

گشاد حشمت او دست عدل بر عالم

کشید هیبت او پای ظلم در زنجیر

آن جناب به انواع انعام و عاطفت خسرو ایران سر بلندی یافت و روز بروز ۱۰ مرتبه او در تزايد می بود تا آن که به سعی عم عالی مقدارش **کلبه علی خان** که در آن وقت از جمله مقربان بارگاه عرش اشتباه و ایشیک آقاسی در گاه فلک جاه بود [۱۷۷ الف] بخدمت کرکراقی سرکار خاصه شریفه سرافرازی یافت و حسب الامر الاعلی بدارالعباده یزد آمده به آن مهم قیام نمود. و به نوعی به خدمت مرجوع اقدام می نمود که زیاده بر آن مقدور و ممکن همگنان نبود. و در هر سال بلکه در هر ماه به خلایع ۱۵ گرمی و الطاف شاهنشاهی معزز و ممتاز میگردید. و در ایام اختیار و اقتدار از روی خلق و احسان همواره با فضلا و علما و دانشمندان و شعرا صحبت داشته بساط انبساط می گسترانید و تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان می کاشت و کم آزاری را شعار خود ساخته به مضمون این بیت عمل می نمود، بیت:

در دولت و اقبال کم آزاری به

با خلق به عدل و رفق دلداری به

لاجرم زردای از عنایت سبحانی بروجنات احوالش تافته دولت او مانند نور آفتاب درخشیدن آغاز نهاد. و در آغاز دولت و زمان سلطنت خاقان خلد آشیان صاحب قرانی شاه عباس ثانی انارالله برهانه به منصب جلیل المرتبه تصدی خالصجات

خطه یزد و سرکار خاصه شریفه سرافرازی یافته علاوه منصب سابقش گردید و یوماً
فیوماً به خدمات مجدد و خلاع فاخره مفتخر و مباهی گردیده زمام اقتدارش بلندی
گرفت، و هراتماس و استدعا که از درگاه پادشاه عالم پناه می نمود به اجابت اقتران
می یافت و او نیز ابواب احسان [۱۷۷ب] بر روی همگنان گشاده درانجاح مطالب
ایشان تقصیر و تهاون نمی نمود. لهذا فصحا و بلغای زمان زبان به مدائحش می گشادند.
و چون این چند بیت که یکی از اهل استعداد در مدح آن جناب در رشته نظم
در آورده در نظر بود ثبت افتاد، شعر:

رفیع منزلتا از فیوض خلق خوشت

کند نسیم صبا در چمن گل افشانی

تو آن رفیع جنابی که هندوی در تو

نیایش بنظر اقتدار کیوانی

تو آن یگانه دهری که از ره ادراک

نگفته میشنوی ناشنیده میدانی

رموز مخفی تقدیر بر تو مکشوف است

ز لوح جبهه خط سرنوشت می خوانی

مراسم شکوه ای از دست بی وفایی دهر

بیان کنم بتو تا عرض حال من دانی

منم که ساحل امیدم از تهی دستی

همیشه می کند از اشک یاس عمانی

منم که کشتی بختم به لجه امید

ندیده باد مرادی به غیر طوفانی

غرض ز دردسر بندگان آن خدام

از آن ره است که چون شرح حال من دانی

هزار عیب مرا هست از ره افلاس

عیوب داعی خود را همه بیوشانی

کنار و جیب جهان پر شود ز نقد امید

ز روی جود اگر آستین بیفشانی

مدام تا بود از نور خور جهان روشن

همیشه تا که کند جلوه شام ظلمانی

محب جاه تو بادا به عزو نازا و بود

عدوی رای ترا درد همدم جانی

و دیگری نیز فرموده، رباعی:

ای گوهر عدل و داد پیرایه تو

سود دو جهان بود ز سرماییه تو

در سایه پادشاه باشی جاوید

پاینده بود بر سر ما سایه تو

[۱۷۸ الف] و در سنه سبع و سبعین والف موافق یونت ئیل که پادشاه ملک بخش

خلعت با بهجت «والله یوتی ملکه من یشاء» بر قامت قابلیت خاقان بلند مکان افتخار

سلطین زمان سلطان سلطان شاه سلیمان مرتب ساخت آن حضرت

بیش از خواقین صفوی درباره آن جناب لطف و مرحمت مبذول فرموده مهم نظارت

دارالعباده یزد که حسب فرمان خاقان خلد آشیان صاحبقرانی باو مرجوع بود

رقم مجدد عنایت فرمود.

چون رتبه هریک از بندگان آستان ملایک پاسبان از مضمون فرامین لازم-

الاطاعه ظاهر و نزدهمگنان واضح میگردد لهذا درین اوراق ثبت گشت تا موجب

افتخار و سرماییه مباهات اولاد امجاد آن جناب بوده باشد.

«حکم جهان مطاع شد- آنکه چون به موجب رقم نواب خاقان خلد آشیان

صاحب قرانی شاه بابا ام انارالله برهانه که به تاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۷۶ بالمشافهة العلیة العالیة الخاقانیة شرف صدور یافته مقرر شده که عمال و حکام دارالعبادة یزد قضایای که میانہ عجزه و رعایا [ی] دارالعبادة مزبور و توجیهاتی که واقع میشود به وقوف و شعور و اطلاع رفعت و معالی پناه کمالا للرفعة و المعالی الله قلی بیک کر کراق سرکار خاصه شریفه و متصدی [۱۷۸ ب] محال خالصه دارالعبادة مزبور پرسش و توجیه نموده بدون وقوف و شعور و اطلاع رفعت و معالی پناه مومی الیه پرسش و توجیه نمایند و استدعای امضاء نواب همایون مانمودند بنا بر عنایت شاهانه در باره رفعت و معالی پناه مشارالیه و رفاه حال عجزه و رعایای دارالعبادة مذکور مقرر فرمودیم که عمال و حکام دارالعبادة مزبور قضایا و توجیهاتی که در میانہ عجزه و رعایا [ی] دارالعبادة مزبور واقع شود به وقوف و شعور و اطلاع رفعت و معالی پناه مومی الیه پرسش و توجیه نموده بدون وقوف و شعور و اطلاع رفعت و معالی پناه مشارالیه پرسش و توجیه نمایند و درین باب قدغن راسته از فرموده تخلف نورزند و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۷۷.

و چون منشی تقدیر دیوان ازل منشور وزارت خطه یزد در لـوح قضا بنام نامی آن دستور ستوده سیر رقم فرموده بود این معنی در آینه خاطر انور پادشاه هفت کشور پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی و ترفیه احوال رعایا و برارایا که ودایع بدایع حضرت پروردگاراند جلّ شأنه آن- ۲۰ جناب را [۱۷۹ الف] وزیر می باید ساخت که رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام بر ذمه همت خود واجب و لازم می داند و در تنظیم امور مملکت و سرانجام مهام وزارت از عقلای زمان و مدبران دوران امتیاز دارد. بنابر آن آن منصب جلیل المرتبه

را به مشارالیه تفویض فرمود و به این عنایت کو کب اقبال آن آصف صفات روی به اوج شرف و رفعت نهاد و سایه مکرمت بروجنات احوال اهالی آنجا گسترده و صورت رقم وزارت دستور عدالت شعار که منشیان دیوان شاهی حسب فرمان خاقان گیتی ستانی به عبارات خوب و استعارات مرغوب تحریر نموده اند اینست:

صورت رقم

- «حکم جهان مطاع شد - آن که چون رعایت و مراقبت جمعی از بندگان اخلاص نشان که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بر مرآت ضمیر منیر مهر تنویر کیمیا تأثیر عکس پذیر شده باشد بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم است لهذا شمه ای از شفقت بی غایت خسروانه [۱۷۰ ب] شامل حال و کافل امانی و آمال وزارت و رفعت و معالی پناه ۱۰ عزت و عوالی دستگاه آصفی نظاماً للوزارة والرفعة والمعالي الله قلی ایک کر کراق سرکار خاصه شریفه فرموده از ابتداء پیچی ئیل وزارت دارالعباده یزد را با مواجب و رسوم امر مزبور به دستوری که در وجه وزارت و رفعت و معالی پناه حاج الحرمین الشریفین شمسالوزارة محمد باقر بیک وزیر جهرم مقرر بود بعلاوه خدمت سابق بوزارت و ۱۵ رفعت و معالی پناه مومی الیه شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم که در آبادانی الکاو رفاهیت رعایا و تحصیل دعای خیر و ضبط مال خاصه شریفه مساعی جمیله بظهور رساند . کلا نثر و سادات عظام و ارباب و اهالی و رعایای الکای مزبور وزارت و رفعت و معالی پناه مومی الیه را وزیر الکای مزبور دانسته دست تصدی او را در امر مزبور قوی و مطلق ۲۰ شناسند و از سخن و صلاح حسابی وزارت و رفعت پناه مزبور که [۱۸۰ الف] هر آینه مقرون به صلاح دولت روز افزون و توفیر مال خاصه شریفه بوده باشد بیرون نروند . سبیل وزارت و رفعت و معالی پناه مشارالیه آنکه بارعایا و برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه اند بر وجه

احسن سلوک نموده نگذارد که از اقویا بر ضعفا و زیردستان ستم و زیادتی واقع شود . مستوفیان عظام کرام دیوان اعلیٰ رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند . تحریراً فنی شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۷۸ بالمشافهة العلیة العالیة.

۵ و نیز حسب فرمان شاهی خلایع خاصه پادشاهی از مندی و کمر بند و قبا و بالاپوش به آن دستور ستوده سیر شفقت شد. و در اول فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و از هار ساحت عالم خاک را رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی بر افراخت سلطان گل [۱۸۰ ب] بر تخت حشمت و تجمل تکیه زده پرده زنگاری از چهره گلناری بگشود و بلبل بی تحمل آغاز نغمه سرایی کرده به هزار زبان دعای دوام دولت پادشاه ادا می نمود ، **مثنوی :**

چون گشت بهار عالم افروز

بشکفت چمن ز باد نوروز

سلطان گل از کمال اعزاز

بنشست فراز مسند نیاز

از بهر نثار باد گل بیز

از شاخ شکوفه شد گهر ریز

نرگس ز نوای بلبل زار

از خواب خمار گشت بیدار

قاصدان صبا رفتار این خبر بهجت اثر به آن آصف جم اقتدار رسانیدند . آن جناب لوازم محامد و اهب العطا یا به جای آورده پیشانی مسکنت بر خاک عبودیت نهاد

- و خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام به آن بشارت خرم و مسرور گردیده صدای بشارت و آواز تهنیت از ایوان کیوان در گذرانیدند و در صباح نوروز سلطانی موافق پیچی ئیل تر کی آن صدر نشین اورنگ وزارت من حیث الاستقلال والانفراد برمسند حکومت تکیه زده همگی همت عالی نهیت بر تمهید بساط عدالت [۱۸۱ الف]
- ۵ ورعیت پروری مصروف داشت و به قلم لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت ، و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نمود، و به استماع اقوال مغمومان پریشان حال گوش هوش گشود و صورت مطلوب و چهره بهبود محتاجان جفا رسیده رادر نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت . سادات صاحب سعادت را که کو کب سماء رسالت و در دریای ولایت اند به نوعی تعظیم کرد که لوح ضمیر بصورت کمال محبتش نقش پذیر ساختند ، و علمای
- ۱۰ عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمایشان مشکوة ایمان و مصاییح عرفان واضح و روشنست به مثابه ای ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردانید که از روی فراغت به افاده و استفاده پرداختند. دهاقین و مزارعان را که نظام حال عالم و عالمیان به انتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانیده و از رشحات سحاب مکارم و امتنان مزرعه امید آن طایفه را به صفت حضرت و نصارت
- ۱۵ رسانید. فصحا و شعرا زبان به مدحش گشادند و تاریخ آن منصب عظیم القدر را به نظم آوردند. از آن جمله نونهال بوستان شاعری **خواجه محمد مجیب شهرستانی** [۱۸۱ ب] که هنوز سر از باغ عرفان در نیاورده این عقود در و جواهر که «کانهن الیا قوت والمرجان» عبارت از آنست آویزه گوش و گردن «حور مقصورات فی الخیام» کرده به مجالس و محافل خواص و عوام فرستاد ، **نظم :**
- ۲۰

بدوران عدل شه دادگر

صفی دویم ظل ایزد تعالی

عطا کرد حق جل شأنه به یزدی

وزیری که کردند عمری تمنی^۱

چه آصف خجسته صفاتی که باشد
نگهدارش از چشم بد حی دانا
چو بنشست بر مسند کامرانی
ز پیر خرد شد رقم این معما
که بنمود چون رخ هلال مبارک
لباس وزارت مبارک باقا

اشعار به این معنی « که بنمود چون رخ هلال مبارک » مراد عید مبارک رمضان است که به حسب اتفاق پنج یوم قبل از آن که خسرو خاوری به دولتخانه حمل خرامد ماه مبارک جلو ظهور نموده بود و در روز نوروز عالم افروز آن وزیر باتدبیر قدم بر مسند وزارت و کامرانی نهاد. و ایضا فرموده :

چون ز تأیید خداوند و ز لطف پادشاه
آسمان قدری فلک شانی امیر یزد شد
منشی دوران الف گردید و گفتا عالمی

میشود آباد چون آقا وزیر یزد شد
بر ضمائر ارباب فضل و دانش مخفی و مستتر نماناد که تاریخ آن منصب
عظمی^۱ [۱۸۲ الف] سنه ثمان و سبعین و الف بوده و جناب بلاغت آیات در قطعه اولی
فرموده که « لباس وزات مبارک باقا » موافق سنه تسع و سبعین و الف است. چون
اکثر ارباب طبیعت تفاوت يك سال کم و زیاد را اذعان فرموده اند التماس از حضرات
مخادیم عظام آنکه در حین مطالعه زبان به اعتراض نگشایند و زیاده گویی عنذلیب
گلشن فصاحت که هنوز در باغ امید نشو و نما نیافته به کم دیگران حساب نمایند.
قطع نظر از بسط بساط تکلف بواسطه اهتزاز نسایم خلق و احسان آصف نصفت دثار
در آن دیار گلهای آمال و امانی در چمن تمنای اهای شکفته گشت و روز به روز
آثار معدلتش ارتفاع یافته پایه قدر و منزلتش بلندی می یافت و پیوسته از صباح
تا وقت ظهر همت بر فیصل مهمات و سرانجام امور مسلمانان میگماشت. و بعد از

آن تا نزدیک نیمشب با علمای رفیع مقدار و شعرای بلاغت آثار صحبت می‌داشت. در مجلس او لطایف طرب انگیز بسیار می‌گذشت [۱۸۲ ب] و از نتایج افعال و اقوالش شجره مراد و کامرانی بارور می‌گشت. و در اکثر شهر از جانب نواب کامیاب شاهی به انعام خلّاع فاخره سرافرازی می‌یافت و جشنهای بزرگانه طرح انداخته خوان احسان می‌گسترانید. و در حینی که دستور عدالت شعار به پوشیدن خلّاع پادشاهی سرافرازی یافته بود جناب فصاحت و بلاغت آثار **هولا ناساه محمد یزدی** که به لطف طبع و صفای ذهن موصوف و به هارت در فن شعر و معما معروف و در اکتساب کمالات انسانی مذکور بود، این درمکنون را به رشته نظم کشیده نثار نمود،

قطعه

- ۱۰ ای که از اقبال و جاه و رای و تدبیر و خرد
ساخت ممتازت ز اهل جاه و منصب پادشا
شاه شاهان جهان یعنی سلیمان زمان
آنکه دارد آصفی همچون تو با عدل و سخا
از تو دولت برنگردد تا فلک در گردش است
- ۱۵ تا بود دوران بود خورشید تابان را ضیا
گشت رشک گلشن جنت ز عدلت ملک یزد
چون دل ویران عاشق ز التفات دلربا
یزدیان از عدل و احسان تو در هر صبح و شام
وردشان چون من نباشد جز دعای بی‌ریا
- ۲۰ [۱۸۳ الف] گاه تمکین از تو حسن خلق باشد دلپذیر
در بزرگیها بود کوچکدلیها خوشنما
ای تویی امروز در ملک سخن حرف آفرین
داند این معنی به معنی آنکه باشد آشنا

آسمان قدر آصفا چون از سلیمان زمان

شد مشرف از سراپایی ترا سر تا به پا

خواست فایز مصرعی تاریخ پیر عقل گفت

قدر مه افزود مهر انور از زیب قبا

۵ و چون محالست که سپهر غدار درین مرحله نا پایدار ارباب جاه و جلال را
آسوده و برقرار گذارد و نیز هر کمالی را زوالی مقدرست و هر بهاری را خریفی
مقرر در عین نشاط و خرمی که آن دستور ستوده سیر در دیوانخانه نشسته و با دوستان
در صحبت بود که ناگاه مزاج موفور الالبته جشمت تغییر پذیرفته آفتاب حیاتش
به مغرب فناغروب نمود و این واقعه عظمی^۱ ظهر روز جمعه نهم شهر ذی الحجة الحرام
سنه تسع و سبعین و الف اتفاق افتاد.

چنانچه در ذیل این اوراق خامه جامه سیاه زبان به ادای آن خواهد گشاد ایام
حیات آن جناب شصت سال و هشت ماه و بیست و یک روز بود. از آن حضرت سه پسر نیک
اختر به یادگار ماند: بزرگتر **صفی قلی بیگ** است که در سلك غلامان سرکار خاصه
شریفه انتظام دارد [۱۸۳ ب] و دیگری **محمد خلیل بیگ** که بعد از پدر عالی قدر از
جانب نواب آفتاب احتجاب خورشید قباب ناموس العالمین علیه عالیله والدۀ ماجده
نواب کامیاب اشرف اعلی حاکم و متصدی مجوسیان دارالعباده یزد گشت، و
کوچکتر **محمد حسین بیگ** است که در سن نه سالگی بود که واقعه هایله والد
بزرگوارش روی نمود.

ذکر عمارات آن آصف خجسته صفات در بلده طيبة یزد

۲۰ در اوایل حال که آن جناب از جانب خاقان جنت آشیان به خدمت کرکراقی
سرکار خاصه شریفه سرافراز گردیده به یزد آمد در «محلۀ بازار نو» متصل به «میدان وقت
[و] ساعت» خانه خریداری نمود و در اطراف و جوانب چند خانه دیگر خریده به
یکدیگر متصل ساخت و عمارات عالی از حوضخانه و شاه نشین و طنبی و قهوه خانه طرح

انداخته به اتمام رسانید و در ایام حیات و زمان دولت در آنجا به صحبت مشغولی می نمود.

دیگر احداث باغ صفی آباد واقع در موضع اهرستان است

باغ مذکور واقع است در جنب باغ زرگری و زمینی سادج و چند درخت توت ثابت بود. آن حضرت در اوان دولت [۱۸۴ الف] خریداری نمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق طرح عمارتی رفیع انداخته استادان بنا و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و لطافت و متانت و نظافت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی به اتمام رسیده به صفی آباد موسوم گردانید و مادام الحیوة در باب تزئین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل می فرمود. لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و ۱۰ هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت. از نصارت ریاض حضرت آیینش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت آب عذوبت مآبش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد، مثنوی:

لطیف و دلگشا آب و هوایی

۱۵ مبارک منزلی فرخنده جایی

درختان چون بتان قد بر کشیده

ز یکدیگر به خوبی سر کشیده

بهال سرو کز جنت خبر داشت

خط «طوبی لهم» بر هر ورق داشت

۲۰ [۱۸۴ ب] دیگر باغ خلیل آباد موضع تفت قهستان

این باغ واقع است در میانه محله گرمسیر و سلطان آباد. در زمان سابقه به تصرف و کلاء شاه عبدالعلی بود، و بعد از فوت حضرت سیادت منقبت به میرزا محمد زمان کلانتر کرمان انتقال یافت. اما به غایت خراب گردیده بود. دستور

والاشان به عنوان ملکیت خریده معمار همت عالی نهمتش به تعمیر و آبادانی آن سعی
موفور به تقدیم رسانید و حوضی از مرمر در میان عمارت ساخته چهار ایوان بر چهار
طرف عمارت طرح انداخت و بادگیری بلند به بادبانی برافراخت و در پیش هر شاه-
نشین حوضی ساخته خیابانها طرح انداخت و الحق زلال حیاض کوثر مثالش
آبروی ساکنان خطه خاک و اطراف بساتین طربناکش «جنات تجری من تحتها الانهار»
و لطافت آب خوشگوارش به مرتبه ای که هوای اردیبهشتی از خجالت آن قطرات
شبم بجای عرق فرو باریده [۱۸۵ الف] و اعتدال هوای روح افزایش به مثابه ای که
نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بهر سودویده ، شهر :

چو باغ ارم ساختش دلگشا
چو صحن فلک عرصه اش جانفزا
مروّج صبا از نسیم گلشن
معطر هوا از دم سنبلش
درختانش طوبی صفت سربسر
بر آورده بر اوج افلاک سر

میوه های لطیفش شیرین تر از شیرۀ جان و سبزه های صحن بساتینش دلفریبتر
از خط عذار جوانان ، نظم :

چو خط بتان سبزه اش دلفریب عذار بساتین ازو دیده زیب
بود عطر گلهاش آرام دل شود حاصل از میوه اش کام دل
و دیگری از عمارت آن جناب بازارچه و قهوه خانه ایست که در حوالی «میدان
وقت [و] ساعت» ساخته . چون مجملی از سیر ستوده و اوصاف حمیده و برخی از
متانت و لطافت و نظافت عمارت با رفعت و بساتین جنت صفت دستور نیکو نهاد و
پسندیده خصلت تحریر یافت اکنون خامۀ مشکین شمامه با جامۀ نیلی شرح خرابی بنای
عمر وزندگانی آن آصف جم اقتدار را بیان می نماید .

[۱۸۵ الف] ذکر انتقال عالیحضرت مرحمت و غفران پناهی
زبدة الاعاظم والاعالی دستورالوزرائی آقائی کمالالمرحمة
والرضوان الله قلی بیگاوزیر یزدان سرای فانی به عالم جاودانی

از ضمایر فضایل مآثر ناظمین مناظم سخن دانی نیر عالم افروز این معانی طالع

- است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را به شرف «ولقد کرمنابنی آدم»
مشرف گردانیده و به تشریف خطاب «یا بن آدم خلقت العالم لاجلك و خلقتک لاجلی»
فرق مباهات ایشان را به اوج سماوات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار و فضای
اقتدار آن نوع گرامی غیر این مرحله بی اعتبار و سرای نا پایدار جایی نباشد،

بیت

- ۱۰ دنیا به نزد اهل خرد بس محقر است با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است
بلکه علوشان و رفعت مکان طایفه‌ای که خلعت افتخارشان بطراز «و فضلنا هم
علی کثیر ممن خلقنا» مطرز باشد آنست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال
نیایند و چون ندای [۱۸۶ الف] «یا ایتها النفس المطمئنة» شنوند بی شایبه اهمال
به ریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند و به قدم همت ازین محنت سرا به دار بقا
خرامند و به دیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نمایند، بیت :
۱۵ برین سرای فنا دل منه که جای دگر

برای مسکن تو بر کشیده اند قصور

- پس قاطبه علمای عالم را معلوم و طایفه فضلالی بنی آدم را مفهوم گردید که
حکمت شامله «حی قدیم» و قدرت کامله پادشاه واجب التعظیم جل شأنه و عم سلطانه
پیوسته مقتضی آنست که سرهر سروری که در تحتگاه «ان مکناهم فی الارض» با فسر
۲۰ پریزور «تؤتی الملک من تشاء» آراسته گردد عاقبت دست امید از تمشیت امور ملکی
دنیوی باز داشته به مقام «حور مقصورات فی الخیام» انتقال نماید و سنت سنیة حق
عز و علا همواره برین منوال جریان یافته که هر ذوی الاحتمشامی که در دارالملک
ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون [۱۸۶ ب] سرافتخار برافرازد آخر الامر از تنگنای
هیا کل جسمانی ملول و متنفر گشته به ساحت وسعت آثار «جنات تجری من تحتها

الانهار» توجه فرماید ، بیت :

نباشد خسروی در دهر جاوید
وفا از ملك دنیا نیست امید
چه شد جمشید را ، دارا کجا رفت
سکندر سوی آن عالم چرا رفت
کجا رفتند بهرام و منوچهر
فریدون چون نقاب افکند بر چهر
همیشه هیچ کس را زندگی نیست
بدنیا خلعت پابندگی نیست

هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه مقصود چیست و غرض از عرض این تحریر و واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین شمامه کسوت سوگواری پوشیده با سینه چاک شرح این واقعه دردناک را به این عبارت درسلک تحریر می کشد که چون نوروز عالم افروز تخاقوی غیل سنه تسع و سبعین و الف هجریه در رسید مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض بارده شتا از اعتدال افتاده بود به صحت و استقامت روی آورد، بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشایی جلوه ظهور نمود، [۱۸۷ الف] عالم طراوت و جوانی از سر گرفت ، بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان گسترده گشت ، یعنی خسرو سیارگان پیرایه بخش مسند شرف و اقبال گشته قدم بر بساط جهان آرای نهاده قسمت سرای جهان را به تازگی نمونه

گلزار ارم ساخت ، بیت :

نوروز چو گشت عالم افروز
تاریک شب زمانه شد روز
کیخسرو این چهار ایوان
بر تخت حمل نشست شادان

مشاطه دهر چون رخ یار
 آراست زمانه را دگر بار
 از بهر قدوم شاهد گل
 شد نغمه سرا ز شوق بلبل

- در روز نوروز آن آصف دوران با صد هزاران خرمی و کامرانی در مسند
 وزارت تکیه زده مجلسی عالی بر روی اکابر و اهالی آراسته و ابواب بذل و احسان
 بر روی همگنان گشوده دلهای دور و نزدیک را به خلق و احسان صید نمود. بعد از
 انقضای ایام جشن و سرور نوروزی نواب سکندرشان [۱۸۷ب] سلیمان مکان افتخار
 سلاطین جهان اعنی اعلیحضرت شاهی ظل الهی وزیر عالیشان را به تشریف خلاع فاخره
 سرافراز نموده مصحوب معتمدی ارسال یافت. چنانچه رسم و آیین بندگان با اخلاص
 است با جمیع خواص و عوام به استقبال شتافت و در «باغ شاهی» به شرف پوشش
 مشرف گردید و به شکرانه آن موهبت عظمی جشنی بزرگانه ترتیب داده، مصراع:
 «چو چنگ اندران بزم خلقی نواخت» مستعدان شهر تواریخ مرغوبه یافته منظوم
 ساختند. از آن جمله نجابت و بلاغت دستگاه سیفامیرزاه مظفر که در شیوه نظم گوی
 مسابقت از اقران ر بوده تاریخی در نهایت خوبی یافته و درین قطعه اشاره به آن نموده،

قطعه

به گوشم می رسد هر لحظه از نو مرده شادی

ز الطاف سلیمان جهان با آصف ثانی

سلیمان جهان کز روی استحقاق می زیبد

- ۲۰ کند بر در گهش گر قیصر و فغفور در بانی

شهی کز لمعه شمشیر او آفاق روشن شد

بلی چون تیغ زد [۱۸۸الف] خورشید عالم گشت نورانی

عقاب از بیم نهیش جانب تیهو نمی بیند

ز سهمش کرد چون اهل ریاضت ترک حیوانی

کلف نبود به روی ماه گویی از سر رغبت
 کشیده همچو زنگی داغ فرمانش به پیشانی
 همان کردست لطفش با وزیر آسمان حشمت
 که با برگ گل سوری کند باران نیشانی
 وزیر معدلت گستر که از معماری عدلش
 به معموری مثل شد ملک یزد از بعد ویرانی
 ز بس عامست در دوران او جمعیت خاطر
 نمی بیند کسی در خاطر عاشق پریشانی
 به امر معدلت خویش اکابر در رضا جوئی
 ز نهی مصلحت جویش اهالی در تن آسانی
 به پاس دولتش دلها پیایی در دعا گویی
 به وصف حشمتش لبها دمام در ثنا خوانی
 به حسن خلق مشهورست آری آن چنین باید
 ندیده هیچکس خورشید را با چین پیشانی
 نگهدارنده از آسیب دورانش نگهدارد
 طبایع را کند ارکان عالم تا نگهداری
 وزیر مرشد کامل رعیت پرور عادل
 سراپا چون مشرف شد به تشریفات سلطانی
 پی تاریخ در ملک تفکر سیر می کردم
 دو مصرع بر زبان جاری شد از الهام ربانی
 لباس شاه بر اندام آقائی همی زیبید
 چو باید در بر آصف سراپای سلیمانی

بعد ازان آن دستور عدالت شعار در باغ بهشت آثار اهرستان که رشک فرمای
 قصور و جنان است و زینت افزای روضه رضوان و به یمن همت والای آن حضرت

- عمارت یافته تشریف بردند و هر روز جمعی از اکابر [۱۸۸ب] انام واصحاب خجسته فرجام را طلب داشته و مجلسی عالی ترتیب داده با دوستان و محبان يك دل به فراغ بال به عیش و صحبت مشغول بودند تا صبح روز ششم ماه ذی الحجة الحرام سنه مذکور مراجعت به شهر نموده در کمال صحت به منزل تشریف آوردند . مقارن آن ملازمی ابن علی نام که مدت هشت ماه قبل از آن بطرف خراسان به جهة آوردن ابریشم فرستاده بودند رسید و کتابات عالیجاه وزیر خراسان و حضرات مشهده مقدس رسانید . یکی از دوستان در مکتوب محبت اسلوب تحریر نموده بود که شبی به جهت زیارت به روضه مقدسه حضرت امام الانس والجن ثامن ائمه هدی سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحية والثناء رفته بعد از شرف زیارت و فراغ از عبادت به منزل خود مراجعت نموده بخواب رفته، در عالم رؤیا مشاهده کردم که شخصی در روضه مقدسه عرش درجه به طواف اشتغال دارد . چون چشمش بر ۱۰ من افتاد [۱۸۹الف] گفت که زود باشد که الله قلی بيك وزیر به این مکان متبرک حاضر گردد . چون وزیر عالی شان کتابت را مطالعه نمود و مضمون آن را به حضار مجلس تقریر نمود فرمود که ما را گمان نیست که در ایام حیات ابدین دولت عظمی مشرف گردیم، نهایتش این که زود باشد که جسد این حقیر را به آن محل شریف که طوافگاه ملایکه مقربین است برند . حضار مجلس زبان به دعا گشوده گفتند که ۱۵ چرا این نوع سخنان بر زبان باید گذرانید؟ در جواب فرمودند که مکرر از ما شنیده اید که شصت مرحله از مراحل زندگانی طی کرده ام و چون دو قرن تمام شده در امسال ازین سرای فانی به سرای باقی انتقال خواهم کرد، و در همان روز به مصالح ملکی و انتظام امور جزوی و کلی و فیصل مهمات خلائق پرداخته يك يك از تحویلداران سرکار دیوان و محصلان سرکار خاصه را طلب داشته تأکید و مبالغه ۲۰ می فرمودند که محاسبات خود را با کتاب دفتر خانه [۱۸۹ب] سرکار تنقیح داده بروات و نوشتجات و مفاسد حساب خود باز یافت کرده به مهر رسانید که دنیا محل حوادث است و گاه باشد که اگر تقصیر و تکاهل نمائید دیگر فرصت نخواهید یافت

کلف نبود به روی ماه گویی از سررغبت
 کشیده همچو زنگی داغ فرمانش به پیشانی
 همان کردست لطفش با وزیر آسمان حشمت
 که با برگ گل سوری کند باران نیسانی
 وزیر معدلت گستر که از معماری عدلش
 به معموری مثل شد ملک یزد از بعد ویرانی
 ز بس عامست در دوران او جمعیت خاطر
 نمی بیند کسی در خاطر عاشق پریشانی
 به امر معدلت خویش اکابر در رضا جوئی
 ز نهی مصلحت جویش اهالی در تن آسانی
 به پاس دولتش دلها پیامی در دعا گویی
 به وصف حشمتش لبها دمام در ثنا خوانی
 به حسن خلق مشهورست آری آن چنین باید
 ندیده هیچکس خورشید را با چین پیشانی
 نگهدارنده از آسیب دورانش نگهدارد
 طبایع را کند ارکان عالم تا نگهبانی
 وزیر مرشد کامل رعیت پرور عادل
 سراپا چون مشرف شد به تشریفات سلطانی
 پی تاریخ در ملک تفکر سیر می کردم
 دو مصرع بر زبان جاری شد از الهام ربانی
 لباس شاه بر اندام آقائی همی زیبد
 چو باید در بر آصف سراپای سلیمانی

بعد ازان آن دستور عدالت شعار در باغ بهشت آثار اهرستان که رشک فرمای
 قصور و جنان است و زینت افزای روضه رضوان و به یمن همت والای آن حضرت

- عمارت یافته تشریف بردند و هر روز جمعی از اکابر [۱۸۸ب] انام واصحاب خجسته فرجام را طلب داشته و مجلسی عالی ترتیب داده با دوستان و محبان يك دل به فراغ بال به عیش و صحبت مشغول بودند تا صبح روز ششم ماه ذی الحجة الحرام سنه مذکور مراجعت به شهر نموده در کمال صحت به منزل تشریف آوردند . مقارن آن ملازمی ابن علی نام که مدت هشت ماه قبل از آن بطرف خراسان به جهة آوردن ابریشم فرستاده بودند رسید و ۵ کتابات عالیجاه وزیر خراسان و حضرات مشهده مقدس رسانید . یکی از دوستان در مکتوب محبت اسلوب تحریر نموده بود که شبی به جهت زیارت به روضه مقدسه حضرت امام الانس والجن ثامن ائمه هدی سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحية والثناء رفته بعد از شرف زیارت و فراغ از عبادت به منزل خود مراجعت نموده بخواب رفته، در عالم رؤیا مشاهده کردم که شخصی در روضه مقدسه عرش درجه به طواف اشتغال دارد . چون چشمش بر ۱۰ من افتاد [۱۸۹الف] گفت که زود باشد که الله قلی بيك وزیر به این مکان متبرك حاضر گردد . چون وزیر عالی شان کتابت را مطالعه نمود و مضمون آن را به حضار مجلس تقریر نمود فرمود که ما را گمان نیست که در ایام حیات ابدین دولت عظمی مشرف گردیم، نهایتش این که زود باشد که جسد این حقیر را به آن محل شریف که طوافگاه ملایکه مقررین است برند . حضار مجلس زبان به دعا گشوده گفتند که ۱۵ چرا این نوع سخنان بر زبان باید گذرانید؟ در جواب فرمودند که مکرر از ما شنیده اید که شصت مرحله از مراحل زندگانی طی کرده ام و چون دو قرن تمام شده در امسال ازین سرای فانی به سرای باقی انتقال خواهم کرد، و در همان روز به مصالح ملکی و انتظام امور جزوی و کلی و فیصل مهمات خلایق پرداخته يك يك از تحویلداران سرکار دیوان و محصلان سرکار خاصه را طلب داشته تأکید و مبالغه ۲۰ می فرمودند که محاسبات خود را با کتاب دفتر خانه [۱۸۹ب] سرکار تنقیح داده بروات و نوشتجات و مفاسد حساب خود باز یافت کرده به مهر رسانید که دنیا محل حوادث است و گاه باشد که اگر تقصیر و تکاهل نمائید دیگر فرصت نخواهید یافت

و بعد از ما تأسف خوردن سود ندارد . و در آن روز که چهارشنبه بودا کثر محاسبات تنقیح یافت و بروات به مهر آن حضرت گرفتند . تا صبح روز پنجشنبه به دفتر خانه تشریف آورده کتاب سرکار را به کارسازی خلایق امر فرمود و به جهت مهمات خلایق تا عصری در دفتر خانه نشستند . بعد از آن به حرم سرا رفته اولاد امجاد و اهل بیت را حاضر ساخته سخنان مشعر بر بی وفایی دنیا و ارتحال ازین دار پر جفا بر زبان گذرانیده ۵
فرزند خود را محمد حسین بیگ که در صغر سن بود طلب کرده فرمودند که ای نور چشم نمی دانم که فردا در فراق پدر بچه سان گریان و نالان خواهی بود و اندوهی که بتو خواهد رسید به که اظهار خواهی کرد و بعد ازین چشم خود را به دیدار که روشن خواهی نمود ؟

۱۰ [۱۹۰ الف] چون از این کلمات که رایحه فراق به مشام جان می رسید و سیل سرشک از دیده ها روان می شد فراغت یافت به دیوانخانه آمده ملازمان خود را به احضار مصاحبان و دوستان فرستادند و می فرمودند که یک شب دیگر صحبت غنیمت است ،

بیت

صحبت غنیمتست مبادا چو آفتاب

صبحی بر آوری سر و شامی فروبری

درین اثنا وجعی در سینه احساس نموده متوجه حرمسرای شدند و علی الصبح که روز جمعه و یوم العرفه بود از حرمسرای بیرون آمده به کارسازی و دلجوئی عجزه و مساکین پرداخته نهایت اشفاق و مرحمت درباره ایشان مبذول داشتند . و درین اثنا عالی حضرت شیخ الاسلام و جمعی دیگر از حضرات عالیات سادات و اهالی ۲۰ و اشراف تشریف حضور ارزانی داشتند و بندگان آقایی مقدم آن جمع را گرامی داشته نهایت انبساط نمودند و با ایشان به صحبت مشغول شدند و می فرمودند که الحمد لله که مرتبه دیگر ملاقات میسر گردید [۱۹۰ ب] ، چون وقت صلوٰه جمعه در رسید حضرات اهل مجلس جهت صحت ذات ملکی صفات آن مجمع جود و افضال دست بدعا برداشته به خواندن فاتحه اشتغال نمودند و آن جناب نیز به خواندن فاتحه

فاتحه با ایشان رفاقت می نمود . و چون به آیه کریمه « اهدنا الصراط المستقیم » رسید و حضرات اعزه بر خواستند و آن حضرت نیز میل برخاستن^۱ نمودند که ایشان را مشایعت نماید . و در آن اثنا ضعیفی بر ایشان طاری شده به طریق اهل احتضار پای به سمت قبله کشیده زبان به کلمه طیبه شهادتین گشاده طایر روح پر فتوحش قفس^۲ قالب شکسته به حظایر قدس پرواز نمود ، بیت :

هرگز به باغ عمر گیاهی بقا نکرد

هرگز شست^۳ مرگ خدنگی خطا نکرد

خیاط روزگار به بالای هیچ کس

پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

همان لحظه این خبر وحشت اثر در شهر اشتها یافت و نایره حزن و اندوه ۱۰
کانون سینه خواص و عوام را فرو تافته آواز ناله و نفیر بر ناوپیر به چرخ اثیر رسید ،

بیت

بر آمد ناله و آه از چپ و راست

[۱۹۱ الف] ز مردوزن فغان و ناله برخاست^۴

۱۵ ز فریاد و غریو پیرو برنا

امارات قیامت گشت پیدا

ازین واقعه هایلّه علمای اعلام را عمامه عزت از سر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت از که یابند و فضلالی لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد ملجاء ایشان که باشد و به مجلس که شتابند ، بیت :

۲۰ بر آمد ابری از دریای اندوه

فرو بارید سیل از کوه تا کوه

و از کمال حزن و غم و غایت غصه و الم دوستان و مصاحبان بجای اشک سیلاب]

خون از دیده پر نم گشودند ، بیت :

به دست غم گریبان چاك كردند
 ز دیده خاك را نمناك كردند
 ز خون دل زمین كردند گلگون
 ز دود آه ایشان تیره گردون
 ز مژگان شد روان جویی پر از خون

۵

علم زد آتش دل‌های محزون
 صبح روز دیگر که خورشید خاوری با کسوت نیلوفری [۱۹۱ب] مانند شعله
 اندوه از درون ماتمزدگان ظاهر شد علما و فضلا بر نهج شرع قویم و سنت حضرت
 سید المرسلین به لوازم تغسیل و تجهیز و تکفین جسد آن جناب قیام نمودند و در محفۀ
 ۱۰ محفوف به رحمت حی لایموت گذاشته به مسجد جامع بردند و به آن جامع کمالات
 صوری و معنوی نماز گزاردند. ۱ بعد از ادای نماز به مزار فایض الانوار «رکنیه»
 رسانیدند و به مقتضای سنت خیر البریه علیه و آله الف الف صلوٰۃ و التحیة مدفون
 گردانیدند، بیت:

دلا نیست دایم بقای حیات
 که عالم ندارد قرار و ثبات
 رسد تخت و بخت ار به اوج کمال

۱۵

چو خورشید تابنده یابد زوال
 دوستان انام و محبان با احترام در آن روز عید لوازم پرسش بجای آورده به این
 ابیات ترنم مینمودند، بیت:

همی گفت هر يك در آن روز عید
 بدین شومی اندر زمانه ندید
 مبدا بدین گونه عیدی دگر
 کزین شد جهان را خلیده جگر

۲۰

بود خرمی همگان را به عید

[۱۹۲ الف] درین عید شد شادی از ما بعید

مستعدان دهر و شعرای عصر تاریخ وفات آن وزیر بی بدیل را به عبارات مختلفه

در سلك نظم کشیدند و در مرتبه آن آصف صفات ملکی ملکات مقطعات منظوم

گردانیدند و از جمله فصاحت شعار بلاغت آثار **خواجه محمد صفی** ولد مرحوم

خواجه محمد ظهیر یزدی این قطعه را بر لوح بیان نگاشت، **قطعه:**

فلک کج مدار گردونا

ای خراب از تو خاندان بقای

ای که در دور تو ندیده کسی

۱۰ خوش دلی را مگر به خواب فنای

روز و شب از غم تو می نالند

چه فقیر و غنی چه شاه و گدای

ای جفا پیشه وفا دشمن

حرکتهای تو همه بی جای

۱۵ يك نفس از سر جفا بگذر

يك زمان از در وفا بهدر آی

بنگر کینه با که می ورزی

يك نظر چشم بینشی بگشای

ای ز دستت بنای دل ویران

۲۰ چه ستونی در آمد از تو ز پای

آن بلند اختر نکو تدبیر

آن عطارد ضمیر روشن رای

آن پسندیده خدیو زمان

آن وزارت پناه ملك آرای

[۱۹۲ب] معدن خلق و منبع احسان

مرکز همت و محیط سخای

آن که در سایهٔ سعادت او

کسب فر می نمود بال همای

سایه از فرق آسمان بردست

گشت همسایهٔ زمین ای وای

به لحد سود آفتاب رخی

که زدی صبحدم ازان سیمای

شد هم آغوش خاک آن دستی

که سبق بردی از ید بیضای

لایق دولتش نبود این گوی

پشت پا زد درین خراب سرای

رشتهٔ صحبت از زمانه گسست

خیمه در زد به سوی ملک بقای

از ره منزلت به منزل قرب

کرد در روز عید قربان جای

مردمانش ز دیدگان شستند

کعبه بگرفت از برایش عزای

سرو آزاد او به باغ نعیم

همچو طوبی نمود نشو و نمای

بود از جان غلام شاه نجف

بست دل را به حیدر و ابنای

چشم از هستی جهان پوشید

غرق بحر امید شد به خدای

گنج بود و به خاک پنهان گشت
خازنش شد به خلد راهنمای

به مقام رفیع علیین
حاجب . رحمتش نمود ایمای

۵ شد چو آصف بدولت و اقبال

مسند آرای جنت المآوای

[۱۹۳ الف] سال آن را نمود استفسار

دل ز دستور عقل و فطرت و رای

دست بر سر زنان همه گفتند

۱۰ یزدیان را یتیم کرد آقای

و فضیلت و صلاحیت دستگاه جامع الکمالات الصوری و المعنوی

خواجه محمدزکی که در عنفوان جوانی تا آن زمان که قریب چهل سال است

انیس مجلس خاص و ندیم بزم اختصاص و محرم اسرار آن وزیر صایب تدبیر بود

به دست اضطراب لباس شکیبائی چاک کرده سیلاب سرشک از دیده خونبار بر روی

۱۵ روان میساخت ، مصرع :

« ز مژگان دم بدم خوناب میریخت »

این چند بیت را در تاریخ این واقعه بنظم آورده ، بیت :

چون مشرف شد به اکرام امیرالمومنین

جانب ملک بقا آقای دولتیار شد

۲۰ روز جمعه حج اکبر جان پا کش در سجود

همره روح القدس با فرقه احرار شد

لامکان سیر آفتابا عرش فرسا کو کبا

چون برای صید دلها روح تو شنغار شد

گفتمش چون شد ملاقاتت به خیل قدسیان

چون بظهر کوفه روح واصل ابرار شد

گفت رضوان روح وریحان وصل عالی فطرتان

[۱۹۳ب] از ولای مرتضی روحم چو برخوردار شد

گفت اگر تاریخ تقریدم بخواهی از قضا

گوهمای روح آقا لامکان سیار شد

و ایضاً کَلَمُ سَخْنُ گذار ملافدانی اردکانی بر تحریر آن مضمون زبان گشاده،

مصراع: «همنشین بانی و آل نبی است». آن حضرت گاهی زبان بنظم اشعار می گشاد،

این چند بیت از نتایج طبع ادراک اوست که در حین تحریر به خاطر بود، بیت:

چوپری ز لطف پنهان ز ریاض دیده باشی

گل نو رسیده من ز کجا رسیده باشی

ایضاً

فَلَكٌ ویران نخواهد شد اگر بر دارد از خاکم

پدر از پا نمی افتد اگر دست پسر گیرد

وله ایضاً

بی تو کی هرگز رسد مژگان من بر یکدیگر

از نشستنها مگر گاهی رود پایم به خواب

برضا میر منشیان سخندان که ناظران جواهر بلاغت و جوهریان بازار فصاحت

به حقیقت ایشانند پوشیده نخواهد بود که فرامین [۱۹۳ب] و احکام سلاطین گردون

احتشام موجب افتخار و مباحات ارباب اعتبار است ورقمی که در باب تصدی خالصه ۲۰

دارالعباده یزد باسم آن جناب شرف صدور و عز و رود یافته دبیران عطار د نظیر عبارات

رنگین و استعارات شیرین مرقوم قلم مشکین رقم گردانیده اند، لازم دید که صورت

آن درین اوراق ثبت گردد:

صورت رقم

حکم جهان مطاع شد - آنکه چون از روزی که [۱۹۴الف] صاحب

- اختیار دیوان قضا و فرمان ده کشور فسیح الفضای توتی الملک من تشاء منشور جهان بنانی و کشور گشایی نواب کامیاب همایون مارا بتوقیع و قیوع رفیع خلود و دوام موشح و مزین ساخته همگی همت والا و جملگی نیت کثیر الاعتلا مصروف و معطوف بدان می باشد که جمعی از کاردانان خیر اندیش و بك جهتان اخلاص کیش را که حسن اخلاص و خدمات ایشان اباعنجد درین دولت والا و دودمان معلی به منصبه ظهور رسیده باشد از اکفا و اقران شرف امتیاز بخشیده به نوعی مشمول نوازش و احسان و مورد الطاف بی پایان فرماییم که مزیدی بر آن متصور نبوده باشد، و مصداق این مقال صورت احوال خجسته مآل رفعت و معالی -
- پناه عزت و عوالی دستگاه کمال الرفع و المعالی الله قلی بیک برادر زاده ۱۰ عالی جاه کلبعلی خان بیگلربیگی چخور سعد است که حسن اخلاص و کاردانی مشارالیه در مرآت ضمیر منیر بیضا نظیر جلوه نما گردیده لهذا از ابتداء قوی ثیل تصدی خالصه دار العبادۀ یزد سرکار خاصه شریفه را برفعت و معالی پناه مشارالیه مفوض و مرجوع [۱۹۴ب] و آنچه به صیغه حق التصدی و حق القرار و هر اسم و رسم که در وجه ۱۵ متصدیان سابق مقرر بود برفعت و معالی پناه مومی الیه شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم که من حیث الاستقلال والانفراد به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده در نظم و نسق امور و تمشیت مهام و آبادانی املاك و رقبات سرکار خاصه شریفه حسن سعی و کاردانی خود را بیشتر از بیشتر بر نواب همایون ما ظاهر سازد. مستوفیان عظام کرام ۲۰ دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفتر خلود ثبت نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و مهر و نوشته رفعت و معالی پناه مشارالیه را در مهم مزبور معتبر دانسته بدون مهر و نوشته رفعت و معالی پناه متصدی مزبور يك دینار و يك من بار دادوستد نمایند و در

عهدہ شناسند .

بررای عقدہ گشای ناقلان آثار و راویان اخبار نو و کهن و ضمیر عالم آرای
 فصاحت آرایان سخن روشن و مبرهن خواهد بود که اهل تاریخ نخستین کسی را
 ۵ که در سلك وزرا انتظام نموده اند آصف بن برخیاست که وزیر مشیر حضرت سلیمان
 پیغمبر علی نبینا و علیه من الصلوة افضلها [۱۹۵ الف] و من التحیات ا کملها بود و آصف
 بصفت نصف و تقوی و کثرت عبادات و اطلاع بر حقایق اشیا اتصاف داشت و حضرت
 سلیمان جمیع مهمات ملك و ملت را به وقوف و استصواب اوفیصل میداد، لهذا تا غایت
 متکفلان منصب وزارت را بدان جناب منسوب ساخته و درین لغت قصد توصیف
 ۱۰ ایشان کرده آصفی می نویسند. و احوال وزرا در خدمت سلاطین کشور گشام تفاوت
 می بوده و هست، چه بعضی از آن طایفه در کمال استحقاق و استقلال به لوازم آن
 منصب پرداخته آثار حمیده یادگار گذاشته اند مانند خواجه نظام الملك حسن طوسی
 و خواجه شمس الدین محمد جوینی وزیر ابا قحان و جمعی دیگر قدم از جاده
 وزارت برتر نهاده در جرگه امراء عظام انتظام یافته و در سرانجام امور ملك و ملت
 ۱۵ مطلق العنان گشتند مثل صدر جهان و خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید
 وزیر سلطان ابوسعید و امیر یار احمد اصفهانی عقب به امیر نجم ثانی وزیر خاقان
 سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خان و میرزا سلمان [۱۹۵ ب] جابری وزیر
 خاقان سکندر شان سلطان محمد پادشاه .

۲۰ غرض ازین مقدمه آنکه مورخین بلاغت شعار جمیع وزرا را یکسان تعظیم
 مینمایند و هر یک را فراخور اختیار و استحقاق تعریف و القاب نویسند. بنده فقیر و ذره
 حقیر که به محض اراده لم یزلی از مبادی سن رشد و تمیز همواره بانشای مؤلفات
 غریب و املای منشآت بدیع مایل و راغب می بود و هر گاه از شواغل مهم و مناصب
 اندك فراغت دست می داد بسواد الفاظ و عبارات بلاغت آیات اشتغال می نمود و این

معنی به مثابه عبارت طبیعت این بی بضاعت شد که با وجود آن که به حسب تقدیر ازلی پای در وادی غربت نهاده متوجه هندوستان بود و به واسطه نوایب روزگار و گردش لیل و نهار خاطر متألم و غمناک بود به جهت رفع کدورت در هر منزل که نزول می نمود یا در بلدی که چند روز توقف می کرد سطری چند از نهانخانه ضمیر بر صحیفه ظهور آورده الفاظی دلبنده در شیوه یادگار از احوال خیر مآل وزرای آصف صفات ۵ بر صحایف این اوراق می نگاشت و به اندک زمانی به فیض فضل نامتناهی الهی ریاض بساتین مجلس وزرای عدالت گستر و دبیران دانشور [۱۹۶ الف] از رشحات سحاب خامه فصاحت قرین سمت نمو پذیرفت، نظم:

سوادش نوربخش دیده حور

۱۰ بیاضش چون سواد دیده پر نور
سراسر نثر او چون عقد گوهر
به پاکی دلفریب و روح پرور
جهان افروز چون روز جوانی
نشاط افزا چو صبح زندگانی

۱۵ امید به کمال کرم جاوید آنکه این مخدر بدیع منظر با حسن صورتی در
چهار جهت عالم جلوه نماید و از حسن قبول مبصران بازار سخنوری در عقد جواهر
آبدار و سلك لآلی شاهوار انتظام یابد، بیت:

آنکس که ز شهر آشنائست

داند که متاع ما کجائست

مجلس سیوم از مقاله اولی

در ذکر کلانقران با احتشام

بر شهسواران میدان ادراک روشن است که حق سبحانه و تعالی زمام قوام عالم را به کف قدرت سلاطین با داد و دین سپرده و انتظام احوال بنی آدم را به وجود ایشان منوط و مربوط گردانیده است. پس هر آینه بر خسروان جهان و فرمانفرمایان زمان لازم است که جمعی که انوار قابلیت از جبهه حالشان لامع و از حرکات و سکنااتشان خیرخواهی کافه برآیا که ودایع حضرت آفریدگار جلشأنه [۱۹۶ب] و عم نواله اند ظاهر بوده از حسن خلق که نوریست از انوار حکمت الهی و سرتی از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیده بصیرت منور کرده بهره تمام داشته باشند زمام اختیار ملک و مال بقبضه اقتدار چنان شخصی باز گذارند، چه نظام سلسله کون و فساد به کف کافی و رای صافی اینان منوط و مربوط است و به حمدالله تعالی که سلاطین حشمت آیین سکندر تمکین دودمان صفوی پیوسته رعایت آن می فرموده اند و از بندگان آستان خلافت مکان و دولتخواهان خیر خواه که به این صفات آراسته اند به خدمات لایقه ممتاز و معزز میگردانند، خصوصاً منصب جلیل القدر کلانتری که از مناصب علیه است.

بنابر آن از قدیم الایام سادات عالیشان و اشراف طوایف انسان به مهم کلانتری خطه یزد علم اقتدار افراشته بر مسند تمکن قرار داشته اند، مثل امیر خلیل الله روغنی و معز شاه میرا خلف ارجمندش و سیادت و غفران پناه شاه عبدالقیوم که در سنوات سابقه به نوبت به شغل مذکور قیام نموده اند. چون خصوصیات احوال اینان کما هو حقّه بر مسود اوراق ظاهر نبود طوطی کلمک شیرین مقال در آن باب خاموشی اختیار نمود و بعد از آن غفران پناه میرزا حکیم پای بر مدارج عزت و

اعتبار نهاده مدت بیست سال [۱۹۷ الف] در غایت استقلال بآن منصب اشتغال داشت. بعد از آنکه زمانه رقم عزل بر صفحه عملش کشید کارپردازان قضا و قدر سراپرده ابهت و مسند حشمت به جهت تمکن عالی حضرت سیادت منقبت والا رتبت میرزا شاه ابوالبقا و اختر برج سیادت و بزرگواری و نیر سپهر ولایت و سرافرازی دوحه چمن مصطفوی میرمیران گسترانید، شمه‌ای از حال خجسته مآل آن دوسعادتمند ۵ در ذیل مقاله اولی گزارش^۱ یافته درین مقام به تکرار اندیشیده کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان عرض حال مرحمت و غفران دستگاه الواصل الی رحمة الملك العليم میرزا حکیم به جولان در می آورد.

- بر خواطر واقفان احوال ارباب جاه و جلال پوشیده و پنهان نخواهد بود که آن جناب ولد ارشد حکمت پناه مولانا زین الدین طبیب است و به واسطه ۱۰ انتساب خویشی با عالیحضرت مرحمت و غفران پناه حکیم محمد داود المخاطب به خطاب تقرب خانی همواره رایت مفاخرت می افراشت. بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در فنون فضایل و کمالات و ایثار درم و دینار موصوف و معروف بود و پیوسته همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات گماشته لمحهای از ذکر و اوراد فارغ نمی بود.
- در اوایل [۱۹۷ ب] ایام جوانی منظور عین التفات خاقان گیتی ستان، مصرع: ۱۵ « بلند مرتبه عباس شاه دین پرور » گشته بمنصب احتساب خطه یزد سرافرازی یافت. و بنا بر آنکه بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایز نمی داشت و انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش ظاهر و لامع بود حسب فرمان قضا جریان خسرو زمان برمسند کلانتری آن مملکت متمکن گردیده در آن مهم شروع نمود، و به واسطه وفور فراست و کمال کیاست روز بروز مرتبه او در ترقی می بود و مهمات سلطانی را ۲۰ از روی وقوف و کاردانی به سرانجام مقرون می گردانید. با وجود اشتغال به امثال این اشغال و دخل در مهم ملک و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سردیوان تسبیح بر دست گرفته در اثناء قیل و قال بهوردی که داشت

مشغولی می نمود . و چند گاه در غایت اختیار و اقتدار به لوازم امر مزبور پرداخته
يك دينار و يك من بار از احدی توقع نکرده رایت نیکنامی برمی افراخت و مضمون
این مقال به خاطر میداشت ، شهر :

تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت

که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

مع ذلك در وقتی که خاقان کیوان مکان فریدون شان ابوالمنصور سلطان
شاه صفی بهادرخان [۱۹۸ الف] بر سریر تخت فرمانروایی و اورنگ کشور گشایی
جلوس فرمود ، شهر :

به فر و شرف شاه فیروز بخت

بر آراست تاج و بر افراخت تخت
بر اورنگ گیتی ستانی نشست

به آیین صاحبقرانی نشست

تخت پایه رفعت بر دوش آسمانیان نهاد ، چتر سایه رحمت بر فرق زمینیان
افکند ، منبر تارك عزت بر فلک سود ، سکه چهره نشاط بر فروخت ؛ غمازان و
حاسدان راه سخن یافتند و آن کلانتر امانت آثار را به تغلب و تصرف متهم داشته
ترد نواب کامیاب اشرف اعلی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج
همایون تأثیر کرده از آن منصب معزول گشت بلکه او را مقید بپایه سریر خلافت
مصیر برده مبلغی کلی بدیوان فرود آورد ، نظم :

چه حاصل نازش و نالش زاقبالی و ادباری

که نا برهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظرات خاقان عالی جاه گشته کرة
ثانیه بهمان مهم منسوب گشت و اعتبار و اختیار بسیار یافته اقتدارش بیشتر از پیشتر
شد . او نیز در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای
آورد تا در سنه سده و اربعین و الف به سبب شکوه و شکایت خلف الحکما میرزا

- مقیم ولد مرحوم حکیم عبداللہ کہ پیوستہ نسبت بہ وزرا و کلائنتران و سایر ارباب مناصب [۱۹۸ب] رقم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر مینگاشت معزول گشت و درین نوبت آنچه داشت از زر و کتب نفیسه واجناس شریفه وظروف چینی و املاک و رقبات و قری و مزارع بہ باد فنا و تاراج حادثات رفت. پس از آنکہ از تقریر معاندان فراغت یافت رخصت حج یافتہ روانہ گردید و چون بہ بصرہ رسید عنان از راه حجاز بر تافتہ بہ ارادہ سفر ہند در کشتی نشست و عنان بہ دست باد سبک رفتار باز داد. هنوز ثلث بحر طی نہ کردہ بود کہ کشتی عمر فرزند دلہندش میرزا محمد رفیع کہ بہ ہیکارم اخلاق و محاسن آداب آراستہ، عدیل و نظیر نہاشت، در گرداب فنا افتاد و روز دیگر عندلیب روح پر فتوح آن جناب از تنگنای قفس قالب خلاصی یافتہ بہ جانب گلشن قدسی در پرواز آمد، مصراع:
- ۱۰

«یافت از حادثہ دہر نجات»

- و غفران پناہ میرزا حکیم را خلف دیگر بود موسوم بہ میرزا فخر الدین کہ در تزکیہ^۱ نفس نفیس و سیر رضیہ و شیم مرضیہ مثل و مانند نہاشت. پس ازین واقعات روانہ بلاد ہند گشت و در اندک زمان مؤنت تمام بہ ہم رسانید. از آنجا احرام طواف رکن و مقام بستہ روانہ گشت و بعد از گزاردن^۲ حج و زیارت روضہ مطہرہ حضرت ۱۵ رسالت پناہ صلوات اللہ وسلام علیہ بہند مراجعت نمود و از آنجا بہ ہنگالہ رفتہ در آن ولایت عازم سفر آخرت گشت.

ذکر عمارات و آثار آن عالی مقدار درین دنیای ناپایدار

- در اوایل [۱۹۹الف] زمان اقتدار دراصل شہر بہ مقام «باغ بہشتی» طرح منزلی عالی اساس افکنده در اندک زمانی سقف رفیعش از ایوان کیوان در گذشت و تالاری ۲۰ چون ہفت کشور وسیع و درو ہفت آسمان نمایان مشتمل بر منظرہا و غرفہا ترتیب دادہ نقاشان و مصوران مانی آسا سقف و جدار آن را بہ نقوش گوناگون تزیین نمودند.

شعر

این قصر که هست رشك فرمای بهشت

ایام به آب زندگانش سرشت

و در پیش تالار باغچه واقع گشته در صفا و لطافت مانند فردوس برین، خاصیت

۵ دم عیسوی در انفاس نسیمش مضمرو حیات آب خضر در صفای هوایش مخمر، و در میان

آن نهری مانند سلسبیل روان، بی تکلف این مکان از غایت نزهت و صفا مانند

جنت المأوی است، شعر :

جنت و خلد چه خوانیش که در رتبه وزیب

خود قیاسی نکند کس نه بدان و نه بدین

۱۰ خاك او عنبر و آبش بمثل آب حیات

باد او چون نفس روح امین مشك آگین

گر به فردوس بگویم که بهشتت بهشت

کنند اقرار و بگوید که چنین است چنین

و دیگری عمارت «دارالفتح» و «قهوه خانه چهارسوق» است که هم قیامان کهکشان

۱۵ از بدو ایجاد آب و خاك تا اکنون بدین ارتفاع و زیبایی بنایی بنظر در

بیاورده اند .

و دیگری «باغ عشرت آباد» و یکی دیگر «باغ سعد آباد» اهرستان است که از

توصیف و تعریف مستغنی اند. و اکنون باغ عشرت آباد داخل خالصات سرکار

خاصه شریفه [۱۹۹ب] و سعد آباد به عنوان ملکیت درید تصرف و کیل ورثه عالی حضرت

۲۰ میر جملہ شهرستانی قرار دارد . و همچنین «باغ خان» مشهورا در قریه تفت ، و مزرعه

فیض آباد حوالی علی آباد که اکنون در تحت مملکات سرکار خاصه شریفه است، و

مزرعه اهروک ، و مزرعه میرزا محسن حوالی سریزد ، و مزرعه دولت آباد زارچ ،

و مزرعه سرو حوالی شور آب، و غیاث آباد توابع پیداخوید ، و طاحونه تفت به جنب

باغ خان ، و طاحونه عشرت آباد که از جملہ مستحدثات اوست، و مزرعه «قریه شیر

کهنه» و بابکان داخل متصرفات آن جناب بود. غرض از ایراد این حکایت آنست که باغات و دکا کین و قری و مزارع آن قدوه ارباب جاه و جلال زیاده از آن است که بدستگیری بنان بیان تواند گشت. و هر ساله مبلغ پنجاه تومان تبریزی مالو جهات و وجوهات رقبات اومی شده که بسر کار دیوان مهمسازی می نموده.

چون فارس مضمار سخن گستری از ذکر احوال آن جامع کمالات باز پرداخت بنا بر وعده‌ای که داده بود عنان بیان به صوب شرح سلوک مستوفیان و ارباب قلم معطوف ساخت.

www.tabarestan.info
تبرستان

[۲۰۰ الف] مجلس چهارم از مقاله اولی

از مجلد سیوم

در ذکر مستوفیان عطارد نشان و ارباب قلم

این طبقه جلیله که در بلده طیبه یزد زبان بنان به اخذ جان و مال مسلمانان نیز
نموده اند بسیار اند. اما بعضی از جانب دیوان اعلی و برخی به صلاح حکام و وزرا
به آن مهم قیام می نموده اند. چون ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اطناب
و اجتناب شیوه ستوده اولوالالباب نیست لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان را به
احوال زمره ای که در کتب متقدمین و ازالسنه و افواه معلوم این ذره بی مقدار گشته بر
صحیفه بیان آورده بر طبق عرض می نهد.

آورده اند که در زمان سلاطین ماضی یکی از ارباب قلم را به مهمی تعیین فرموده
به قری و مزارع فرستادند. آن شخص به منزل یکی از رعایا نزول نمود. آن فقیر
چنانچه توانست به خدمات قیام نموده دقیقه ای از دقایق میهمانداری و مردمی
فرو گذاشت نکرد، فاما چنانچه عادت آن طایفه لازم الاحترام است در بستن خراج و قرار
اجارات صرفه و غبطه سر کار دیوان منظور داشته راه و روش حق و حساب را فراموش
نمود، مصراع: ز فعلش راسبی مهجور بودی

[۲۰۰ ب] و بر مزرعه ای که در تصرف میزبان بیچاره بود مبلغی زیاده بر
مال وجهات مقرر قرار نمود، بعد از آنکه دبیر عطارد نظیر از منزل آن دهقان متوجه مکان
دیگری گردید دوات و قلم را فراموش کرد. مرد بیچاره به وا همه آنکه مبادا به جهت
باز یافت آن مراجعت نماید و این مرتبه خانه حیات^۱ او را خراب سازد دوات و قلم

را برداشته در پی او روان شد و فریاد می کرد که ای یار مهربان چقماق و آتشدان
 را فراموش کرده‌ای. دبیر ایستاده گفت که ای عزیز قلمدان است نه آتشدان. درویش
 گفت ای عالی مقام توبه این حربه آتش در خرمن زراعت و خانه فراغت من زده‌ای،
 چگونان من این را بنام دیگر خوانم، بیت: •
 بسوخت آتش ظلم تو جمله تر و خشک

۵

چنین بود چو در افتد به مرغزار آتش

بالجمله از مشاهیر این طبقه **خواجه عبدالقادر** خلف ارشد **خواجه**

کمال الدین محمد اشکذری است که در زمان سلطان سعید سلطان ابوسعید بهادرخان

به منصب استیفاء دارالعباده یزد سربلندی یافت و در علم سیاق گوی مسابقت از

امثال و اقران میر بود، لهذا **خواجه تاج الدین علی شاه** [۲۰۱ الف] وزیر دیوان اعلیٰ او ۱۰

را به جهت تنقیح محاسبات ممالک محروسه به اردوی معلی طلب داشت و او حسب فرمان

در اندک روزی نسخه بر جمع [و] خرج ممالک چنانچه باید و شاید پرداخته به عرض

رسانید. اما **خواجه علی شاه** مبلغی که قبول کرده بود که بعد از اتمام آن باو دهد

مضایقه نمود. لاجرم **خواجه عبدالقادر** کمر انتقام وزیر را بر میان بسته به عرض

سلطان ابوسعید رسانید که **خواجه علی شاه** مبلغ یکصد تومان از سر کار خزانه عامره ۱۵

به تغلب تصرف نموده از سایر ممالک برین قیاس باید کرد. حکم سلطانی نفاذ یافت

که **خواجه عبدالقادر** به حساب تغلب و تصرف **خواجه علی شاه** در مالیات سرکار

دیوان رسیده حقیقت عرض نماید. ولد امجد **خواجه** مرحوم **خواجه رشید** که

خواجه علی شاه را قاتل والد بزرگوار خود می دانست و در آنوقت در ولایت روم

می بود از استماع بی توجهی سلطان نسبت به وزیر و تقریر کردن مستوفی بی آرام ۲۰

گشت، نظم:

ز شادی بر افروخت رویش روان

چو گل در بهاران بخندید از آن

و احرام پایه سریر خلافت مصیر بست که درین [۲۰۱ ب] امر ممد و معاون

خواجه عبدالقادر باشد. از غرایب واقعات در شبی که داخل اوجان شد جان شیرین به قابض ارواح سپرده و در همان شب خواجه علیمشاه که مدتی بود که از غایت غصه و الم امراض مختلفه و علل متضاده برواستیلا یافته و صاحب فراش بود از اوجان کوچ نموده به عالم عقبی منزل گزید و خواجه عبدالقادر از شئامت انواب تقریر در همان شب و همان منزل رخت هستی بر بسته به ملک عدم شتافت، **مننوی:**

چو از لوح دل شست نقش بقا

به صد محنت و درد شد مبتلی

وفا کن بهر کس ولی نعمت است

که در بیوفایی بسی زحمت است

ذکر مدرسه عبدالقادر به

معمار همت خواجه مشارالیه در این مقام که الحال «محلّه در مدرسه» مشهور گشته و در آن وقت متصل به صحرا بود مدرسه عالی مشتمل بر حجرات تحتانیه و فوقانیه و گنبدی عالی رفیع که باقعه سپهر مینافام لاف برابری و همسری میزند بنا فرمود و دو گلدسته در دو رکن بیرون برافراخت و تمام را به کاشی تراشیده الوان و طلا و لاجورد تزئین نمود و سوره «انافحتنا» بکاشی بر درگاه ثبت کرده میاه «جدیده» در میان مدرسه [۲۰۲ الف] جاری فرمود، و بازاری مشتمل بر دکانین بسیار ساخته با تمام تمامی موفق گردید و اتمام مدرسه و بازار فی سنه اربع و ثلثین و سبعمایه اتفاق افتاده، چون خواجه مرحوم در اوجان وداع جان شیرین کرد نعش او را به یزد نقل کرده به گنبد مدرسه بخاک سپردند، رحمه الله علیه.

خواجه کمال الدین ابو المعالی

به شرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و به امر استیفاء خطه یزد منصوب بود. والد بزرگوارش **خواجه برهان الدین لطف الله** در سلك وزرای امیر مبارزالدین محمد مظفر انتظام داشت. از غایت حسن اعتقاد و نیت پاك در «محلّه شهاب الدین قاسم» به احداث مدرسه عالی در کمال تکلف پرداخت

- و ازاره‌ای به کاشی الوان و سقف به طلا و لاجورد تزیین نمود و دو منار در نهایت ارتفاع بنا فرمود که هر صبح و شام از استماع اصوات مقریانش ساکنان صوامع ملکوت التذاذ می‌یافتند. و نیز حمام و خانقاه و بازاری مشتمل بر دکانین بسیار ساخت و قناتی که با آب دجله و فرات لاف [۲۰۲ ب] هم‌مشرابی می‌زد از «فرشاه» جاری و در میان شهر گذرانیده به مدرسه و خانقاه آورد. و پایایی در صحن مدرسه حفر نموده میاه زارچ جاری نمود. و در حین تحریر این اوراق که دو مرحله از سنه ثمانین و الف هجرت نموده بنای مدرسه و حمام چون بنای عمر نا پایدار فرو ریخته و خانقاه مانند درویشان زاویه نشین خود را به گوشه اختفا کشیده و آب خوشگوارش با چشمه حیوان همچشمی نموده در ظلمات گمنامی مأوا گزیده و بازاری که با بازار مینا سر سودا می‌داشت در دکان بسته و املاک و رقباتی که خواجه موفق وقف مدرسه ۱۰ و خانقاه کرده بود به تصرف متغلبان قرار یافته و اتمام عمارات مذکوره فی سنه عشرين و سبعمائه بوده و محل و مکان آرامگاه بانی در گنبد مدرسه است.

خواجه شهاب‌الدین قاسم

- به وفور حسن خلق و مکارم اخلاق معروف و مستوفی به استقلال بود. در ایام اعتبار و اختیار مدرسه‌ای در نهایت نزهت و صفا بنانهاد و تمام به کاشی و لاجورد و طلا ۱۵ مزین نموده در سنه سبع و ثلاثین و سبعمائه به اتمام رسانید. و مسجدی مروح در مقابل و بازاری مشتمل بر حواینت در اطراف ساخت، و بازارچه موصوف با بسیاری از باغات و بساتین [۲۰۳ الف] وقف نمود. چون اسم موقوفات آن سرکار از زبانها موقوف گشته مدرسه خراب و مکان مسجد خانه‌ها شده.

۲۰ نقاوه دودمان مرتضوی امیر جلال‌الدین حسن شهرستانی اصفهانی

در اوایل جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه چند گاه منصب استیفاء ولایت یزد به وجود شریفش مباهات می‌نمود و دران اوان در اهرستان باغی احداث نموده به «باغ مستوفی» موسوم ساخت و عمارت مرغوب در آنجا بنا فرمود. و به واسطه تقدس ذات و علوشان از امر استیفا استعفا نموده دست از آن کار بازداشته به جانب

دارالسلطنه اصفهان شتافت و در اندك زمان به امداد بخت مینمت انجام منظوراظهار خاقان گیتی آستان شاه عباس ماضی انارالله برهانه گشت. و خلف عالیشانش میرزا رضی الدین محمد به شرف مصاهرت خسرو کامران و بمنصب صدارت ممالك ایران سر بلندی یافت

وجیه الدین قاضی افضل

در نسبت نسب از جمله اشراف و اعیان خطه یزد بود. به سرعت فهم وجودت طبع [۳۰۳ ب] معروف و مشهور و در مهارت علم سیاق گوی تقدم از زمره آن کار ر بوده و در امر حساب محاسبان آن زمان را به حساب نمی گرفت و گاهی به اشاره وزراء به امر استیفا قیام نموده استیفای تمام می یافت و از غایت مهارت در آن مهم و علوهمت سرکشی آغاز نهاده به اردوی معلی شتافت و حسب فرمان خاقان گیتی ستان ۱۰ من حیث الاستقلال مستوفی مال و محصول گردید و مدت هفت سال در آن منصب قیام و اقدام نمود. عاقبت به اغوای نفس اماره بنین قلم به الماس مداد آب داده برات زیاده از حساب تحریر نمود و محصلان شدید العداوه را به قری و مزارع فرستاده رعایا و دهاقین را در تشویش و تعب انداخت. لاجرم متقاضی اجل به اخذ جاناش کمر بسته ۱۵ نقد حیات^۱ او را به باد غارت و تاراج داد.

اجله سادات عالیشان و خلف نبی آخر الزمان علیه صلوٰة الله الملك المنان میرزا صدر جهان

[از] اکابر زمان و اعیان ایران است. در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی آن قدوه اولاد مصطفوی و سلاله دودمان مرتضوی [۲۰۴ الف] و ثمره شجره گلشن ۲۰ ابراهیمی اقرار و اعتراف دارند و آن حضرت اخلاق حمیده و اطوار مرضیه را علاوه این نسب عالی ساخته در زمان سلطنت نشان خاقان رضوان مکان شاه صفی صفوی مستوفی دارالعباده یزد گردید. چون علی الدوام خوان ضیافت در نظر خواص

و عوام انام میگسترانید منافع آن منصب به عشر اخراجات آن حضرت وفانمی نمود و نیز همت عالیش بآن مهم قلیل راضی نمی گردانید، لهذا بعد از دو سال بیایه سریر سلطنت مصیر رفته دامن از آن شغل در چید و حسب فرمان قضا جریان بمنصب استیفاء خطه لار معزز گردیده چند سال من حیث الاستقلال بآن امر قیام و اقدام می نمود. و در زمان جهانبانی خاقان خلد آشیان صاحبقرانی به اقبال بخت خداداد بلکه باراده مالک الملک لایزال زمام منصب جلیل المراتب وزارت فارس و عنان اختیار ملک و مال آن دیار در کف کفایتش قرار گرفت [۲۰۴ ب] و آن دستور عدالت نهاد مدتی در دارالملک سلیمان علیه التحیه والغفران برمسند وزارت تکیه زده در تمهید قواعد عدالت و نصف قیام و اقدام داشت.

۱۰

خلف الوزرا تاجامیرزا حسن المتخلص به واهب

آن عندلیب خوش الحان گلدسته سخن سرایی نبیره دستور اعظم خواجه نعمت الله المیری است و آن وزیر بی نظیر از نبایر خواجه قوام الدین حسین وزیر پادشاه مطاع شاه شجاع مظفری و ممدوح خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی است. چنانچه حضرت لسان الغیب در دیوان اشعار خود فرموده که، شعر:

۱۵

دریای اخضر فلك و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

۲۰

به حسن تدابیر صایبه و آراء ثاقبه و مهارت در فن شعر و انشا و ممارست در علم تواریخ ازا کفاء و اقران سر آمد ابناء زمان بود و در علم سیاق و حید و یگانه دوران و در آن عصر در اصفهان که مولد و منشاء آن جناب است به ثروت و مکنت و تجمل خواجه صاحب حشمت کسی نبود. بنا بر نجابت ارثی و کمالات ذاتی منظور نظر پادشاه فریدون فر [۲۰۵ الف] ستاره حشر سلطان شاه طهماسب انار الله برهانه شده حسب فرمان آن خسرو گردون توامان خواجه ستوده سیر مدت چهل سال من حیث الاستقلال والانفراد متکی و ساده علیه وزارت اصفهان بود. و در آن اثنا خاطر خطیرش از شغل وزارت انزجار یافته داعیه استعفا نمود. آن پادشاه فردوس جایگاه

به خط مبارك اين بيت را كه از واردات طبع اقدس بود بر حاشیة عريضه اش رقم فرمود ، بيت :

نعیما نعمت الله مالگیری وزیر اصفهانی تا بمیری

بنابر آن آن خواجه عالی مقام تا در قید حیات بود به آن شغل شگرف اشتغال داشت و به یمن معدلت و احسان و از غایت حسن خلق و امتنان جذب قلوب اکابر و اصاغر نموده ذکر جمیل و وصف جزیل بر کتابه ایوان روزگار ثبت نمود و در ایام اختیار و اعتبار به صوابدید مدبر عقل دوراندیش تمامی ضیاع و عقار که ارثاً و اکتساباً در ید تصرف و قبضه تملکش بود و قریب به چهل هزار تومان تبریزی می شد بر اولاد امجاد خویش وقف نمود. و ذکر ثروت و خبر مکنت و تجمل آن وزیر ارسطو تطیر بر السنه و افواه صغیر و کبیر [۲۰۵ب] دایر و سایر است .

و از آن جناب اخلاف گرامی که در کشور قابلیت بی عدیل و نظیر بودند به یادگار مانده هر يك در بلدی از بلاد ایران به رتبه وزارت اختصاص یافتند . چنانچه **خواجه میرزا بیک والد میرزا حسن و اهب مدتی سمت وزارت استرآباد داشت و خواجه معین الدین علی** برادرش به وزارت مشهد مقدس اشتغال می نمود و درین فن از فیوضات زیارت آستان ملایک آشیان فرزند رسول انس و جان علیه الصلوة والسلام **من الملك المنان** فواید اخروی می اندوخت . و **میرزا عنایت الله** نبیره خواجه نعمت الله جوانی بود به صباحت وجه و وجاهت منظر موصوف و به حسن خلق و علو همت مشهور و معروف ، جامع جمیع کمالات صوری و معنوی ، در عهد خویش بر مستوی قامتان انجمن استعداد سر تفاخر و تفوق می افراشت و بر صدر نشینان محافل قابلیت تقدم می نمود . نواب خاقان گیتی ستان شاه عباس ماضی بهادر خان اسکنه الله فی فرادیس الجنان به نوازش و تربیتش التفات فرموده به وزارت دارالعباده یزد [۲۰۶الف] سرافراز گشت و به سببی از اسباب که ذکر سبب موجب اطناب است از آن شغل معزول گشته چون در ناصیه اش آثار نجابت و کاردانی تفرس می فرمود به نوید خدمتی از خدمات دیوانی سرافراز فرمود . مشارالیه که مژده منصب استماع

- نمود، حوصله اش گنجایش آن نیاورده در همان چند روز دامن از اشتغال دنیوی درچیده متوجه شهرستان عدم گردید و نجابت پناه **تاجامیرزاحسنا** که نسبت قرابت با مرحوم مزبور داشت و به وفور قابلیت بین الاقران ممتاز بود در زمان سلطنت و فرمانروایی خاقان بلند مکان سلطان شاه صفی، به منصب استیفای خطه بهشت منزله یزد معزز و مفتخر گردیده مدت چهارده سال در آن شغل قیام داشت و چون بسیار درویش نهاد و متعیش [بود] و به صحبت گوشه نشینان میل تمام داشت و استیفاء خط از منصب استیفا نمی نمود بنا کام دست از آن شغل باز داشت بلکه از امور دنیوی اعراض نموده در زاویه عدم منزوی گردید. مومی الیه بسیار عیاش و عاشق پیشه بود [۲۰۶ب] و پیوسته به نظم اشعار زبان می گشود و قبل از آنکه به منصب استیفا معزز گردد در اصفهان جنت نشان با راغی نام پسری میل تمام بهمرسانیده اظهار تعشق و ۱۰ تعلق می نمود و در آن کار بحدی سعی نمود که انگشت نمای دور و نزدیک گردید. اما راغی به نوعی گرفتار پریوشی بود که به دام او در نمی آمد، و آن طوطی بوستان بی وفائی از صحبت زاغ اعراض نموده در باغات فردوس آباد و عمارات بهشت بنیاد با جوانان نوخواسته و عاشقان دلخواسته دست در آغوش و بنوشانوش عشرت پیرامی بود. میرزا حسن به جهت خاطر جوینی معشوق از روی تهدید و وعید غزلی به نظم آورده ۱۵ به نزد معشوق ارسال نمود و هی هذا، نظم:

ای که صیاد مرا کرده نگاهت نخجیر

با خبر باش که صیدش نشوی سهل مگیر

چنگ بر سینه شاهین قضا بند کند

۲۰ زاغ سیمرغ شکاری که ترا گشته اسیر

منما چین جبین تا بهربائی دل او

دام عنقا نتوان یافتن از موج حصیر

آفتابی که رخ از مطلع حسن تو نمود

[۲۰۷الف] مهر برد پر تو او روشنی از مهر منیر

تو اگر باغ گلی او چمن یاسمن است
 در گلستان جهان هر دو ندارید نظیر
 عطر زلف تو اگر برده دل عالم را
 او هم از نکبت خط کرده جهان را تسخیر
 تیغ ابروت به ابروی کمانش نرسد
 کار شمشیر نیاید ز غلاف شمشیر
 پنجه عشق و دل نازک او انصافست
 بند گردیده به گلبرگ تری ناخن شیر
 عشق تر کیست که از گوشه ابروی کمان
 پادشه را به زمین افکند از روی سریر
 عشق بود آن که به یکدم زدن همت او
 سر منصور ز دار ادب افتاد به زیر
 عالمی صید تو گردید چو او صید تو شد
 بود در طالع حسنت که شوی عالمگیر
 شب که مستانه به بزم تو قدم بگذارد
 سجده شکر کن و در قدم دوست بمیر
 به نگاهی که اسیرانه کند چشمش پوش
 به نیازی که فقیرانه زند دستش گیر
 همچو مژگان خود انگشت به چشمش بگذار
 گر ز مژگان تو خواهد که بسازد پرتیر
 چمن خوبیت امروز که با برگ و نواست
 گل به جیبش کن و چون غنچه مسازش دلگیر
 نار پستان تو فرداست که بر نخل قدت
 به طریقیست که بر شاخ بخشکد انجیر

۵

۱۰

۱۵

۲۰

به صفای نظر و مهر و محبت سو گند
 که اگر آینه‌اش از تو شود زنگ پذیر
 می کنم روز ترا چون شب خود تیره و تار

می کشم زلف ترا چون خط او در زنجیر

- و آن طوطی شکرستان فصاحت [۲۰۷ب] در فن انشاید طولی داشته چنانچه ۵
 مهارت اودرین علم ازرقعه‌ای که به جهت طلب اسب به مرحمت پناه قاضی صفی الدین
 محمد اقصی القضاات یزد نوشته ظاهر می گردد.

صورت رقعه

- امید که طره عنان سمند جهانگرد قضا و دنباله لگام توسن عالم نور
 قدر همواره در دست اختیار بندگان عالی مقدار بوده ابلق روز و شب ۱۰
 به کام دل دوستان گام هواخواهی در وادی اراده خاطر ملکوت ناظر
 گذاشته، پای دولت محبان دولتخواه از رکاب سعادت اشهب مراد خالی
 نگردد.

- ثانیاً معروض می دارد که بر پیشگاه خاطر انور فروغ این خبر بهجت اثر
 پرتو ظهور افکنده که قبل ازین حسب فرمان قضا جریان وارث سلسله ۱۵
 صاحب براق و ارشد دودمان را کب دلدل نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف
 اقدس ارفع اعلی که هزار جان گرامی فدای خاک پای توسن عرش سیر
 گردون خرامش باد، مقرر شده بود که پیاده مات عرصه حیات حسن
 واهب در جرگه ارباب مناصب دارالعباده یزد که یکه سواران میدان
 استعداد و استقلالند در آمده یکسر سمندتند هوش [۲۰۸الف] قلم گوش ۲۰
 آهسته خرام نرم لگام بطریق نذر به درگاه معلی فرستاده در خیل خواجه-
 تاشان سر افتخار به اوج مباهات ساید. و مدت نیست که دستور ملک عدالت
 و سعادت و اقتدار و شهریار شهر نجابت و اصالت و اعتبار و متصدی محال
 خالصه جلالت و جلالت افتخار هر یک ابرشی که در بهار بند جبروت کره

کبود فلک را به باد بروت نخوت در نمی آوردند و از آخر آخر طاحونه گردون گردنکشی کرده دعوی سرطویله گی به رخس رستم و [توسن]^۱ افراسیاب می کردند در زیر جلپهای رنگین و افسارهای پر تزئین کشیده به دستگیری مؤنت و پایمردی تمول در پیشگاه عرض جلوئه قبول داده اند و این ناقبول به استیفاء غفلت و منصب حیرت مشغول و از سر کشی توسن حرون بخت واژگون پای بند چار جدار عناصر گردیده هر چند بادپای اندیشه را بهشش جهت هفت اقلیم پریشانی احوال می دواند که شاید عنان مر کب مدعا و مطلب به دست تمنی در آید تکاور آرزو به زیر زین حصول مقصود در نمی آید.

درینوقت که خیال دوربین در تنگنای این واهمهام در آورده بود که مبادا امیر آخور اعراض [۲۰۸ ب] به تحریک اهل نفاق به تبر تخماق شلتاق سر کو بم کند که درین خدمت چراطریق تقصیر سپرده ای جاسوس اندیشه و پیک خیال به گوش هوش این سروشم رسانیدند که مهتران کمر بسته طوایل مر کبان خاص از روی اخلاص به خدمت دو پریزاد دیوهیکل و دو قمرسیر گردون کفل مشغول و مسرور به قشاول مهر و اطلس سپهر به تیمارداری دوسنبل موی بنفشه کا کل مشغول و مأمورند که یکی با شبرنگ سپهر هم رنگ و یکی با سبز خنگ فلک هم آهنگ است، فارس خیال از استماع این خبر خرمی اثر به تحریک تازیانه طمع شاعرانه سمند امید از جا بر انگیخته بلدطریق توفیق به سر منزل این تفکر رهنمون گردید که هر گاه در معرکه ای از معارك نزول حوادث حادثه رو داده و تکاور خیالت از پا در آمده بهر تدبیر کاردانی آن گلگون سوار عرصه جمعیت و عنایت چون صبح روشن ضمیر دواسبه به میدان حمایت تاخته به محافظت احوالت پرداخته چه نقصان دارد اگر کمیت قلم را در صفحه میدان عرض

تمنی^۱ به جلوه در آورد چشم در راه قاید کردی تا آنچه لازمه ذات مملکی ملکات باشد از قوت به فعل آورند. چون اندیشه امید را مفید دید چون [۲۰۹ الف] خامه انگشت به چشم قبول گذاشته به این دراز نفسی سخن کوتاه کرد، چشم داشت از ملازمان رفیع الشان آنکه از بخشایش یکی از آن دومی کب که با شب‌دیز خسرو و با گلگون شیرین لاف برابری و همسری می‌زنند کام تلخ کامان وادی حیرت را شیرین سازند و از قلیلی که به طریق نعل بها و سبیل نذر به دست بی بضاعتی و گستاخی به خدمت ملازمان ارسال داشته دیده بصارت پوشیده داشته بر جرأت کمترین ببخشایند. رخش دولت علی الدوام در زیر زین سعادت باد.

۱۰ رقعۀ دیگر که به جهت طلب شکر به وزارت پناه میرزا محمد شفیع‌ای وزیر نوشته

طوطیان شکر شکن شیرین منقار اقلام مشکین ارقام شکر نثار خدام والامقام وزارت شعار پیوسته در شکرستان عدالت و اقبال و نیشکر زار سخاوت و اجلال به شیرین کلامی منطق گردیده کام امید تلخ مزاجان مستمند را به شهد شکر خند التفات چاشنی قند مکرر بخشند. صاحب ۱۵ واهب مدتی شد که مرتبای تربیت این تلخکام یعنی عدم بضاعت تنگ‌های [۲۰۹ ب] شکر خام طمع در خاطر تنگم بالای هم نهاده جو تجار تنگ تنگ و اندیشه آن دارد که از شکر خواهش قلم تراشیده عارض صفحه آبرو را بناخن بی آبرویی خراشیده رقعۀ از شیر و شکر چرب و شیرین تر در سلك انشا در آورده به خدمت ارسال دارد و به گلشکر التفات سرشار ۲۰ طالع زبون را از ضعف طالع بیرون آرد و به گمان اینکه مبادا شکر تمنی^۱ در آب و عرق انفعال رد سؤال بگذارد طوطی خامه را به اظهار این شکر شیرینی رخصت نمی‌داد.

الحال که وقت سامان دادن بارخانه اردوی معلی چون تنگ شکر تنگ گردیده و قیمت شکر نایاب بلکه چون شکر در آبست چاره جز این ندانست که نی قلم را از لکنت بند زبان بپردازد و چشم دوات را از شکر خواب بیدار سازد و به این مطلع و حسن مطلع حافظ شیرین کلام مترنم گردد که، **بیت:**

۵

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا
تفقیدی نکند طوطی شکرخا را

چنانچه از دست و دل حوصله فراخ مخلص گستاخ را به [۲۱۰ الف] تنگ شکر احسان شیرین کام سازند که مصالح مربای طمع قوام یافته مرتبان امید لبریز شهد حصول مدعی گردد از الطاف جبلتی بعید نخواهد نمود هر چند طمع چون کالک خامست صفرا به لیموبی می شکند، یقین که به شکر سفید روی شاهد تمنی سرخ و سفید خواهد گردید. تلخکامی قسمت دشمنان و شیرین مزاجی نصیب دوستان باد.

۱۰

۱۵

قدوة ارباب قلم میرزا حسین

آن جامع کمالات صوری و معنوی برادر میرزا حسن و اهاب و بس از اوبزرگتر بود و به متانت طبع و لطافت ذهن و مهارت در فن شعرو انشا مشهور و معروف. در مبادی ایام زندگانی و عنفوان اوان جوانی از جانب نواب آفتاب احتجاب قمر-
۲۰ رکاب علیه‌عالیه زینب بیگم صبیئه شاه جنت مکان شاه طهماسب انارالله برهانه به منصب تصدی املاک و رقبات خطه یزد سرافرازی یافت و در اندک زمان استعداد و قابلیت ذاتی و اکتسابی علم استیفا در دارالمؤمنین کاشان برافراخت. بعد از فوت برادر مرحوم [۲۱۰ ب] در سنه ثمان و خمسين بعد الف مستوفی دارالعباده یزد شده مدت هفت سال در بلده بهشت منزله استیفاء خط نمود و چون پایه قدر

و منزلت خود را زیاده از آن میدانست مهم استیفا را به ولد ارشد میرزاها میون گذاشته به اردوی معلی شتافت و به تلاش استیفاء خطه رشت که از امهات ولایات گیلان است همت گماشت .

- و بنا بر آنکه در آن اوان به امداد و اعانت زنان مرد صفت جمعی به مناصب عالی سرافراز گردیده بودند این بیت که از نتایج طبع آن جناب است در سلك نظم در آورده به نزد یکی از مخدرات عظمی ارسال نمود که ، نظم :
- رشته باریک استیفای رشتی رشتهام

- کو زن مردانه ای کین رشته در سوزن کشد
- اگر چه به مطلب خود فایض نگردید اما در همان سال که دوسنین از سنه سبعین و الف موافق اودی ئیل گذشته بود به منصب وزارت بندر مبار که عباسی از جانب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی شاه عباس ثانی سر بلندی یافت و در آخر همان سال از امور دنیوی اعراض نموده در خطه لار روی بشهرستان عدم نهاد.

مستجمع مکارم اخلاق و احسان میرزاها میون

- [۲۱۱ الف] به اصناف سیرسنیه و شیم مرضیه و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و به حسن خط و مهارت در علم سیاق معروف بود . در سنه خمس و ستین و ۱۵ الف به منصب استیفاء خطه یزد سرافراز شده مدت یازده سال از آن مهم استیفاء خط نمود و در آن مدت پیوسته خوان احسان گسترده باشعرا و ندما گوی مصاحبت و مجالست می باخت ، تا آنکه میرزا مؤمن هرنندی برباد پای تلاش سوار گشته به دستگیری سعی و ابرام دست مراد به گردن مقصود در آورد. میرزاها میون که مدت مدید حسب الارث تکیه بر مسند مراد زده بود با عزلت دمساز نگشته به اردوی معلی شتافت و مجدداً به منصب سابق سرافراز گردید. اما زمانه غدار با اومساعت نکرده هنوز پروانچه عملش صورت اتمام نیافته بود که روزنامه چه حیاتش به اختتام رسیده در هفتم شهر رمضان المبارک سنه سبع و سبعین و الف در دار السلطنه اصفهان از دست ساقی اجل جام راحت انجام ممات نوشیده به عالم جاودان شتافت .



[۲۱۱ب] بر رأی مهرانجلای راقمان صحایف آمال و محرران لطایف اقبال مخفی نماناد که مجملی از احوال مستوفیان عطاردنشان که به موجب حکم و فرمان پادشاهان عظیم الشان در خطه یزد به امر استیفا قیام نموده اند و براین حقیر ظاهر گردیده بود به دستیاری خامه بلاغت آیین به تحریر پیوست .
 و در این مقام نیز لازم دید که ذکر جمعی از اصحاب قلم که بر مدارج دانش ترقی نموده به مرتبه عالی رسیده اند و در این بلده طیبه به دستیاری قابلیت و استعداد کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان صحایف اوراق به جولان در آورده به سنان نیزه خطی خامه اخذ مال کافه برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه و عم نواله اند نموده اند درین اوراق تحریر یابد تا نام آن زمره واجب الحرمة در صفحه ۱۰ روزگار باقی ماند .

آورده اند که شخصی از ارباب قلم که به وفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و به زیور صلاح و پرهیز گاری معروف بود حلقه ارادت یکی از فضایل دانشور در گوش کشیده غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکنده بود و پیوسته به ملازمتش می شتافت. [۲۱۲الف] اما از جانب آن عالم ربانی زیاده توجهی در باره خود نمی دید . نوبتی در حضور یکی از دوستان گله آغاز کرده گفت سبب عدم توجه آن خدام را نمی دانم و چندانکه به ملازمت عتبه علیه اش کمر خدمت بر میان می بندم آثار شفقت مشاهده نمی کنم ، استدعا آنست که شمه ای ازین معنی به عرض رسانی و آنچه در جواب فرماید بمن رسانی . آن شخص به خدمت شیخ رفته ماجرای گذشته ۲۰ تقریر کرد و التماس در باره یار عزیز خود نمود . شیخ فرمود که سبب آنست که عمر عزیز را صرف کاری می کند که پروردگار عالمیان ناراضی و خلائق از نیزه قلم او در زحمت و از تیغ زبان او زخم دار [و] دلفکار [ند]، شعر :

همه ریو [و] رنگست و مکرو فریب

نه صدق و مروت نه صبر و شکیب

آن شخص گفت که آن عزیز اگر عملش شوم و شغلش مذموم^۱ است اما طینتی پاک و دلی صاف دارد. هرگز جام می‌ارغوانی به لب نگذاشته و چشم خیانت به جمال خوبان نگشاده. حسب المقدور بر ریاضت منهاج عبادت و طاعت می‌پردازد و روز و شب به تدارك اوقاتی که در غرور و وجهالت ضایع کرده مشغولی می‌نماید و توشه راه عقبی به توبه و انابت مهیا می‌گرداند و زنگاری که از ظلمت [۲۱۲ب] شب سیاه ۵ جوانی بر آینه سینه می‌باید به مدد روشنایی صبح شیخوخت^۲ جلاداده نورانی می‌سازد و به مضمون این بیت عمل می‌نماید، بیت:

صبح پیری می‌دهد آخر دمی هشیار شو

خواب نیکو نیست در وقت سحر بیدار شو

۱۰. شیخ فرمود که آنچه گفתי حق و صدق و از غایله مکرو ریا مبراست. اما او در جرگه ارباب قلم انتظام دارد و خصوص آن طبقه جلیله طبیعت مار دارند. بدان آن قوم چون ارقم وافعی و نیکان ایشان مانند شترمار و مار آبی [اند]، اگر چه از قسم ثانی ضرر چندان به آدمی نمی‌رسد اما از مشاهده آنها خاطر مکدر می‌گردد.



۱۵. مجملاً حقیقت احوال مستوفیان عطارد نشان که به فرمان سلاطین جهان در خطه یزد علم اقتدار افروخته بودند و بر حقیر فقیر ظاهر گردیده به دستیاری بنان بیان گردید. درین مقام لازم دید که مجملی از احوال جمعی که در آن علم نادره دوران و سردفتر دبیران زمان بوده‌اند درین صحیفه نگارش یابد.

و مقدم آن طبقه جلیله **خواجه قطب الدین خسرو شاه میبدی** است که سلسله نسب

او به امیر کبیر اعظم امیر جلال الدین چقماق شامی می‌پیوندد، و آن جناب در علم سیاق به مرتبه کمال رسیده بود. [۲۱۳الف] در زمان سلطنت شاه جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان قرار مال و منال در العبادت یزد داده و نسخه قانون بر آن درست داشته و در علم سیاق و تعلیم حساب تألیفی مرتب نموده موسوم به «خلاصه الحساب»

والحق در آن رساله کمال فصاحت و بلاغت بکار برده سخنوران سابق و حساب-
دانان لاحق مانند چنان رساله تألیف و تحریر نموده‌اند و تولیت مسجد جامع
میرچقماق حسب الشرط واقف متعلق به آن جناب بوده و الحال نسبت به اولاد او دارد،
اما مباشرین اوقاف در حیطه ضبط و تصرف خود در آورده‌اند و جز نام تولیت چیزی
با ایشان نیست. ۵

و آن جناب گاهی به نظم اشعار زبان می‌گشاید و «بیانی» تخلص می‌نموده، این
رباعی از منظومات اوست، رباعی:

حیرانم و از حدّ شده حیرانی من
ز اندازه برون بی سرو سامانی من
چندان که به حال خویشتن می‌نگرم

جمع آمده اسباب پریشانی من

و دیگری عمده ارباب اهل قلم و محاسب مدقق سلیم النفس راست قلم معز احمد

نویسنده است که به انواع فضل و هنر موصوف و به حسن خط و لطف طبع معروف و
به غایت خوش محاوره و شیرین کلام و به واسطه وفور استعداد و راست قلمی مرجع
اصحاب انام بود. در مبادی ایام جوانی تا انتهای اوقات زندگانی که سن شریفش قریب ۱۵

هفتاد سال رسیده بود در دارالعباده یزد به امر نویسندگی قیام داشت و راستی را شعار
خود ساخته يك دينار ويك من باربر احدى [۱۳ ب] زیادتی روا نمی‌داشت و با وجود آن
شغل خطیر در طاعت و عبادت دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرده اوقات صبح و شام به عبادت ملک
علام جل ذکره می‌گذرانید. و چون از روی دفتر روزگار نقش بی‌وفایی دنیا را
خوانده می‌دانست که نوش مسرت بی‌نیش مضرت صورت نبندد و نقد گنج بی‌مار
رنج عنا به دست نیاید و به زرو گوهر دنیا فریفته شدن نه کار عاقلانست که آن متاعی
است عاریتی که هر روز فرسوده شده در دست دیگری خواهد بود و با هیچکس راه وفا

به سر نخواهد برد، شعر:

يك گل بی خار درین باغ نیست

لاله او بی اثر داغ نیست

تیغ زند بر تو و گویی خور است

زرد کند و ویت و گویی زر است

نظر التفات به مزخرفات ۱ آن نمی انداخت تا آنکه در شهر سنه ۵۰۰ خمسین و الف دامن از صحبت اهل دنیا فراهم آورده به مضمون این ابیات عمل نمود که، **مثنوی:**

صحبت گیتی که تمنی کند

با که وفا کرد که با ما کند

مغر وفا نیست درین استخوان

۱۰ بوی وفا نیست درین خاکدان

ازین سرای فانی به عالم باقی خرامید، **مصراع:** بقای حقیقی بقای خداست.

و دیگری از دبیران دانشور حضرت سیادت و نجابت پناه نظارت و معالی

دستگاه **شمس امیر محمد طاهر** است [۲۱۴ الف] که صبیحه زاده مرحمت پناه معز امجد

و سلاله حضرت خیر البرایا صلوٰة الله و سلامه علیه است که تیر سپهر کمان بیان او

۱۵ نتواند کشید و منشی فلک به قدم تأمل بر مدارج مصنوعات بنانش نیارد رسید. گویی

زبان کلك لطافت شعارش مخزن اسرار فصاحت و سریر خامه ظرافت آثارش مطلع

انوار بلاغت، هر در معانی که به الماس تفکر بسفتی سنجیده ارباب هوش و هر نقد

حقایق که به میزان تدبیر بسنجیدی پسندیده اصحاب خرد، زلال فکر صائبش به تعریفات

کامل و توصیفات شامل به نظر خریداران دقایق درمی آورد، **نظم:**

۲۰ معانی تقریر او جانفزای

مبانی تحریر او دلپذیر

نی کلك او طوطی نطق را

خجل کرده از نغمه های صریر

در مبادی ایام طفولیت در خدمت جدّ نامور به تعلیم علم سیاق اشتغال نمود و در اندک زمان بر مدارج دانش عروج نموده به امر تحریر دفاتر قیام نمود و در آن باب گوی مسابقت و رجحان از دبیران ماتقدم در ربود، بلکه بر دفاتر ایشان قلم نسخ کشیده به اختراع امری چند که مستحسن ارباب کمال و استعداد بود جرأت نمود [۲۱۴ب] چنانکه گفته اند، شهر:

شاگرد قابل به از استاد هم بسیست

مشعل شود افروخته از شمع در حساب

نسخه جاتی^۱ که در علم سیاق به قلم معجز رقم بر صفحات ایام تحریر نموده از تعریف و توصیف مستغنی است. صحایف تدبیر آن دبیر عطار د نظیر که نقشبند سپهر بلند شاگرد بیان او و دبیر زیبا تقریر ریزه خور خوان بیان اوست لفظی چون لئالی منظوم دلگشای و خطی چون در منشور طرب افزای، شهر:

لطف لفظش داده با هم آب و آتش را قرار

حسن خطش کرده با هم آب و آتش را قرین

و حالا جمعی که در علم سیاق علم اقتدار افراشته به سلامت فطرت و جودت قابلیت به انامل سعی رقم مهارت بر صفحات دهر می نگارند در خدمت آن جناب کسب این علم شریف نموده اند و طریقه آن سید نیکو صفات را پیشنهاد نظر فطرت سلیم ساخته متابعت می کنند. قوت حافظه آن جناب به مرتبه ایست که طوماری که یک صد اسم نوشته در تحت هر یک مبلغی تحریر یافته باشد به یک نظر اسامی و مبلغها را به خاطر گرفته در حفظ می خواند و به میزان در می آورد و بی آنکه آحاد و عشرات و مئات والوفرا به دستور قانون و قواعد اهل حساب حساب نماید میزان می نماید و بی شایبه تکلف در آن شیوه بی مثل زمان و فرید عصر است چنانکه گفته اند، مصرع:

طبع لطیف تو همه فکر نکو کند.

راقم حروف به زبان گستاخی در علم سیاق خود را در سلک شاگردانش می شمارد.

سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره به دریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خور
[۲۱۵ الف] والاغایت بوالعجبی، شهر :

چه نسبت ذره را با مهر انور

نمی شاید خرف در عقد گوهر

- غرض ازین اظهار آنکه اگر کلمک-خن گذار درین مقام بیش ازین در ذکر
مکارم اخلاق و محاسن آداب آن جناب مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنا بر
نسبت مذکور به خود ستایی حمل نمایند . لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم
خجسته رقم می گرداند که آن سید حسینی نسب بعد از چند سال که به امر استیفای
خطه یزد و تحریر دفاتر به دستور جد ماجد قیام نمود به پایمردی قابلیت و به دستگیری
استعداد به اردوی معلی رفته با امرای کرام و مستوفیان عظام گوی مصاحبت
در میدان اختلاط با ختن آغاز نهاد و در اندک زمان مطبوع طبایع صغار و کبار گشت.
تا آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع نظارت خالصجات دارالعباده یزد
سرکار خاصه شریفه به آن جناب مرجوع گردید و حالت حریر که دوسنین از سنه
ثمانین و الف گذشته به همان مهم اشتغال دارد.
- و سرآمد آن طبقه لازم الاحترام عالیجناب سیادت و غفران پناه سلاله العظام
زینا امیر سید علمیانویسنده است که به اصناف سیر سنی و وفور اخلاق حمیده و اطوار
پسندیده معروف و به تکمیل اسباب بزرگی و سعادت دارین مشهور و به حسن خط
تعلیق و وقوف در علم سیاق [۲۱۵ ب] و به سرعت فهم وجودت طبع از اکثر ارباب
قلم ممتاز و مستثنی بود . از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات زندگانی همواره در
عمل استیفا و تحریر دفاتر مالو جهات و محصولات علم بی مثلی افراخته رقم مهارت
بر صفحات دهر می نگاشت و حسب حکم جهان مطاع آفتاب شعاع اشراف کر کراقی
خطه یزد سرکار خاصه شریفه به آن سید پسندیده صفات متعلق و مرجوع بود. در
خطه یزد وزرا و مستوفیان هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آن جناب فیصل
نمی دادند و در توجیهات و تحصیلات و قرار مهمات مزارعان و محترفات رای صواب.

نمایش را عمده دانسته ابواب مشورت می گشادند و با وجود این اشغال لیلاً و نهاراً
 همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات افزوده گاه و بیگاه مضمون این
 ابیات حقایق سمات با خود تکرار می کرد ، **نظم :**

ای دل ازین جهان دل آزار در گذر
 وز تمکنای گنبد دوّار در گذر
 کار جهان نه لایق اهل بصیرتست
 مردانه وار از سر این کار در گذر
 چون میتوان به گلشن روحانیان رسید

سعیی نمای و زین ره پر خار در گذر

و چون سن شریفش قریب به هشتاد سال رسید ندای «یا ایتهالنفس المطمئنة»
 را به گوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. عنایت ازلی آن سید حسینی نسب
 در [۲۱۶ الف] خلف ارجمندی کرامت فرموده که انوار نجابت از ناصیه او تابان و
 شعاع سعادت بر صفحات حالش درخشان ، **بیت :**

خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی

فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال

موسوم به **میرزا محمد ابراهیم** که دیده بصیرتش از سرمه توفیق روشنایی
 یافته و پرتو انوار الهی بر چهره حال خیرمآلش تافته اکثر اوقاف خجسته ساعات
 به اداء وظایف طاعات و عبادات صرف می نماید و همواره بر سجاده پرهیز گاری نشسته
 شرایط اوراد به جای می آورد ، **شعر :**

سرمایه سعادت دنیا عبادتست

پیرایه کرامت عقبی عبادتست

و چون اشراف کر کراقی سر کار خاصه شریفه منصب ارثی آن سید نیکو
 سیرت پاکیزه خصلت است در زمان حیات والد حسب الرقم خاقان خلد آشیان
 صاحبقرانی رجوع به آن جناب گردید و در نهایت دیانت و پرهیز گاری و بغایت امانت

و دین داری بدان مهم اشتغال نمود و پیوسته وقار [۲۱۶ب] و بردباری را شعار خود نمود، لهذا فرق همتش به تاج تواضع زینت گرفت و کتف منقبتش به خلعت حلم زیور یافت و فرموده حکما را که اشاره به این معنی نموده اند که تواضع دشمن را دوست گرداند و دوست را به مرتبه اقربا رساند پیشنهاد همت ساخته با کافه برایا که ودایع حضرت پروردگار جل ذکره اند با حسن وجهی سلوک مسلوک می دارد. بنابراین آن خواص به صحبت شریفش مایل گردیده عوام مضمون این بیت را ورد زبان ساختند،

بیت

بر خور ز حیات ابد و عمر مخلد

کانست دعا شام و سحر پیرو جوان را

- ۱۰ بر ضمائر ارباب توفیق و اصحاب سعادت رهش و مبرهن خواهد بود که اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آن جناب از حیطه ضبط بیرون است. اگر کمیت واسطی- نژاد قلم در صفحه میدان عرض آن در آید از رفتار مانده از عهده بیان عشری از اعشار آن بیرون نخواهد آمد، باری درین مقام به همین قدر اختصار نموده مابقی رجوع به صحبت شریفش مینماید.

- ۱۵ [۲۱۷الف] محل سکنی آن عزیز دو جهانی خانه ایست در «محلّه مریا باد» که از غایت صفا چون روضه بهشت پر نور و از صفای هوا چون باغ ارم محل بهجت و سرور،

نظم

سبزه ها نو دمیده بر لب جوی

باد صبح از شکوفه عنبربوی

- ۲۰ زلف سنبل به حلقه های کمند

کرده جعد بنفشه را در بند



این بود کلمه ای چند از احوال مستوفیان که به مقتضای زمان زبان قلم به انشای آن مسارعت نمود و بر وجهی که توانست و دانست از عهده شرح آن بیرون

آمد . امیدواری به مکارم اوصاف افاضل نام و محاسن اطوارا کابر عالی مقام چنانست
 که ذیل اغماض بر کلمات ناسنجیده و عبارات ناپسندیده کمینه بی بضاعت پوشند
 و از روی ذره پروری و فقیر نوازی ، **مصراع** : با آنکه سراسر همه [زشت] افتادست ،
 به عین الرضا ملحوظ سازند ، **مننوی** : [۲۱۷ب]

هر چه درین سینه نهان داشتم

يك به يك از دل به زبان داشتم

گر بد و گر نيك فكندم به پیش

پوش بد من به نکویی خویش

چونکه به این پایه رساندم کلام

به که کنم ختم سخن والسلام

[۲۱۸ الف] مجلس پنجم مقاله اولی

از مجلد سیوم

در بیان احوال مین باشیان و یوز باشیان شجاعت آثار

- بر ضمیر منیر مهر تنویر مالکان دولت و اقبال و شجعان معارک تهور و اجلال روشن و مبرهن خواهد بود که نخست شخصی ازین طبقه جلالت شعار که در خطه جنت نشان یزد علم استقلال افراشت، صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعظم روشن- ضمیر فارس مضمار تفاخر مولانا فخر الدین احمد بافی است که آباء کرام و اجداد عظام وافر احتشام او از قدیم الایام در سلك اعظم و اشراف قصبه طیبه بافق انتظام داشته رایت اعتبار و اقتدار می افراختند. و خال آن حضرت اشرف فضای زمان و افضل علمای دوران مولانا شرف الدین علی بافی که به وفور علم و دین- ۱۰ داری و مزید فضل و پرهیز گاری از سایر اکابر هر دیار امتیاز داشت همواره به لوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خاطر طلبه می نگاشت، در سلك مقربان بارگاه فلك جاه و از جمله مصاحبان مجلس جنت اشتباه خاقان جنت مکان شاه طهماسب علیه الرحمة و الغفران انتظام داشت و پیوسته [۲۱۸ ب] پادشاه عدالت دستگاه همت عالی نهمت بر استرضاء خاطر شریفش می گماشت. ۱۵

در کتاب «سلم السموات» که از جمله مؤلفات شیخ ابوالقاسم کازرونی است مذکورست که جناب اشرف العلما مولانا شرف الدین علی در دارالملک شیراز کسب علوم و فضایل نموده و جاه و عزتی تمام داشته، در واقعه قتل سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان فرمانفرمای ولایت روم و اولاد اربعه او چنانچه در تواریخ